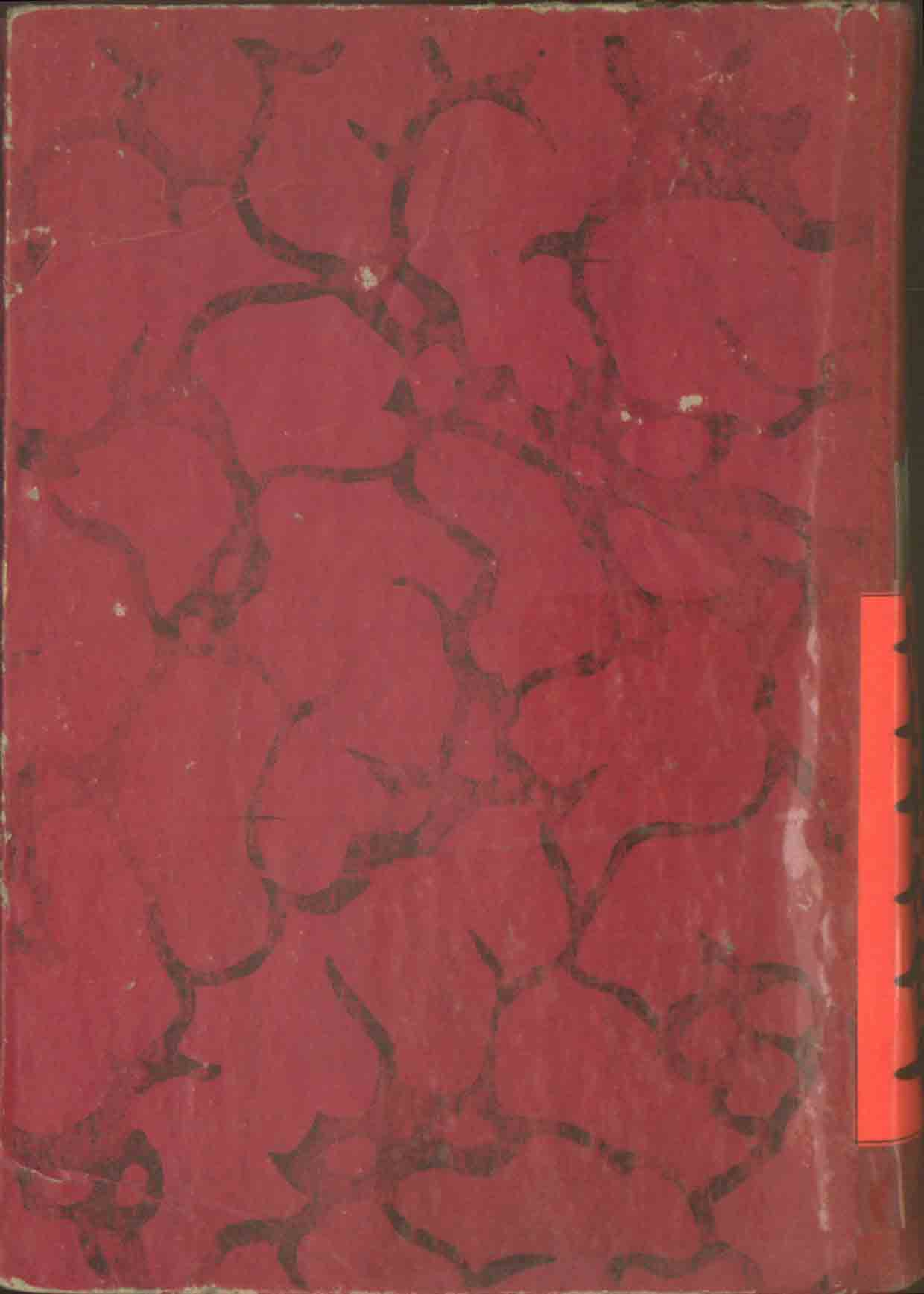


بسمه تبارك و تعالی شأنه


از کلمات وافیه و بیانات شافیه حضرت مستطاب الشیخ العالم العارف الملّی و کاشف الاسرار بالفهم الجلّی الذی عقمت عن مثله الزمان بل عدمت عن شبهه الدّوران فی جودة السلیقه و و حسن الطّریقه و صفاء الحقیقه و الاخلاق السنیّه والشیم الرضیّة العارف بدقایق المبانی و المعانی الحاج شیخ محمد البهاری الهمدانی النجفی قدس سره الزکی که از برای یکی از مخلصین خود که عازم بیت الله الحرام بود مرقوم فرموده بودند. چون آنجناب اولاد ذکور نداشت لهذا این نسخهٔ شریفه را طبع نمودیم که قائم مقام اولاد ذکور و مذکر او شود.

و بالله التوفیق و علیه التکلان

بسمه تبارك و تعالی شأنه

از کلمات وافیه و بیانات شافیه حضرت مستطاب الشیخ العالم العارف الملّی و کاشف الاسرار بالفهم الجلّی الذی عقمت عن مثله الزمان بل عدمت عن شبهه الدّوران فی جودة السلیقه و و حسن الطّریقه و صفاء الحقیقه والاخلاق السنیّه والشیم الرضیّة العارف بدقایق المبانی و المعانی الحاج شیخ محمد البهاری الهمدانی النجفی قدس سره الزکی که از برای یکی از مخلصین خود که عازم بیت الله الحرام بود مرقوم فرموده بودند . چون آنجناب اولاد ذکور نداشت لهذا





بسمه تبارك و تعالى شأنه

از كلمات وافيه و بيانات شافيه حضرت مستطاب الشيخ العالم العارف الملّى و كاشف الاسرار بالفهم الجلّى الذى عقمت عن مثله الزمان بل عدمت عن شبهه الدّوران فى جودة السليقه و حسن الطّريقه و صفاء الحقيقه و الاخلاق السنيّه و الشيم الرضيّة العارف بدقايق المبانى و المعانى الحاج شيخ محمد البهارى الهمدانى النجفى قدس سره الزكى كه از براى يكى از مخلصين خود كه عازم بيت الله الحرام بود مرقوم فرموده بودند . چون آنجناب اولاد ذكور نداشت لهذا اين نسخهٔ شريفه را طبع نموديم كه قائم مقام اولاد ذكور و مذكر او شود .

و بالله التوفيق و عليه التكلان



کتاب تذکرة المتقین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء و المرسلین محمد و آله الطیبین الطاهرین و بعد فاعلم ایها الطالب الموصول الی بیت الله الحرام اینکه حضرت احدیت را جل شانه العظیم بیوتات مختلفه میباشد یکی را کعبهٔ ظاهری گویند که تو قاصد او هستی دیگری را بیت المقدس و دیگری را بیت المعمور و دیگری را عرش و هکذا تا برسد بجائی که خانهٔ حقیقی اصلی است که اورا قلب نامند که اعظم از همهٔ این خانه هاست **ولاشك ولاریب**

فی انه لکل بیت من البیوت لطالبه رسوم و الاداب اما معنی خانهٔ او چه باشد از بابت تشریفست این اضافه یا طور دیگر است مقصود بیان آن نیست غرض در این رساله مخصوص بآداب کعبهٔ ظاهریست غیر آن آدابی که در مناسك ها مسطوراست ضمناً شاید اشاره بآداب کعبهٔ حقیقی هم فی الجمله بشود.

اولا بدان غرض از تشریع این عمل شریف لعل این باشد که مقصود اصلی از خلقت انسان **معرفة الله و الوصول الی درجة حبه و الانس به و لایمکن حصول هذین الامرین الا بتصفیة القلب** و آنهم ممکن نبود که (**کف النفس عن الشهوات و الانقطاع من الدنیا الدنیة و ایقاعها علی المشاق من العبادات ظاهریه و باطنیه**) از اینجا بوده که شارع مقدس عبادات را یك

نسق نگردانیده بلکه مختلف جعل کرده زیرا که بهر یك از آنها رزیلهٔ از رزائل از مکلف زائل میگردد تا باشتغال بآنها تصفیهٔ تمام عیار گردد چنانچه صدقات حقوق مالیه اداء آنها قطع میل میکند از حطام دنیویه کما اینکه صوم قطع میکند انسانرا از مشتهیات نفسانیه و صلوة نهی میکند از هر فحشا و منکری و هکذا سایر عبادات و چون عمل حج مجمع العناوین بود با زیادی چه اینکه مشتمل است بر جمله از مشاق اعمال که هریك بنفسه صلاحیت تصفیهٔ نفس را دارد مثل **انفاق المال الکثیر و القطع عن الاهل و الاولاد و الوطن و الحشر مع النفوس الشریرة و طی المنازل البعیدة مع الابتلاء بالعطش فی الحر الشدید فی بعض الاوان و الوقوع علی اعمال غیر مأنوسه لا یقبلها الطباع من الرمی**

و الطواف و السعی و الاحرام و غیر ذالك با اینکه دارای فضایل اخروی است ایضاً از قبیل تذکر باحوال آخرت برویهٔ اصناف خلق و اجتماع کثیر فی صقع واحد علی نهج واحد لاسیما فی الاحرام و الوقوفین و رسیدن بمحل وحی و نزول ملائکه بر انبیاء از آدم تا خاتم صلوات الله علیهم اجمعین و تشرف بمحل اقدام آن بزرگواران مضافاً بر تشرف بر حرم خدا و خانهٔ او علاوه بحصول رقه که مورث اصغای قلب است بدیدن این امکنهٔ شریفه با امکنهٔ شریفه اخری که رساله گنجایش تفصیل آنها را ندارد الحاصل چون حج دارای جمله‌ای از مشاق و در فضائل کثیره از اعمال بود و رسول خدا فرمود مبدل کردیم رهبانیهٔ را بجهاد و حج الحدیث و انسان نمیرسد باین

کرامت عظمی الا بملاحظه آداب ورسوم حقیقی آن و هی امور .

الاول اینکه هر عبادتی از عبادات باید به نیت صادقه باشد و بقصد امتثال امر شارع بجا آورده شود تا عبادت شود . کسیکه ارادهٔ حج دارد اولا باید قدری تأمل در نیت خود بنماید هوای نفس را کنار گذارد به بیند غرضش از اینسفر امتثال امر الهی و رسیدن بثواب وفرار از عقاب اوست یانه نستجیر بالله غرضش تحصیل اعتبار یا خوف از مذمت مردم یا تفسیق آنها یا از ترس فقیر شدن بنابر اینکه معروفست هر که ترك حج کند او مبتلا بفقر خواهد شد یا امور دیگر از قبیل تجارت و تکیّف وسیر در بلاد و غیر ذلك اگر درست تامل کند خودش

میفهمد که قصدش چطور است ولو بآثار اگر معلوم گردید که غرض خدا نیست باید سعی در اصلاح قصد خود نماید لااقل ملتفت باشد بقباحت این عمل که قصد حریم ملك الملوك را کرده برای اینگونه مطالب بیفایده لااقل بنحو خجالت وارد شود نه بطرز غرور و عجب

الثانی اینکه تهیه حضور ببیند ازبرای مجلس روحانیین بابجا آوردن یك توبهٔ درستی با جمیع مقدمات که از جمله آنهاست رد حقوق چه از قبیل مالیه باشد مثل خمس و ردمظالم و کفارات و غیر ها یا از غیر مالیه باشد مثل غیبت و اذیت و هتك عرض و سایر جنایات برغیر که باید استحلال از صاحبانش بنماید بآن تفاصیلیکه در محل خود مذکور است و خوبست بعد از این

مقدمات آنعمل توبه روز یکشنبه را که در منهاج العارفین مسطور است بجا بیاورد و اگر پدر یا مادری دارد مهماامکن آنهارا هم ازخود راضی کند تا پاك وپاکیزه ازمنزل در آید بلکه تمام علائق خودرا جمع آوری نموده شغل قلبی خود را از پشت سرش قطع نماید تا بتمام قلب روبخدای خود کند همچنین فرض کند که دیگر بر نمیگردد

پس بناءً علیهذا باید وصیت تام تمامی بکند باطلاع اشخاص خیّر ودانا تابیان کنند که کیفیت وصیت بایدچگونه باشد کاررابروصی تنك نگیرد بلکه بنحو توسعه درامر ثلث خود وصیت کند که مسلمانی بعداز فوت او در حرج نیفتد و معذلك اهل وعیالش را به کفیل حقیقی واگذارد

فانه خیر معین و نعم الوکیل

الحاصل کاری کند که اگر بر نگردد هیچ جزئی ازجزئیات کار او معوّق نماند بلکه دائما باید چنین باشد شخص که اطلاع تام بوقت مردن خود ندارد

الثالث اینکه اسباب مشغلهٔ قلبی درسفر برای خود فراهم نیاورد تا او را در حرکات و سکناتش که باید بیاد محبوب خودباشد بازدارد چه از قبیل عیال و اولاد باشد یا رفیق نا ملایم الطبع باشد یامال التجاره باشد یا غیر آنمقصود اینست که خودش بدست خود اسبابی فراهم نیاورد که تمام همتش درسفر مصروف آن باشد بلکه اگربتواند بااشخاصی همسفر شود که تذکر ایشان براین غالب باشد یا همیشه اگر غفلت

ورزید آنها این رابیاد خدا بیندازند قصهٔ سیدبن طاوس قدس سره باهمسفران معروفست

الرابع اینکه مهماامکن سعی در حلیت خرجی خود بنماید و زیاد بردارد و از انفاق مضایقه ننماید زیرا که انفاق درحج انفاق درراه خداست چرا باید انسان دلگیر باشد از زیادی خرج بهترین توشه هارا بردارد و زیادبذل‌نماید که درهمی از او دراحادیث اهلبیت سلام الله علیهم اجمعین بهفتاد درهمست ازهد زهاد اعنی سید سجاد سلام‌الله علیه وقتیکه‌حج میفرمودند از قبیل بادام و شکر و حلویات و سویق بر میداشتند.

باری از جملهٔ سعادت شخص است اگر دراینسفر چیزی ازاو بشکنند یاتلف شود یادزد

ببرد یا مصارف او زیاد شود بایدَ کمال ممنونیت را داشته بلکه شاد باشد زیرا که همه اینها بر میزبانست در دیوان اعلی ثبت است باضعاف مضاعف تلافی خواهند کرد نمی بینی اگر کسی ترا بمیهمانی بخانه خود بطلبد و دراثناء راه صدمه برتو وارد آمده باشد اگر میزبان بتواند مهماامکن جبران آنرا متحمل میشود چونکه خود طلبیده با اینکه لئیم است و عاجز **فکیف ظنك با قدر القادرین واکرم الاکرمین** حاشا و کلاّ از کرم او که کمتر از عرب بادیه نشین باشد

نعوذ بالله من سوء الظن بالخالق و صدق این مقاله بر کسی واضحست که میان اعراب بادیه نشین گردیده و دیده باشد

الخامس اینکه باید خوشخلق باشد و
تواضع بورزد از رفیق و مکاری وغیره کوچکی
بنماید و از لغو و فحش و درشتگوئی و ناملایم
درحذر باشد نه حسن خلق تنها آنست که اذیتش
بکسی نرسد بلکه از جمله اخلاق حسنه آنست
که ازغیر تحمل اذیت بنماید بل نه تنها متحمل
شود بلکه در ازاء او خفض جناح کند الی ذلك
یشیر قوله فی الحدیث القدسی که حاصل آن اینکه
رضایت خود را درجفاء مخلوق پنهان کرده‌ام
هر که در صدد رضا جوئی از ماست باید ایذاء
غیر را متحمل شود

السادس اینکه نه تنها قصد حج کند و
بس بلکه دراینضمن باید چندین عبادت راقاصد
باشد که یکی از آنها حجست از قبیل زیارت

قبور مطهرهٔ شهداء و اولیا و سعی در حوایج
مومنین و تعلیم و تعلّم احکام دینیه و ترویج
مذهب اثنا عشریه و تعظیم شعائر الله و امر بمعروف
و نهی از منکر وغیر ذلك

السابع اسباب تجمل و تکبر برای خود
فراهم نیاورد بل شکسته دل و غبار آلوده رو
بحریم الهی رود همچنانکه در مناسك هم اشاره
بآن شده درباب احرام

الثامن اینکه ازخانه خود حرکت نکند
مگر اینکه نفس خودش را در هرچه باخودش
برداشته باجمیع رفقای خودواهل خانه وهرچه
تعلق باو دارد امانتا بخالق خود جل شانه
بسپارد باکمال اطمینان دل از خانه بیرون رود
فانه جلت عظمة نعم الحفیظ و نعم الوکیل و

نعم المولی و نعم النصیر

آدابی دیگر هم دارد آنرا در مناسك نوشته‌اند بلی اهتمام تام بصدقه دادن داشته باشد باینمعنی که صحت خود را بخرد از خالق خود باین وجه صدقه

التاسع اینکه اعتمادش بکیسه خود و قوهٔ و جوانی خود نباشد بلکه در همه حال بالنسبه بهمه چیز باید اعتماد او بصاحب بیت باشد

مقدمات بیش از اینهاست لیکن غرض تطویل در رساله نویسی نیست

(درخانه اگر کس است یکحرف بس است)

باید تامل کند و بداند که اینسفر جسمانی الی الله است و یکسفر دیگری هم روحانی الی الله هم باید بکند بدنیا نیامده برای خوردن و آشامیدن

بلکه خلق شده از برای معرفت و تکمیل نفس آنهم سفر دیگریست کما اینکه در اینسفر حج زاد وراحله وهم سفر وامیر حاج ودلیل وخدّام و غیره لازم دارد که اگر هر کدام نباشد کار لنگست و بمنزل نخواهد رسید بل بهلاکت خواهد افتاد در آنسفر هم بعینه باینها محتاجست والا قدم از قدم نخواهد برداشت و اگر بدون اینها خیال کرده راه برود قطعاً رو بترکستانست کعبه حقیقی نیست اما راحله او در اینسفر بدن اوست باید بنحو اعتدال از خدمت آن مضایقه نکند و نه چنان سیرش نکند که جلو او را نتواند بگیرد و یاغی و طاغی شود و نه چنان گرسنگی باو بدهد که ضعف بر او مستولی شود و از کار عبادت باز ماند **خیر الامور اوسطها**

افراط و تفریط آن مذموم است

اما زاد او اعمال خارجیه اوست که تعبیر از آن بتقوی میشود از فعل واجبات و ترك محرمات و مکروهات واتیان بمستحبات واصل معنی تقوی پرهیز است که اول درجهٔ آن پرهیز از محرماتست و آخر درجهٔ آن پرهیز از ماسوی الله جل جلاله وبینهما متوسطات فحاصل الکلام اینکه هریك از ترك محرمات و اتیان بواجبات بمنزله زادیست که هریك هریکرا در منازل اخرویه احتیاج افتد بدرجات الحاجة که اگر همراه خود نیاورده باشی مبتلا خواهی بود **نستجیر بالله من هذه البلوی العظیمة**

و اما همسفر مؤمنین هستند که بهمت همدیگر و اتحاد قلوب شخص اینمنازل بعیده

را طیران خواهد نمود **و الیه یشیر قوله عزمن قائل (تعاونوا علی البر و التقوی)** و لعلّ بدون اجتماع کار انجام نگیرد و شاید از اینجهة رهبانیت در این امت منع شده باشد استاد ما رضوان الله علیه میفرمود خیلی کار از اتحاد قلوب ساخته گردد که از متفرد برنمی آید اهتمام تامی دراین مطلب داشت همینطور هاست همهٔ مفاسد زیر سر اختلاف قلوبست که شرح آن بطول انجامد شاید اگر موفق شدم اشاره کنم که همسفر و رفیق چه در حضر وچه در سفر باید بچه نحو باشد و تو با او بچه نحو باید سلوك کنی

و اما امیر حاج در اینسفر ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین هستند که باید سایهٔ بلند پایهٔ آن بزرگواران بر سر تو باشد و متمسك

بحبل المتین ولای آنها باشی بکمال التجاء بآن خانوادهٔ عصمت و طهارت تا بتوانی چند قدمی راه بروی والا شیاطین جن و انس در قدم اول ترا خواهند ربود مثل چاپیدن و غارت کردن عرب بدوی حجّاج را بی امیر حاج کماهو واضح خصوصا هرچه بحرم نزدیك شود بلی اگر خود را بحرم رسانید دیگر ایمن است از هر خوف (**ومن دخله کان آمنا**) اما هیهات که بتواند سرخودی بآنجا رسد این نخواهد شد والله العالم

واما دلیل اینراه اگر چه ائمه طاهرین سلام الله علیهم ادلاء علی الله هستند و دلیلند لکنّه معذلك ما ها از آن پستی تربیت و منزلت که داریم از آن بزرگواران هم اخذ فیوضات بلا واسطه نمیتوانیم بکنیم محتاجیم در دلالات جزئیه

مفصله بعلما آخرت و اهل تقوی تا بیمن قدوم ایشان و بتعلیم آنها درك فیوضات بنمائیم که بیوساطت آنها درك فیض در کمال عسرت و تعذّر است ولذا محتاج بعلماء هستیم پیش خود کار درست نمیشود

باری چون بمیقات رسد لباس خود را در آورد درظاهر وثوب احرام بپوشد ودرباطن قصدش این باشد که از خودش خلع کرده لباس معصیت و کفر و ریاء و نفاق را و پوشیده ثوب طاعت و بندگی را و همچنین ملتفت باشد که همچنانکه در دنیا خدای خودش بغیر ثوب زیّ خود و عادت خود غبار آلوده سر برهنه و پا برهنه و همچنین بعد از مردن خواهد ملاقات کرد عمّال خدای خود را بکمال ذلّ و انکسار

و عریان و درحال تنظیف باید قصدش تنظیف
روح باشد از چرك معاصی و بقصد احرام هم
عقد توبه صحیح ببندد یعنی حرام کند برخود
بعزم و ارادهٔ صادقه کل چیز هائیرا
که خداوند عالم حرام نموده بر او که دیگر
بعد از مراجعت از مکّه معظّمه پیرامون معاصی
نگردد و در حین لبّیك گفتن باید ملتفت باشد
که این اجابت ندائیست که باین متوجّه شده

اولا قاصد باشد که قبول کردم کلّ طاعتی
که از برای خداوند متعال است

ثانیاً مردّد باشد که این عمل از این قبول
خواهد شد یانه قضیه سیدالساجدین سلام‌الله‌علیه
را بنظر بیاورد که در احرام نمیتوانستند لبّیك
بگویند وغش میکردند ازراحله خودمی افتادند

سئوال میشد جواب میفرمودند میترسم خدای
من بفرماید لا لبّیك و هم بنظر بیاورد از این
کیفیت یوم محشر را که تمام مردم باین شکل
از قبر خود بیردن میآیند عورند و سربرهنه و
ازدحام آورنده بعضی در زمره مقتولین و برخی
در نمرهٔ مردودین بعضی متنعم بعضی معذّب بعضی
متحیّر درامر بعد ازآنکه جمیعاً در ورطه اولی
متردد بودند چون داخل حرم شود باید حالش
حال رجاء وامن باشد از سخط وغضب الهی مثل
حال مقصریکه به بسخانه رسیده باشد بمفاد آیه
شریفه **و من دخله کان آمنا** جای زیادی رجا
وامیدواری همین جاست چه اینکه شرف بیت
عظیم وصاحب آن براجی خود کریم جا دارد
توسعهٔ رحمت زیرا که تو درآنجا میهمان خاص

اکرم الاکرمین هستی پی بهانه میگشت که ترا
یکمرتبه در عمرت بخانه‌خود دعوت کرده باشد
اگرچه‌همیشه میهمان او بوده‌ای حالا میسّر شده
حاشا و کلاّ از کرم او هرچه تو خواهش داشته
باشی و از او هم بر آید مضایقه داشته باشد
ماهکذا الظن به جلّت عظمته این چنین گمانی
را ببعضی از اسخیاء عرب نباید برد **فضلا عن
الجواد المطلق** دیگر حالا تو نتوانی نیاوری
یا بیاوری نتوانی نگهداری یااز اصل ندانی چه
بایدبخواهی یاکاری کنی بدست خود که مقتضی
بذل‌بتو نباشد تقصیر کسی نیست گدائی باکاهلی
نمی‌سازد بلی عیب در اینجاست که غالب مردم
که مشرّف بمکه‌شدند اعظم همّشان اینست که
زودصورت این‌اعمال راازسر واکنند علی سبیل

الاستعجال آنوقت آسوده در فکر خرید خود
باشند امّا حواس بقدر ذره‌پیش معنی این اعمال
باشد نه با اینکه همه حواس میهمان باید پیش
میزبان باشد و چشمش بدست او وحرکات و
سکناتش بمیل او حتی روزه مندوب بی اذن
او مذموم است چه‌جای اینکه‌در خانه او هتك
عرض اورا بکنی وهتك عرض سلطان‌السلاطین
اشتغال بمناهی اوست کدام حاجی از حجّاج
متعارفه که وارد حرم الهی شود در آید و اقلا
صد معصیت از او سر نزند از دروغ و غیبت و
اذّیت بغیر و سخن چینی و تعطیل حقّ غیر و
فحش به‌عکّام وحمله دار وغیره که ورقه گنجایش
تفصیل آنهارا ندارد والله اعلم
چون شروع بطواف نماید باید هیبت عظمت

و خوف و خشیت و رجاء عفو ورحمت شراشر
وجود او را بگیرد اگر جوارح خارجیّه نلرزد
اقلاً دلش بلرزد مثل آن ملائکه که حول عرش
دائماً باین نحو طواف میکنند اگر بخواهد متشبه
بآنها باشد چنانکه در اخبار است و باید ملتفت
باشد که طواف منحصر بطواف جسمانی نیست
بلکه یکطواف دیگری هم هست که اصل طواف
حقیقی اوست که آنرا طواف قلبش گویند بذکر
ربّ البیت و اصیل بودن آن برای این است که
اعمال جسمانیه را امثله آنها قرار داده‌اند که
انسان از اینها پی بآنها ببرد و چنانکه مضمون
روایتست وایضاً باید بداند که همچنانکه بی قطع
علاقه از اشغال دنیویه وزن وفرزند وغیره نمیشود
باین خانه آمد آن کعبه حقیقی هم چنانست که

عمده حجب علقه است ودر بوسیدن حجر وملصق
به مستجار واستلام حطیم و دامن کعبه را گرفتن
باید حال او حال مقصری باشد که از اذیّت و
داغ و کشتن فرار کرده بخود آن بزرك ملتجی
شده که او از تقصیراتش بگذرد این است که
گاهی دست وپایش را میبوسد گاهی دامن اورا
میگیرد گاهی خودرا باو میچسباند گاهی مثل سك
تبصبص میکند گاهی گریه میکند گاهی او را
باعزّ اشخاص پیش او قسم میدهد گاهی تضرّع
مینماید که بلکه اورا از این مهلکه نجات دهد
خصوصاً اگر کسی باشد که انسان بداند غیر از
او ملجأ وپناهی نیست به‌بین تا فرمان استخلاص
نگرفته از خدمت او بر میگردد لا وربّ الکعبه در
امورات دنیویه انسان چنین است و اما بالنسبه

بعذاب اخروی چـون نسیه است هیچ در فکر
اینمطالب نیست حجاج دروغی قدری میدوند
دور کعبه بعد میروند بتماشای سنگها و بازارها
و دیوارها

باری چون بسعی آید باید سعیش این باشد
که این سعی را بمنزله تردّد در خانهٔ سلطان
قرار دهد برجاء عطا و بخشش واما در عرفات از
این ازدحام خلق وبلند کردن صداهای خودشان
بانواع تضرّع و زاری التماس باختلاف زبانها و
افتادن هر گروهی پی ائمه خودشان ونظر بشفاعت
او داشتن حکایت محشررا یادآورد اینجا کمال
تضرّع الحال رابکند تا آنجا مبتلا نشود و بسیار
ظنّ قوی داشته باشد برحصول مراداتش زیراکه
روز شریف موقف عظیم و نفوس مجتمع و قلوب

بسوی الهی منقطع و دستهای اولیاوغیر هم بسوی
او جلّ شأنه بلند شده و گردنها بسوی او کشیده
شده چشمها از خوف او گریان وبندها از ترس
او لرزان وروز روز عطیّه و احسان و ابدال و
اوتاددر محضر حاضر بنای سلطان بر بخشش و
انعام وهمچنین روزخلعت پوشی صدراعظم دولت
علیّه عجّل الله فرجه وسهّل مخرجه درچنین روزی
استبعاد نداردحصول فیض باعلی مدارجه بالنّسبه
بکافه ناس وخلایق آیا گمان بخالق خودداری که
سعی ترا ضایع گرداند با اینکه منقطع شده‌ای
از اهل و اولاد و وطن آیا رحم نمیکند غربت
تورا **ماهکذا الظن به ولا المعروف من فضله** واز
اینجاست در حدیث وارد شده **من اعظم الذنوب
ان یحضر العرفات ویظن انه لا یغفر له (الهم**

ارزقنا) چون ازعرفات کوچ کند روبحرم آیداز
این اذن ثانوی بدخول حرم تفأل زند بقبولی حجّش
وقربش بخدای خود و مأمون بودن اواز عذاب
الهی چون بمنی رسد رمی جمار کند ملتفت باشد
که روح اینعمل درباطن دور کردن شیطانست
فان کان کالخلیل فکایخلل و الافکا

باری چون حرم را وداع کند باید در کمال
تضرع و مشوش الحال باشد کـه هر کس او را
ببیند ملتفت شود که اینشخص عزیزی راگذاشته
و میرود مثل گذاشتن ابراهیم اسماعیل (ع)
و هاجررا بنـای او براین باشد که اول زمان
تمکن باز عود باینمکان شریف بنمـاید و باید
ملتفت میزبان باشد در همه حـال مبـادا به بی
ادبی او را وداع نماید که دیگر او خوش نداشته

باشد این میهمان ابدالاباد بخانهٔ او قدم گذارد
اگر چه این میزبان جلّ جلاله سریع الرضاست
لیکن مراعات ادب مهما امکن باید از اینطرف
بشود اگر بتواند حتی المقدور آن بقعه‌هـائیکه
رسولخدا صلی الله علیه و آلـه عبـادت کرده در
آنها مثل کوههای مکـه معظمه بقصد تشرف از
محل اقدام مبارک که نه بقصد تماشا و تفرج حاضر
گردد بلکه بقصد قربت مطلقه دو رکعت در آنجا
هـا نماز بخواند بلکه اگر ممکن باشد قدری در
آنجا ها زیاده از متعارف توقف کند و اگر حج
اولی اوست البته داخل خانهٔ کعبه شدن را ترک
نکند با آن آداب مأثوره در شرع مطهر که در
کتب مسطور است

~~~~~~~~~~~~~~~~
~~~~~~~~~~~~~~~~

آداب زیارت

باری چون قصد زیارت اولیاء حقیقی سلام‌الله علیهم را بنماید اولا باید بداند که نفوس مقدسهٔ طیبه طاهره چون از ابدان جسمانیه مفارقت نمود و متصل بعالم قدس ومجردات گردیدغلبه و احاطهٔ ایشان باینعالم اقوی گردد وتصرفاتشان در این نشاه بیش ازسابق میشود و اطلاعاتشان بزایرین اتم واکمل گردد

(فهم احیاءٌ عندربهم یُرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله)

پس نسیم الطافشان ورشحات انوار آن بزرگوران بر زوّار و قاصدین ایشان میرسد خصوصاً **للمخلص من قاصدیهم** پس خوبست زوار بقصد تجدید عهد بـا آنها و اعلاء کلمهٔ ایشان و

رغماً لانف اعداء آنها و قصد زیارت مؤمن خالص الایمان وبامید استشفاع ازبرای بخشش گناهان ورجاء وصول بر فیوضات عظیمه رو بآن بزرگواران کند با مراعات آن آدابیکه در کتب مزار ثبت است و باید بداند که آنها مطلع بر حرکات و سکنات اینشخص بلکه مطلع بخطورات قلبیه این هستند و لذا باید کمال سعی در تضرع وذل انکسار بنماید خصوصا درحین دخول بمرقدهای شریفهٔ ایشان و حواس خود را بتمامه و کماله جمع نماید که تفرقه حواس وتشتت افکارباطله بمنزله پشت کردن بامام است مبادا بـا کسی صحبت خارجه بکند چه جـای اینکه در حرم مطهر نستجیر بالله غیبت کند یـا گوش بغیبت دهد و یا دروغ گوید یـا بسایر معاصی مرتکب

شود بلکه صدا هم نباید بلند کند **لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی** در اینجا هم جاریست خصوصا درحرم امیر سلام الله علیه که بمنزلهٔ نفس رسولخدا صلی الله علیه وآله است چهار گوشه قبر مطهر را ببوسد و بزبان خود عرضحال کند و حاجاتش را از آن بزرگوار بخواهد بگوید ای بزرگ برهمه کس

یا من باز مانده را نزد خود از وفا طلب
یا تو که پاکدامنی مرگ من ازخدا طلب

ودروقت عتبه بوسی هم اینشعر مناسب است

من ارچه هیچ نیم هرچه هستم آن توام
مرا مران که سگی سربرآستان توام

وایمان خودرا بایشان بعد ازعرضه بسپارد و امانتاً که عندالحاجة رد نمایند و شیطان

نتواند درحین مردن آنرا ازوی بستاند ومصائب وارده بر آن بزرگواران را خصوصاً در حرم مطهر حضرت ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام یاد بیاورد یکی یکی تفصیلا وبر آنها گریه کند

اگر بتواند یك توبه درستی با جمیع مقررات معلومه درمحل خود درخدمت امام علیه‌السلام بجا بیاورد وآن بزرگوار راشاهد و شفیع قرار بدهد و بنا بگذارد عند المراجعه دهنی راکه بآن آستانهٔ شریفه رسیده و اعضائی که بر آنجا ها مالیده شده و از برکت آنها اکتساب نور کرده دو باره بلوث معاصی ملوّث نگرداند بلکه از لغویّات وبیفایده هم اجتناب نماید باید حالش باحال وقتی که مشرّف نشده بود تفاوت بیّن داشته باشد و مهما امکن خدّام

ومجاورین را مراعات نماید بعطـا و بخشش و احسان وآنهارا اکرام نماید و در نظرش وقعی داشته باشند هرچه از آنها جفا به بیند بشرینی متحمل شود بداند ازکه کشیده در راه که بوده در بذل مال بآنها مضایقه نکند و مشایخ و اهل علمشـان را بیشتر ازهمه تکریم وتوقیر نماید ودر سختی وشداید سفر از عمل خود منزجرو پشیمان نگردد خصوصاً در مقام خوف ازاعداء که خودشان فرموده اند **امـا تحبون ان تخافوا فینا** و استعجـال در مراجعت از مشاهد مشرّفه ننماید مهماامکن توقف کند وسوسهٔ خیالی که کارم معوق مانده خانه‌ام تنهـا است خرجی ندارم رفیق میرود وغیر ذلك ازآن فکر هائیکه اگر خودش تأمل کند میدانـد که

شیطان اوراغوا مینمایداززیارت بـازماند بخود راه ندهد خصوصاً اگرجمعه یایکی اززیارتهای مخصوصه قریب باشد زیرا که چهل یا پنجاه یا بیشتر ازعمرش گذشته یکدفعه موّفق بزیـارت شده هیهات که دیگر بر گردد دوبـاره موّفق بر مراجعت شود مادامیکه آنجـا هست خیالش میرسد که بر گشتن وآمدن حتی سالی یکمرتبه سهل کاریست اما نخواهد شد تجربه شده باری باقی ماند کلام در اینکه مادامی که در مشاهد است آیا زیارت امام و داخل حرم زیاده برود یانه بس صبح و شام مشرّف شود

گفته اند بزرگان هرچه بیشتر بهتر لیکن حقّ در مسئله تفصیل است باطلاقه درست نیست اجمالش اینست که با اینشرایط مقرّره مزبوره

در سابق اکثارش بغایت مطلوبست و بغیر از آن باز تفصیل دیگر دارد ورقه را گنجایش این مطالب نیست **والله العالم بالصواب**

آداب توبه

چون پیشتر اسم بردیم که باید توبهٔ درستی بکند ضرر ندارد اجمالا اشاره بقواعد توبه هم بشود بدان ای برادر من این که توبه از معاصی اوّل طریق سالکین **الی الله** است و رأس المال فائزین است و کلید استقامت مریدین است واصل نجاتست و بتوبه نگهداشته میشود از هلکات و آیات اخبار صحاح در فضل آن واورد کفایت میکند درمدح آن **قول اصدق الصادقین جلّ شأنه ان الله یحب التوّابین** و **قول النبی صلی الله علیه وآله التائب من الذنب کمن لا**

ذنب له چندین معنی برای توبه شده معنی فقاهتی آن ترك معاصی فی الحال و عزم بر ترك آنها در استقبال و تدارك آنچه که قابل تدارك باشد

بعضی گفته اند معنی توبه خلع لباس جفاو ترك آنچه مرتکب بوده و نشر بساط وفا و بمطلّق پشیمانی هم اطلاق میشود در کلمات **وعلی ایّ حال لااشکال فی وجوبه عقلا و شرعاً بلا تأمل اذلو علمت انحصار السعادة الحقیقة الابدیة فی لقاء الله تعالی فی دار القرار علمت ان المحجوب عنه شقی محترق بنار الفراق فی دار البوار و اغلظ الحجب هوحجاب اتباع الشهوات وارتکاب السیئات لکونها اعراضاً عن الله تعالی بمتابعته عدوه الشیطان و الهوی بل بعبادتهما فی الواقع بمفاد قوله من اصغی الی ناطق فقد عبده و علمت ایضاً انّ الانصراف من طریق البعد**

للوصول الى القرب واجب ولايتم الانصراف
الا بالامور الثلثة المذكور فى المعنى التوبه
وقد قرر فى محله ان مقدمة الواجب واجب
عقلا وشرعاً نظراً بالملازمة و وجوبه ايضاً
فورى زيرا همچنانكه اگر كسى سمى خورده
باشد اگر طالب صحت بدنش است لازمست براو
فورى دست و پائى كند و آن سم رابقى وغيره
خارج نمايد ازبدن خود اگر مسامحه كرد اورا
هلاك خواهد كرد دفعة وسمومات معاصى
ايضاً چنين است كه اگر مسامحه از توبه شود
بسا ميشود فوراً ميميرد و ختم بشر ميگردد
نعوذ بالله جميع انبياء و اولياء عمده ترسشان
دردار دنيا ازسوء خاتمه بوده بارى فالبدار البدار
يا اخوان الحقيقة وخلان الطريقه الى التوبة
الرقيقه الانيقه قبل ان يعمل سموم الذنوب

بروح الايمان مالا ينفع بعده الاحتماء و
ينقطع عنه تدابير الاطباء ويعجز عن التأثير
نصح العلماء و تكونو امن مصاديق قوله
تعالى وجعلنا من بين ايديهم سداً و من
خلفهم سداً فاغشيناهم فهم لا يبصرون
سواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم فهم لا
يؤمنون ثم اعلم ايها الاخ الاعز انك لا
تخلوا ابداً عن المعصية فى جوارحك من
الغيبة والاذية والبهتان وخيانة البصر وغيرها
من صنوف المعاصى و انواعها و لو فرض
فلاتخلو عن الرذايل فى نفسك والهم بها و ان
سلمت فلااقل من الخواطر المتفرقة المذهقة
عن ذكر الله ولو سلمت فلا اقل من غفلة و
قصور فى معرفة الله وصفات جماله و جلاله
وعجايب صنعه و افعاله ولاريب فى ان كل
ملك منقصة فيك ويجب الرجوع عنها ولذا
يجب التوبه عليك فى كل آن من آناتك قال

اشرف المخلوقات صلی الله علیه و آله وانه
لیغان علی قلبی حتی استغفر اله فی الیوم و
اللیلة سبعین مرة فبناء علی ماذکر نا لو تـأ
ملت حق التأمل فی الجنایات الواردة علیك
باختیارك و ارادتك لطار اللون من وجهك
والنوم من عینك والعقل من راسك لكنـه
هیهات

باری فارسی گو گرچه تازی خوشتر است
حال که فهمیدی معنـی توبه را و لزوم آنرا و
اینکه ترك آن را اصرار مینامند بدانکه لا
اشکال در اینکه خداوند جلّ وعـلا صحیح
از توبه را قبول میفرماید بشرط آنکه به
آب چشم بشوری کثافات معاصی را ازقلب بعد
از برانگیزاندن آتش را در دل و هر قدر
تأثیر آتش پشیمانی در قلب بیشتر است اسباب
امید بر تکفیر ذنوب علامت صدقست چه‌اینکه

بـاید حلاوت تشهیّات معاصی مبدل بتلخی ندم
گردد تا نشانهٔ تبدّل سیّئات بر حسنات باشد آیا
نشنیدی قضیه پیغمبری را از بنی اسرائیل اینکه
سئوال نمود از حضرت بـاری جلّ شأنه قبـول
توبه بندهٔ از بندگان را بعد از اینکه سالها جد
وجهدی در عبادت نموده بود آن بنـده جواب
آمد قسم بعزت خودم اگر شفاعت کند درحق
او اهل آسمانها و زمین توبه‌اورا قبول نخواهم
کرد و حال آنکه حلاوت گناهی که از آن توبه
کرده در قلب او هست از اینجاست که فرموده
اند باید گوشتهائی راکه از حرام گرفته بریزد
که آنها فاسد شده انـد و گوشتهای صحیح را
هم فاسد می نمایند و الله المستعان و همچنین
باید قصدش تعلّق بگیرد بترك هر محرّمی واداء

هر واجبی فی الحال و علی الدّوام فی الاستقبال
الی حین موت و تدارك کند هرچه از او فوت
شده در زمان گذشته و باید فکر را جولان
دهد از حین بلوغ بلکه قبل ازبلوغ هم یکی
یکی حالات ماضیه‌را یاد بیاورد ببیند چه کرده
با که نشسته مال که را تفریط کرده اعم ازعمد
وخطا وتکلیف داشتن ونداشتن اینها راحساب
نموده اگر صاحبانش موجود است ولو ورثه‌از
آنها استحلال کند والا عندالقدرة والاستطاعه
مظلمه بدهد وببیند از طاعات چه ترك کرده
قضا نماید کفاره چو وارد آمده بدهد وجوهات
دیگر از قبیل خمس و مال امام و زکوة چه بر
زمین مانده بصاحبانش برساند و درست تأمل
نماید مبادا کاری را فراموش کرده باشد که

تدارك بخواهد وبلا تدارك ازدنیا برود وبعذاب
ابدیه گرفتار گردد الی جمیع ما ذکر یشیر
قول الامیر علیه السلام الاستغفار اسم واقع
علی ستة معان اولها الندم علی مامضی ثم العزم
علی ترك العود الیه ابداً وان تؤدی الی
المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله تعالی و
لیس علیك تبعة وان تعمد الی کل فریضة
علیك ضیعتها تؤدی حقها و ان تعمداً الی
اللحم الذی نبت علی السحت فتذیبه بالاحزان
حتی یلصق الجلد بالعظم وینشاء منه اللحم
جدید وان تذیق الجسم الم الطاعة کما اذقة
حلاوة المعصیه فعند ذلك تقول استغفر الله

باری خوب است در توبه اینکه طاعت از
جنس معصیت باشد مثلا اگر سفر معصیت کرده
مبدل بسفر طاعت بنماید و نحو ذلك مما
یطول ذکره فی الامثلة

بـاری اگر مقدمات توبـه را بنهج مزبور
انجام داد خوبست بعداز آن قدری تحصیل حزن
کنـد ثم بعـد ذلك بآن طریقی که سیّدبن
طاوس قدس سره العزیز روایتی را که در این
باب نقل میکنـد از رسول خدا صلی الله علیـه
وآله آن نحو توبه کند ماحصل روایت اینست
کـه بیرون آمد رسول خـدا صلی الله در روز
یکشنبه دویم ذیقعده فرمود **ایها الناس** کدام
از شما میخواهید توبه کنید گفتند همهٔ ماتوبه
میخواهیم بکنیم یا رسول الله فرمودند غسل
بکنید ووضوبگیرید وچهار رکعت نماز بخوانید
در هرر کعت حمدرا یکمرتبه وقل‌هوالله‌احدرا
سه‌مرتبه‌ومعوذتین‌را یکمرتبه‌بعدازآن‌استغفار
کنید هفتاد مرتبه بعد ختم کنید **بلا حول ولا**

قوة الا بالله العلی العظیم

در بعض نسخ هفت مرتبه بعد از آن
بگویند **یا عزیز یا غفار اغفر لی ذنوبی وذنوب
جمیع المؤمنین والمؤمنات فانه لایغفر الذنوب
الا انت** بعد فرمودند نیست هیچ بنده از امت
من که اینکار را بکند مگر اینکه صدا کنندهٔ
از آسمان صدا کند ای بندهٔ خدا! عمل را ازسر
بگیر که توبهٔ تو قبول است و گناهت آمرزیده
شده و ملك دیگری از زیر عرش صدا میکنـد
ای بنده مبارك باد بر تو وبر اهل تو و بر ذریه
تو و ندا کند منادی دیگر ای بنده خصمـاء تو
راضی خواهند شد روز قیامت و ندا میکند
ملك دیگری ای بنده میمیری بـا ایمان و دین
از تو سلب نخواهد شد وقبر تو گشاده و منور

خواهد بود و ندا میکند ملك دیگری ای بنده
خشنود خواهد بود پدر ومادر تو اگرچه برتو
غضبناك بوده‌باشند وپدر ومادروذریه توبخشیده
خواهد بود وتو دروسعت رزقی دردنیا وآخرت
و ندا میکند جبرئیل علیه السلام من میآیم با
ملك‌الموت مهربانی میکنم باتو وصدمه نمیزند
برتو اثر مرگ این است وجز این نیست خارج
میشود روح‌تو بطریق آسانی وسهل‌عرض کردند
یا رسول الله اگر بندهٔ اینعمل‌را بکند درغیرماه
ذیقعده فرمودند همان طور است که وصف
کردم واینست وجز این نیست تعلیم کرد مرا
جبرئیل اینکلمات را در ایام معراج الحدیث
و سزاوار است قبل از این عمل چیزی تصدق
کند اگرچه چیز کمی باشد زیرا که صدقه

پنهان غضب آلهی را خاموش می کند بعد غسل
کند صحرائی یا جای خلوتی رود سر خاك به
نشیند یکی یکی معاصی خود را بیادآوردبزبان
جاری کند باین نحو که خدا یا فلان معصیت
را در فلان مکان ویا فلان زمان بجا آوردم در
حضور مقدس تو و تو قادر بودی مرا درآنحال
نابود کنی حلم ورزیدی و آنوقت مرا نگرفتی
الان پشیمانم غلط کردم ازمن بگذر ونعم ماقیل

اگر چندی بدم سالك میان ناجی وهالك
غلط کردم نفهمیدم ز فعل خود پشیمانم

و هم چنین فلان کار کردم در فلانوقت بهمین
تفصیل اینقدر بگوید تا خسته شود باید با حزن
و گریه باشد بعد شروع بعمل شریف مذکور
بنماید بعد از آن خوب است دعای توبه که در

در صحیفه سجّادیه است واولش اینست **یا من لایصفه نعت الواصفین** رابخواند بلکه مناجات اول از مناجات خمسه عشر راهم بخواند و با سوز دل بگوید.

آمدم بر در گهت اینك بصد فریاد و آه
از بزرگان عفو باشد وز فرو دستان گناه

و عرض کند که من وفاء بشرایط توبه ندارم ترا بمقربین درگاهت قسم می دهم که توبه مرا قبول کنی ومرا هم وابداری که در این عزم ثابت باشم وگمانش هم این باشد که محققاً توبه او قبول است ودعای اومستجاب زیراکه خداوند عالم جلّ ذکره معامله می کند بابنده خود بمقدار حسن ظنّش بخالق خودوجملهٔ ازاخباربراینمطلب شاهد است و اگر خدا نکرده توبهٔ را شکست

و باز مرتکب معصیت گردید باز توبه کند و کسل نشود از شکستن توبه **فانه ارحم من کل رحیم**

بدانکه انسان سه حال دارد بالنسبه بمعاصی حالی دارد پیش ازارتکاب بمعصیت وحالی دارد در حین عمل وحالی دارد بعد از عمل و احکام این هرسه عمل مختلف است

اماقبل ازارتکاب بعمل بایداخبار خوف بر خودش بخواند بلکه خودشرامنصرف نمایدبگوید بخود شاید این عمل را مرتکب شدی **انی لا اغفر لك ابداً** را مستحق گردیدی زیراکه میان عبد ومولا اندازهٔ هست ازمخالفت که تاآن حدّ صلاحیّت عفو را دارد واگر آن حد گذشت **العیاذ بالله** مولا اورا عاق خواهد فرمود که

دیگر قابل آمرزش نیست و رحم بر او خلاف مقتضای حکمت است درهر معصیتی این احتمال گذشتن از حد قائم است باید انسان خود را بترساند تا بر گردد و همچنین در حال معصیت باید بیشتر خودرا بترساند زیرا که ملك الملوك جلّ شأنه العظیم ایستاده حاضر و ناظر و بندهٔ او درحضور مقدسش هتك حرمت اورا میکند با اینکه نقاط عالم صف کشیده لشکر او هستند که اگر اشاره فرماید بهر نقطه چه زمین چه هوا چه آسمان چه اجزاء و جوارح خود انسان چه غیر اینها که نهایت ندارد ذکر آنها فوراً اورا فانی ومعدوم میسازند در آنحال باید خیلی خائف و لرزان باشد از هرجای عمل بر گردد خوبست و اگر **نستجیر بالله** شهوت

غالب آمد و برنگشت معصیت را کرد بعد از کردن پشیمان شد حالا دیگر وقت خواندن اخبار رجاء است بر خود تا اینکه شیطان ملعون اورا مأیوس نکند از توبه و نگوید کار تو دیگر اصلاح پذیر نیست توتوبه را شکستی عن عمد والتفات دیگر چه توبه ایست میکنی اینهم مثل آن یقین بداند که این از آن بدبخت است بلکه کلیّه هر خیالی که نتیجه آن اینست که عمل مکن آنخیال از شیطانست

باید که بگوید مولای من کریمست خودش فرموده یأس ازرحمت من از معاصی کبیره است چطور من بدرخانهٔ او نروم باز اگر رحم کند اوست که او **راحم من لا راحم له** است اواز کثرت جودش اسم مبارك خودرا وهاب گذاشته

ودر نزد حسن ظن عبد مؤمنست ندیـدی توبه
قاتل حمزه سیدالشهـداء سلام الله علیه را قبول
فرمود .

آیا بگوشت بر نخورد که چطور دلجوئی
از نبّاش نمود .

آیا نشنیدی خودش فرمود یاموسی ازهمه
کس میگذرم الا قاتل الحسین هیچکس را بجز
قاتل سیدالشهداء علیه السلام استثناء نفرموده
از اینکلمات که دلالت صریحه دارند بر اینکه
همینقدر باشد که انسان یـاغی نباشد که ترحم
براو قبیح باشد اورا رحمت فرا میگیرد .

خبر نبوی صلی الله علیه وآله است که اگر
کسی هفتاد نفر پیغمبر کشته باشد و توبه کند
توبه او قبولست .

پس نباید ازرحمت واسعهٔ خداوندی جلّ
وعلا مأیوس شود و تقاعد از توبه بنمایـد زیرا
که باز اگر کار درست شود با رو بخدا کردن
درست میشود نشنیدهٔ :

بـازآ بازآ هر آنچه هستی بازآ
گر کافرو گبرو بت پرستی بازآ
کاین درگه مادرگه نومیدی نیست
صد بار اگر توبه شکستی بـازآ

ثم اعلم ایها الاخ الاعزّ اینکه این توبه
که ذکر شد بآن تفصیل اگر علی ماهو علیه
آنرا انجام دادی بی کم و زیاد باول درجهٔ توبه
رسیده‌ای هنوز قشر است بمغز نرسیده چه اینکه
توبه لفظ تنهـا نیست حال لازم دارد آنحـال
ذودرجاتست جمیع اخلاق حقایق را دارند باید

انسان آنرا احساس کند.

و آنهامطالبی هستند که **لایمسها الا المطهرون** والا" حضرت آدم علیه السلام یك کلمه عرض کرد **ربنا ظلمنا انفسنا** الآیهٔ حقیر هم اینرا شبانه روز تکرار میکنم.

و همچنین حضرت ایوب یك کلمه عرض کرد **رب انی مسنی الضر** الآیه منهم میگویم لیکن کم فرق بین الامرین در معنی رموزات کلام و طرز وحقیقت گفتگوی آنها دخلی به سئوال و جواب من و شما ندارد رساله را گنجایش تفصیل اینمطلب نیست.

الهم اهدنا فیمن هدیت فحاصل الکلام من البدو الی الختام بتقریر آخر **ان السالك سبیل التقوی یجب علیه مراعاة الامور**

آداب المراقبه

الاول ترك المعاصی و هذا هوالذی بنی علیه قوام التقوی و اسس علیه اساس الاخرة و الاولی وما تقرب المتقربون بشیئی اعلی و افضل منه

از اینجاست که حضرت موسی ع از حضرت خضر سئوال میکند که چه کردهٔ که من مأمور شده‌ام ازتو تعلم کنم بچه‌چیز باینمرتبه‌رسیدی فرمود **بترك المعصیه** پس اینرا باید انسان بزرك بداند ونتیجه آنهم بزرگست حقیقتاً چقدر قبیح است از بندهٔ ذلیل که آناً فآناً مستغرق نعم الهی بوده باشد در محضر مقدس او بمفاد قوله **مع کل شیئی لا بالمقارنة وغیر کل شیئی لا بالمزایلة واینما کنتم فهو معکم**

معهذا پردهٔ حیـا را از روی خود بردارد از روی جرأت جلافت مرتکب بمناهی حضرت ملك الملوك گردد **ماشنعه وما اجفاء الحـق** سزاواراست که همچنین شخصی در سیاستخانه جبّار السّمواة والارضین محبوس بماندابدالآبدین مگر اینکه توبـه کند و دامنه رحمت واسعه اورا فراگیرد .

الثانی الاشتغال با لطاعاة ای طاعة کانت بعد الفرایض لیکن بشرط الحضور که روح عبادت حضور قلب است که بی آن قلب زنـده نخواهد بود .

بلکه گفته شده که عبـادت بیحضور **یورث قساوة القلب** اگر از اهـل ذکر بـاشد خوبست اوایـل امر ذکرش استغفـار باشد و

در اواسط ذکر یونسیه یعنی **لا الــه الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین** و در اواخر کلمه طیّبه لااله الاالله بشرط الاستمرار مضافاً علی الحضور باری .

الثـالث المراقبه یعنـی غـافل از حضور حضرت حق جلّ شأنه نباشند **وهذاهو السنام الاعظم والرافع الی مقام المقربین ومن کان طالباً للمحبة والمعرفة فلیتمسك بهذا بحبل المتین والی هذا یشیر قوله صلی الله علیـه وآله**

اعبدالله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك

پس همواره بایدحالش چنین باشد درباطن که گویـا در خدمت مولای خود ایستـاده او ملتفت باین است ودر این خبر شریف نکتـهٔ

هست و آن اینست .

که ملخّص فقره گویا اشاره باین باشد که در مقام عبادت لازم نیست که انسان تصویر خدای خود بکند یا بداند که او چیست تا محتاج بواسطه شود از مخلوقات چنانکه بعضی از جهّال صوفیّه میگویند بلکه همینقدر بداند که او جلّ شأنه حاضر است و ناظر همیشه بس است از برای توّجه باو **وان لم یعلم انّه ماهو و کیف هو فتأمّل فانّه دقیق نافع**

الرّابع الحزن الدّائم یا از ترس عذاب اگر از صالحین است، ویا از کثرت اشتیاق اگر از محبین است، چه اینکه بمحض انقطاع رشته حزن از قلب فیوضات معنویه منقطع گردد .

ومن هنا حکی عن لسان حال التقوی

انه قال انی لا اسکن الاّ فی قلب محزون

شاهد بر مدعا قوله تعالی **انا عند المنکسرة قلوبهم**

پس بدان ایعزیز من اینکه هر چه بر قلب انسان وارد آید از قبیل محسنات چه حزن باشد چه فکر باشد چه علم باشد چه حکمت باشد چه غیر اینها آن مثل میهمانی است بر شخص وارد شده اگر قیام بوظیفهٔ مهمانداری و اکرام ضیف نمودی و جای او را پاکیزه از لوث کثافات و خس و خاشاك و دفع موذیات وغیره کردی بکمال اعتناء بر او باز آن مهمان میل میکند بآنخانه واردشود والا اگر اذیتش کردی دیگر مشکل است اگر حال داری در آنحال باید قدر آن حال را بدانی و ضایعش نکنی والا

بعد از زائل شدن هیهات دیگر آن را دریابی
و بالجمله اگر بوئی بخواهی از آدمیت بشنوی
باید مجاهده کنی که سخت‌تر از جهاد بااعداست
عُرفا این جهاد را موت احمر مینامند ومعنی
مجاهده این است که اول باید ایمان بیاوری
باینکه اعدا عدّو تو نفس تست که سرمایهٔ
تو در تصرف اوست و متصرّف در ارکان وجود
تو است با شیاطین خارجه که اصدقاء اوو
شرکاء اوهستند پس باید توخیلی باهوش باشی
وقتی که صبح کنی چندکار برتو لازم‌است.

الاول المشارطه همچنانکه باشریك مالی
خود وقتی که میخواهی اورا پی تجارت‌بفرستی
شرطها میکنی اینجا هم بعینه باید آن شروط
ذکر شود.

بل اکثر چه اینکه خیانت آن شریك‌مالی
هنوز معلوم نشده و خیانت این بدبخت کراراً
و مراراً واضح وهویدا گردیده.

الثانی المراقبه ومعنی مراقبه کشیك نفس
را کشیدن است که مبادا اعضا و جوارح را
بخلاف وادارد وعمر عزیز را که هر آنی از آن
بیش از تمام دنیا و مافیها قیمت دارد ضایع
بگرداند

الثالث محاسبه‌است یعنی همین که شب‌شد
باید پای حساب بنشینند ببیند چه کار کرده
منفعتی آورده ویا اینکه ضرری نموده لامحاله
سرمایه را از دست نداده باشد ربح گذشت او

الرّابع یا معاتبه است اگر منفعتی دراو
نیاورده باشد ویا معاقبه است اگر ضرری وارد

آورده باشد معنی عقاب انداختن اواست نفس خودرا برياضات شديدهٔ شرعيه مثل روزه گرفتن در تابستان يا پياده سفر حج كردن براى كسى كه بهلاكت نمى افتد وامثال اينها كه توسن نفس سركش را باندك زمانى مطيع ورام گرداند

والحاصل انه ومنعتك القساوة من التأثير فى المواعظ الشافية و رايت الخسران فى نفسك يوماً فيوماً فاستعن عليها بدوام التهجد والقيام و كثرة الصلوة والصيام وقلة المخالطة والكلام وصلة الارحام واللطف بالايتام و واظب على النياحة و البكا و اقتده بابيك آدم وامك حواء واستعن بارحم الراحمين وتوسل باكرم الاكرمين فان مصيبتك اعظم و بليتك اجسم و قد انقطعت عنك الحيل وزاحت عنك العلل فلا نذهب ولا مطلب ولا

مستغاث ولا ملجاء الا اليه تعالى فلعلة يرحم فقرك ومسكنتك ويغيثك و يجيب دعوتك اذ هو يجيب دعوة المضطرين اذا دعاه ولا يخيب رجاء من امله اذا رجاء ورحمة واسعة واياديه متتابعة و لطفه عميم و احسانه قديم و هو بمن رجاه كريم الهم آمين

آداب رفاقت

الحاصل چون بنابود اشاره بكيفيت رفاقت در سفر وغيره بشود پس بدان ايدك الله تعالى للعمل اينكه بايد با هر كه ارادهٔ رفاقت دارى بايد اغراض دنيويه از رفاقت او نداشته باشى زيرا كه مأيوس خواهى بود بلكه مواخاة تو با او بايد لله فى الله باشد واخبار اهلبيت درمدح اين نحو مواخاة متواتر معنوى است پس بعد

از تحقق این غرض آن وقت باید اموری چند هم در آن طرف مقابل ملحوظ باشد چه اینکه هر کسی صلاحیت اخوة فی الله را ندارد و باید جامع صفات چندی اقلا باشد و لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند **المرء علی دین خلیله فلینظر احدکم من یتخالل**

اول اینکه باید عاقل باشد یعنی اندازهٔ هر کاری را علی ما هو علیه بداند و لو بیاد گرفتن ازغیر باشد زیرا که خیری درصحبت احمق نیست از بدیهیات اولیه است که احمق میخواهد خیری بتو برساند ضرر میرساند چه دینی و چه دنیوی از روی بیشعوری و خیر خواهی باعتقاد خودش

الثانی اینکه حسن خلق داشته باشد

مطلق عاقل بودن کافی نیست زیراکه بسی عاقل وزیرك هست که یکی از دو قوّه شهویّه وغضبیّه بر او غالب آمده از اینجهت بر خلاف مدرکات عقل خود می افتد من غیر شعور مفاسد عظیمه براو بار خواهد شد

الثالث اینکه از اهل تقوی و صلاح باشد زیرا که فاسق بعدازآنکه از مخالفت پرورگار خود جلّ وعلا پروا نداشته باشد ازمخالفت تو پروا ندارد واو دایر مدار هوای خودش است بحسب اختلاف اغراض هر ساعتی متلوّن بلونی است شاهد بر اصل مدّعی آیه شریفه **فاعرض عن من تولّی عن ذکرنا ولم یرد الاالحیوة الدنیا** است مفاسد دیگر هم دارد من جمله این است که معاشرت اهل فسق معاصی را در نظرشخص

نستجير بالله موهون ميگرداند والله العالم

الرّابع اهل بدعت نباشد چه اینکه علاوه بر خوف سرایت از اوپاشمول عذاب و لعنة بر اینشخص در روایتست مصاحبت و مجالست با اهل بدعت نکنید تا پیش خدای عزّ وجلّ شما هم یکی از آنها باشید وهذا خطرٌ عظیم

الخامس اینکه باید حریص بر دنیا نباشد فانّ مجالسة سمٌّ قاتلٌ قهراً برتوهم سرایت خواهد کرد بسبب دزدی طبیعت ولعلّ الی جمیع ما ذکر یشیر قول مولانا الصادق علیه السلام

احذر ان تواخی من ارادك بطمع او خوف او فشل او اکل او شرب واطلب مواخاة الاتقیاء ولو فی ظلمات الارض وان افنیت عمرك فی طلبهم فان الله لم یخلق بعد النبیین

علی وجه الارض افضل منهم وما انعم الله علی العبد بمثل ما انعم الله به من التوفیق بصحبتهم قال الله تعالی

الاخلاّء یومئذٍ بعضهم لبعضٍ عدوٌّ الاّ المتقین

بالجمله مطلب بیش از این است غرض اختصار است از مأمون الرشید نقل است که رفیق بسه نحو است یکی حکم غذا دارد که انسان محتاج باو است .

یکی حکم دوا دارد که گاهی باو محتاج می شود .

یکی حکم مرض دارد که هیچوقت باو محتاج نیست لیکن گاهی باو مبتلا میشود

باری اگر رفیقی متصّف بصفات حمیده پیدا کردی باید قدر اورا بدانی واورا باسانی ازدست

ندهی مراعات حقوق اورا بنمائی برتو چند
قسم حق پیدا خواهد کرد

اول حق مالی باید بذل مال درحقّ اوبکنی
لیکن مراتب دارد پست ترین مراتب آن آنست
که اورا بمنزلهٔ خادم و عبد خود قرار بدهی
اگر حاجتی بمال تو بهم بست آنرا رواکنی
پیش از آنکه او خواهش کند واگر گذاردی
که کار بسئوال رسید تقصیر کردهٔ

مرتبه دویم آنستکه اورا بمنزلهٔ نفس خود
فرض کنی که شریك در مال تو باشد بالسّویه

مرتبه سیم اینکه ایثار کنی مال را اگرچه
خودت هم محتاج باشی مرتبهٔ بالاتر از این
ایثار در نفس است **کما انّ علیاً علیه السلام**
در لیلة المبیت ایثار نمود دست هر کس به

دامن مرتبه چهارم نرسد لیکن از بذل مال نباید
کوتاهی نماید که در شرع مطهر بغایت مطلوبست
رُوی عن مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام
العشرون درهماً اعطیها اخی فی الله احبّ
الیّ من مأة درهم التصدق بها علی المساکین

الثانی اینکه حقی پیدا میکند در بدنت
یعنی سعیْ حوائج او بکنی مثل حوائج خودت
بل بالاتر بدون اینکه او خواهش نماید با
کمال بشاشت وامتنان و اورا مقدّم بداری در
رفع حوائج و در اکرامات و زیارات و غیرها
بر اقارب واولاد او

الثالث حقی است اورا بخصوص نسبت
بزبانت واینهم چند قسم است اول اینکه ساکت
باشی از معایب او چه در حضور او چه درغیاب

او بل باید تجاهل بکنی اگر خواسته باشی آن شخص دارای آن وصف نباشد باید بطریق رأفت و مهربانی نرم نرم بخورد او بدهی بلکه قهراً از سرش بیرون برود و همچنین از کشف اسرار او حتی برای اخصّ اصدقاء خود باید سرّ اورا در قلب خود نگاهداری زیرا که اظهار آن از لؤم طبیعت و خبث باطن شخص است بلکه از جهل و حماقتست **قال علی علیه السلام قلب الاحمق فی فیه وقلب العاقل فی قلبه** .

پس حفظ اسرار چه مال غیر باشد چه مال خودش از الزم لوازمات است این بابی است در اخلاق بیان وافی هم شده است حکم ومصالح زیاد دارد که این اوراق گنجایش آنها را ندارد و همچنین ساکت باید باشد از قدح در اهل [illegible]

اولاد او و اصدقاء او بلکه از خودش نگوید سهل است از دیگران هم نباید نقل نماید چه اینکه تأذی اولاً از این حاصل گردد بعد از منقول عنه بخلاف مدح منقول ازغیر حاصل باید ساکت باشد از هر مکروهی ازطبع او مگر ازشرع مطهر امر باظهار داشته باشد در این هنگام بدش هم بیاید ضرر ندارد چه در واقع احسان باوست بالجمله شخص باید عیبجو وعیبگو نباشد که این صفت فی حدّ نفسه از صفات مهلکه است وچیزی که انسان را آرام می کند ازعیب جوئی دیگری آنست که معایب خودرا ملتفت باشد و ببیند چقدر سخت است از خودش دور کردن عیبی از عیوب آنوقت بداند که دیگری هم مثل این مبتلاست چه باید کرد نفس [illegible]

است بر انسان وباید این را هم بداند که مبّرا
من کل عیب بر فرض هم پیدا شود آن جوهری
است که در خزانهٔ سلطان محفوظ و مضبوطست
بدست ماها نمی‌افتد منتهای خوبی رفیق برای
ماها آنست که محاسن او بر مساوی او غالب
باشد و نظر شخص هم باید چه بر رفیق چه بر
دیگری این باشد که ببیند محسناتی دارد از او
یاد گیرد ازروی شوق بر آن اگر خودش آنصفت
رافاقدباشد نه اینکه درجستجوی قبایح اوباشد
کما هو من عاداة المنافقین و همچنین
در زبان وقلب هر دو باید ساکت باشد و سوء
ظنّ براو نبرد اگر محملی نتواند در عمل برای
او قرار بدهد حمل بسهو و نسیان کند و حمل
افعال غیر ... فساد و کشف اسرار و معایب او

نزد مردم **هو الحركة الناشئة من الحقد و الحسد
الباطنين لامتلاء باطنه منهما فاذا اغتنما
فرصة رشح الباطل من باطنه الى ظاهره**
زیرا که ازکوزه همان برون تراود که دراوست
دوم اینکه باید از مجادلهٔ او ساکت باشد
زیرا که مجادله در تکلّمات بر انگیزاننده آتش
فتنه است علاوه براین مفاسد دیگرهم دارد
تفصیل آن در آداب المتعلمین شهید رحمة الله
وغیره مضبوط است
سیّم از حق متعلق باللّسان،ایضاً چند
قسم است
اولا مهماامکن اظهار محبت خود را نسبت
باو بنماید چه اینکه این اسباب ثبوت اخوة است
و ثانیاً افشاء محامد اورا بکند چه درحضور چه

در غیاب اگرچه دراخبار مدح حضوری منع است لکن در بعضی موارد برای الفت شاید مضر نباشد و روایت قرائن دارد که با طلاقها منع نکرده والله العالم و متشکر بر نعم او باشد بزبان اگر حقی بر این پیدا کرده باشد و ثالثاً اگر حاجت بتعلیم دارد ازتعلیم او مضایقه نکند بنحوی که آداب معلم باید ملاحظه شود که از جملهٔ آن این است که اگر صاحب یکعلم مخصوصی است علوم دیگر را تخطئهٔ نکند اگر فقیه است نگوید حکمت چه کار آید مشحون بر شبهات باطله است یاحکیم است نگوید فقه چه کار آید مطالب خون حیض ونفاس کجا معرفت الهی کجا وهکذا تمام این مذمتها منشاء ندارد جزجهل بر آن علم زیرا که هر یك از علوم را

فایده ایست در محل خود مگر اینکه شرعاً بخصوص نهی داشته باشد یادگرفتن آن غرض بیان این ادب مخصوص بود والا آداب بسیار است در محل خود زیرا که حاجت بعلم اشد از مال است و نصیحت کند اورا و ارشاد کند بامورات دینیّه اگرحال طلبی در او دیده باشد و تحسین کند پیش او محسنات را وتقبیح کند قبایح را لکن مهما امکن در خفیه او را تعلیم نماید تا مردم بجهل او ملتفت نشوند تا خجل نشود یامفتضح گردد

زیراکه از علامات فارقه میان نصیحت و افتضاح کردن اعلان واسرار است باید برفق و مدارا اورا بر عیوب اومطلع بگرداند زیراکه عیب نشان دادن ازقبیل مارمهلك نشان دادنست

اگر دیدی کسی را ماری یا عقربی می خواهد بزند اگر اورا برفق و لطایف حیل نشان بدهی بسیار از تو ممنون خواهد بود و اگر متحاشیاً بـاو گفتی صدمه از تو میخورد امتنان چندان ندارد و اگر عیبی را در او مطلع شدی دیدی از تو مخفی می‌دارد دیگر اورا اظهار مکن و اگر دیدی طبیعت بر او غالب است نمیتوانـد ترك كند بازسکوت اولی است

و اما اگر دیدی درحق تو تقصیر میکند تحمل کن عفوفرما تجاهل نمااگر دیدی بدرجهٔ رسیده که باعث قطع میان شماست درخفاعتاب کنی اولی است ازعلانیه کنایه بگوئی بهتراست از تصریح و لذا رسولخدا صلی الله علیـه وآله اگر خلافی از کسی می دیدند میفرمودند ما

بآل اقوام که چنین وچنان میکنند ومهماامکن متحمل شدن اولی ازهمه‌است چه اینکه‌بنظرم میآید در حدیث قدسی فرموده باشند

ما رضای خود مـان را در جفـای مخلوق پنهان کرده ایم هر کس رضـای ما را طالبست باید متحمل شود جفای خلق‌را و اگر دیدی‌عیب او از قبیـل اصرار بر معـاصی است نعوذ بالله قیل وجب انقطاعه

زیرا که بنا بوده حب و بغض بینهمـالله باشد بعضی از بزرگان فرموده‌انـد باز قطع مکن چه اینکه طبع انسان گاهی معوج میشود و گاهی باستقامت می‌آید وآنگهی الحال بیشتر احتیاج بتو دارد که دلسوزی کنی ودست اورا بگیری وبلطف اورا ازگودال معصیت بیـرون

آری اجر **من احیی نفساً** را ببری زیرا که شرم حضور حاصل از مصاحبت مطلبی است بزرك علاوه بر این آیه شریفه **قوا انفسکم و اهلیکم ناراً** باینجا ها هم جاریست زیرا که قرابت باتو پیدا کرده ولُحمهٔ اومثل لحمهٔ نسب گردیده بدلالت قول الصادق علیه السلام فی بعض الاخبار حیث یقول

مودة یوم میلة و موّدة شهر قرابة و موّدة سنة رحم ماسه من قطعها قطعه الله

از مجموع آنچه عرض شد معلوم میشود که مواخاة فاسق ابتداء خوب نیست لیکن استدامت خوبست از قبیل ترك نکاح وطلاقست

نقل است دونفر باهم رفیق بودندیکی مبتلا شد بمرض عشق رفیق مبتلا بدیگری گفت برادر

تاحال بامن رفیق بودی حالا قلب من مبتلا باین علت گردیده اگر خواسته باشی که عقد اخوّت را تحمل نکنی من حرفی ندارم درجواب گفت من بجهت اینکه تو مبتلا بخطیئه شدهٔ شمارا از دست نخواهم داد بعد بنا گذاشت که نخورد و نیاشامد و استراحت نکند تا خداوند عالم رفیق اورا از این بلیه خلاص گرداند چند اربعین باین نحو مشغول شد تا اورا خلاص کرد

الرّابع اینکه از دعا وزیارات وقربات برای اومضایقه نداشته باشد زیراکه دعا به اودر واقع دعا بخودش است چه درحیات او وچه درممات او حدیث نبوی صلی الله علیه وآله است که برای هر کس دعا کنی ملك میگوید ولك مثل ذلك پس نباید از اینکار کوتاهی ورزد

الخامس اینکه با وفا باشد که از جملهٔ علامات وفا آنست که بعد از موت صدیق باید قائم بحوائج اهل وعیال واولاد وصدیق اوباشد و دوستان اورا اکرام نماید **ولذاکان رسول الله یکرم عجوزاً کانت تائیة ایام خدیجه** و همچنین از آثار وفا آنکه اگر شأنش مرتفع شد و جاهش عظیم گردیده حالت تواضع را نسبت باو تغییر ندهد بل بطریق سلوك اولیه باقی باشد و من کمال الوفاء ایضاً الجزع من فراقه واین بود که مجتبی سلام الله علیه گریه می کردند در حال شهادت از وجه آن سئوال شد فرمودند ما حصلش **من فرقة الاحبة و هول المطلع**

السادس اینکه امر را بر او سهل بگیرد و

اورا بکلفت نیندازد مهما امکن که اگر توقعات فوق العاده ازوی نمودهم اوبخلاف میافتد هم این **بل یکون القصد من محبة هو آلة بالتبرك بدعائه والاستیناس من لقائه والاستعانة علی دینه والتقرب الیه تعالی بتحمل اعبائه و قضاء حوایجه و امثال ذلك من الامور المستحسنة شرعاً**

واز اینجا است که گفته شده **اذا وقعت الکلفه بطلت الکلفة** پس محصل مجموع این کلمات آنکه بایدهمیشه طرف خودرا اصلاح کنی وعیب را بطرف خود ببری نه بالای دیگری بگذاری وازاوتوقع خوبی کنی وخودرافراموش نمائی مرد آنست که حیاء او غالب بر شهوتش باشد ومهربانی او بالنسبه بمردم غالب برحسدش باشد وعفواوغالب بر کینه اش باشد باری .

(ترسم آزرده‌شوی ورنه‌سخن بسیاراست)

اگر موفق شدم مینویسم کیفیت سلوك با اهل و عیال واولاد و خدّام وعبید را انشاء الله و لو سبیل الاختصار

در تربیت اولاد

پس بدان ایکسی که خداوند عزّ شأنه وجلّ و جلاله این نعمت اولادرا بتو ارزانی داشته این امانتی‌است که ازجانب او بتوسپرده شده و شمارا ولی نعمت او قرار داده در این امانت باید خیانتی ازتو بالنسبه باو سرنزند و تفریطی دراین‌باب نکرده‌باشی که‌حقی‌ضایع‌شده باشد آنوقت موآخذه از تو بکند صاحب

امانت که چرا اورا حفظ وضبط نکردهٔ ازاوّل بسبب تربیتی که من بتو دستورالعمل داده‌بودم تابمن درست ردّ کنی واجرجزیل ازمن‌بگیری

کیفیت تربیت اطفال آنکه اگر طفل را باحیا دیدی این دلیل برعقل اوست جدّ و جهدبکن در تحفظ او تا مهمل نشود زیرا که در نفس بچه هنوز نا ملایمات منقش نشده ساده است و رأی و عزیمتی از خود ندارد و صاحب مشربی نگردیده

اولا باید اورا بر آداب شرعیه ترغیب و تحریص نمائی و ملزم کنی اورا بر سنن نبویّه صلی الله علیه وآله

و ثانیاً مدح خوبان را پیش اوذکر کنی واگر کار خوبی از او سرزد بسیار اورا مدح

کنی واگر ادنا قبیحی از او سرزد اورا بسیار تقبیح کنی تا دوباره مرتکب آن قبیح نگردد و مؤاخذه کنی اورا بجهت اشتهاء زیاد در مأکل و مشرب و ملبس وجلوه دهی پیش او احتراز ازحرص درخوراك ومطلق تلذّذات را وتحبیب کنی پیش او ایثار بغیر را برنفس خود درمأکل وحالی کنی باو که اولی النّاس بلباس منقش و الوان زنها است

الحاصل اینکه طفل در اول امرش غالباً قبیح الافعالست دروغگواست و دزدی کن است حسود است نمّام است و لجوجست صاحب ملکات رذیله است پرخور و پرخواب وپرگو است ماشاء الله

اولا باید نهی کنی ازمخالطه کسانی که ضدّ

قول تورا از او میشنود وثانیاً مراقبت باشی تا منتقل شود از حالی بحالی چون هنوز ملکه‌او نگردیده وبهترین چیزها برای اطفال یاد دادن اوست محاسن اخبار اهلبیت علیهم السلام را و اشعاری‌راکه سبب تأدیب او گردد ونگذاری ممارست کند ازاشعار هوائیه‌مشتمله برمطالب عشق مجازی و تشبیهات فانّها مفسدة للاحداث جدّاً محرر اوراق عرض مینماید چون باسم مبارك عشق رسیدم قلم ازحرکت افتادوبنوشتن اینکلمات‌متحرّك گردید **قیل لافلاطون الحکیم عشق ابنك قال الآن تمّ فی الانسانیة**

عشق گناهی بود که در صف محشر
منفعل است هرکه این گناه ندارد

باز رفتیم سر مطلب اگر دیدی نهی کردی از چیزی مخالفت کرد

توبیخ مکن اورا چندان خصوصاً اگر دیدی از
تو پنهان میکند . وتعلیم کن براو غرض ازخورد
وخوراك **هوالصحة لااللذة فان الاغذية
كالادويته خلقت لتكون ادويته للصحته ودافعته
الم الجوع و مانعته من المرض والغرض
تحقير امر الطعام عنده**

وخوبست عادت‌دهی اورا باکتفا کردن بیك
رنك ازطعام وآنهم خوبست گوشت باشد زیراکه
گوشت انفع بحال طفل است ومنع کنی اورااز
اطعمه گوناگون وآداب وارده درباره طعام که فقها
رضوان‌الله علیهم در کتب فقهیّه متعرّضند کم کم
باو حالی نمائی تا از بچه‌گی بآداب شرعی غذا
خور شود مثلا تعجیل بر طعام نکند چشمش
پیش خودش باشد از جلو خودش بخورد تند تند

نخورد لقمه را بزرك بر ندارد خوب بجود الی
غیر ذلك من الآداب الموظّفة فی محلّها
خوبست مهماامکن اورا بنان خالی عادت دهند
و شب را غذای سیر باو بدهند و روز اورا
گرسنه بدارند تا مادامیکه طفل است تا روز
بواسطهٔ غذا کسل نشود محتاج بخواب گردد
بلیدالفهم شود بلکه از خواب بین الطلوعین
هم اورا منع کند **لیکون نافعاً فی لونه ومزاجه
وذکاوته ورزقه**

و علی ای حال اورا از پر خوابی منع کند
چه اینکه خواب بسیار اورا قبیح‌المنظر و
بلید میگرداند در روز خوب است نخوابد و
نباید اورا برجای نرم وسایر نازك کاری ها
عادت بدهد تا بدن صلب گردد وخشن شود و

اورا حتی الامکان عادت به حلوّیات ومیوه های خوب ندهد مگر قدر قلیلی

بعض از بزرگان فرموده اند اینگونه اغذیه در بدن مورث مرض میگردد و اورا نرم ولطیف عمل نیاورد که باندك سرما و گرمائی کسل شود خلاصهٔ ما ذُکراینکه عادت دهد اورا بریاضات شاقه در جمیع امور و همچنین عادت دهد اورا باکرام غیر چه پیر باشد چه جوان و تعلیم اوکند آداب مجالس را که در مجالس مؤدّب بنشیند وآب دهن ودماغ را نیندازد روبروی کسی خمیازه نکشد و خنده نکند و پا را روی پا نگذارد تا نپرسند نگوید و بقدر حاجت بگوید همه را گوش باشد الی غیر ذلك و همچنین عادت دهد اورا براستگوئی

وبعدم وعده خلافی و قسم نخوردن نه از روی صدق و نه از روی کذب و اورا بسکوت عادت بدهد بطوری که صُمت ملکه او گردد تااینکه در مجالس وغیر مجالس حرف نزند الا درجواب واستماع کند حرف بزرگتر از خود را و منع کند اورا از خُبث کلام و سبّ و لعن و لغو و تغنّی بل یُعوده بحسن الکلام وجمیله و تعلیم کند خدمت خودش را و خدمت معلمش را و بزرگتر از او را اگر شغل اهمّی خود طفل ندارد و نگذارد اطفال دیگر را اذیّت نماید و بترساند بلکه وادارد با آنها برفق و مدارا راه رود بآنها بذل نماید و نگذارد از اصدقاء چیزی را قبول کند تا طمّاع نگردد و نگذارد باکودکان بی ادب وبد آموز و پست

فطرت اُفت و خیز کند مجالست مؤثر است و
اورا تحذیر نماید از دوستی دَراهم و دنانیر
اکثر از تحذیر ازسباع و حیّات عقارب ضرورة
**ان حُب الذهب و الفضة من السمومات
المهلكة**

وباید بعض اوقات اورا باز گذارد ببازی
کردن بی ضرر تا از تعب تأدیب قدری راحت
گردد وهمچنین عادتش دهد باحترام پدر ومادر
و معلم و اطاعتشان و توقّع عقل پنجاه سالهٔ
خودش راکه بتجربه ها حاصل نموده از اطفال
نداشته باشد وزیاد اورا اذیّت و آزار ننماید
بطریق مدارا و محبت با او پیش آید
اینها که عرض شد غیر چیز هائی است که
در فقه مسطور است که اسمش را خوب بگذارد

اورا ختنه کند عقیقه نماید بمکتب بگذارد در
نفقه بر او تنگ نگیرد الی غیر ذلك من الآداب
الشرعیّه باری جمیع آنچه عرض شد اگر چه
عنوان تربیت اطفال بود لیکن شخص باید عاقل
باشد بداند اکثر اینها در حقّ خودش و سایر
عیالاتش هم جاریست خصوصاً زنها والله العالم

آداب سلوك با زن و عیال

واما در بارهٔ سلوك با زن و عیال خود
اوّلا باید بداند که این طایفه حیوانی هستند
ناقصات العقول و تو مردی و مرد بالنسبه بزن
اشکالی ندارد که کامل العقل است و خداوندعالم
جلّ شأنه العظیم مداقه بامردم دارد بقدرعقولشان

پس بعد از آنکه عقل تو اتمّ است مؤاخذه ازتو بیش از او خواهد بود

پس باید تو اذیّت اورا تحمل کنی اگر او مخالفت نماید باید توعفو کنی و کظم غیظه‌نمائی او بد کند جفاکند تو وفاکنی او اسائت کند تو احسان و مهربانی کنی اگراو از روی جهل لجاجت کند باید تو بحسن خلق رفع نمائی معذلك کلّه درهیچ مورد خودرابی‌تقصیر ندانی اگرچه واقعاً حق با تو باشد نظر باینکه چون تو عاقلی و باید تحمل نمائی و باید بدانی چونکه تو تمام تسلط را براو داری او دردست تو اسیر است

والاسیر اولی بالمراعاة واحق بالاحسان من الغیر فیجب علیك اکرامها و اعطاء

النفقة والکسوة علیها علی ما بین فی الکتب الفقهیه وان تعزّزها عنداقربائك وغیرهم

و باید کاری نکنی که سلطنت تو بالمرّه از او زائل گردد و خود را مختار در امورات بداند ومهما امکن اورا منع کنی از مجلس و محافل حتّی اینکه شارع مقدّس نهی از حمّامات هم کرده فضلا از عروسی ها وغیره

حضرت امیر صلواة الله علیه در وصایای خود به حضرت مجتبیٰ علیه السلام میفرماید

وان استطعت ان لایعرفن غیرك من الرجال فافعل تا آنجا که میفرماید **فان المرئته ریحانته ولیست بقهرمانة** باری غرض اینکه مؤمن باید غیور باشد

حضرت رسول صلی الله علیه وآله میفرماید

سعدغیوراست ومن ازاو غیور ترم و الله تعالی اغیر منی ومن غیرته حرّم الفواحش ما ظهر منها و مابطن

وباید این‌را هم دانست که بالمرّه هم حبس نباید بکند اورالاسیّما درمواردی که جای غیرت نیست مثل نشستن با محارم خود و نحو ذلك مثلا واما کیفیت محشور بودن با او خیرالامور اوسطها اگر چه در اخبار با مطلق زن نشستن مذموم است الا اینکه عیال شخص یك مقداری حق دارد

الحاصل عمده مطالب اینکه شخص چه در امر اولادچه درامر زن چه رفیق چه درامرسایر مسلمانان باید نظر اونظر طبیب مشفق باشد به بیند چه نحو اصلح بدین و دنیای اوست آن

نحو سلوك نماید والا آداب معاشرت در کتب اخلاق مسطور است بآنجا رجوع شود

اگر چه این اوراق را حقیر دستورالعمل برای شخص عامی مینوشتم ولیکن کسان دیگر هم اگر مراجعه نمایند شاید بی فایده نباشند

در صفات علماء حقه

باری شمهٔ از صفات علماء آخرت که مقابل علماء سوء هستند و اهل دنیا ذکر میشود تا هر کسی خودرا مربی واهل علم آخرت نداندوآن چند چیز است

الاول اینکه باید زاهد در دنیا باشد معنی زهد رفع علقه قلبیه است که لازمه آن رفع علاقه ظاهریه افتاده است زیرا که اقل مراتب

علم علم بحقارت دنیا است و کدورت آن و فنا آن وعلم بجلالت آخرتست و صفای آن و بقای آن وهمچنین باید فهمیده باشد که دنیا و آخرت ضرّتان هستند جمعشان نشاید پس اگر مطلب اولی را نفهمیده باشد واحمقاه عالمْ یعنی چه واگر بزرگی ثانی را نفهمیده واعتقادندارد واکفراه و اگر جمع نشدن این دو را نفهمیده ایضاً وازندقتاه واگر همه را فهمیده اعتقاد هم داردلیکن ازعهده نفس خود برنمیآید

فهو اسیر الشهوته ومثل هذه النفوس غیر قابلته من ان تعد فی درجة العلماء

شاعر عرب فرموده

وراعی الشاة یحمی الذئب عنها
فکیف اذاالرعاء لها ذئابُ

باری علامت بودن این ملکه شریفه درقلب

اولا اجتناب از علوم دنیویّه است مگر بمقدار توقّف علم اُخروی برآنها

و ثانیاً گُریزان بودن از اُمراء و حکّام است لاسیما السلاطین نباید با آنها مخالطه داشته باشد بجهت توسّل بمال یاجاه

بلی اگر بینه وبین ربّه من دون اشتباه این خلطه را انداخته باشد با آنها برای اقامه نظام نوع و اعلاء کلمهٔ شرع مُبین و قلع و قمع مُبدعین و امر بمعروف و نهی ازمنکر همچنان که بعض ازاصحاب **ائمه هدی سلام الله علیهم** بوده اند این بهترین اعمال است

لیکن برای کسیکه از خودش مطمئن باشد که آنها در وی تصرّفشان مؤثرنخواهد بود اخبارهم شهادت میدهد براین با علی صوتها

ومشی بزرگان هم بر این بوده

الثالث اینکه باید فعل او موافق قولش باشد چه اینکه از صادق آل محمد سلام الله علیه روایت شده در تفسیر آیه شریفه **انما یخشی الله** یعنی **بالعلماء من صدق قوله فعله ومن لم یصدق قوله فعله فلیس بعالم**

الرّابع اینکه باید از فتوی دادن فرار داشته باشد مثل فرار او از شیر و افعی در روایتست کسی که وارد بر مسجد نبی صلی الله علیه وآله میشد جمعی از صحابه نشسته بودند چیزی از احکام سؤال میکرد همهٔ آنها منتظر بودند که دیگری جواب دهد **خوفاً عن الوقوع فی الخلاف** اینجا وجه تأمل خیلی است باری

و همچنین باید از مجادله و مناظره در



مجالس و محافل اجتناب کند زیرا که مصدر فتنه و خباثت اوست شاهد وی در اخبار بسیار است

الخامس اینکه باید شکسته و حزین و ساکت و سر پائین باشد و آثار خوف و خشیة و خضوع و خشوع در وی نمایان باشد که هر که اورا ببیند متذکّر بالوهیت گردد سیمای او دلالت بر علم او بکند شاهد بر مدّعا روایت حضرت امیر سلام الله علیه است در بارهٔ علم که فرموده **ان العلم ذو فضائل کثیرة** تا آخر حدیث که طولانی است **فعلیك بالتأمل فیها لینفعك انشاء الله تعالی** وهمچنین اخبار دیگر هست

السادس اینکه باید اهتمام او بعلم باطن و مراقبهٔ قلب وشناختن طریق سلوك اخروی

پیش از همه کار باشد زیرا که علوم دو قسمند یك قسم از آن کتابی است ودر کتب عنوان شده وقسم دیگر آن نوشتنی نیست وهر کس هم در آن چیزی نوشته ولیکن اصل آن را بدست نداده اگر حقیقتاً معرفتی داشته ازقبیل تشریف بوده فی الجمله اشاره کرده والا علی ما هو علیه آن نحو مطالب بیان لفظی ندارد و پُر واضح است که فیوضات غیبیّه از قسم آخر خواهد بود ومعارف حقه ازآن منکشف خواهد شد و اصل انسانیت از آن حاصل و شخص انسان از این نحو از علم کامل خواهد شد اللهم ارزقنا

السابع اینکه باید تحصیل قوّهٔ درفهم اخبار کرده باشد حتی اینکه اعتمادش در مطالب بر آنچیزی باشد که میان خود و خدا خودش فهمیده باشد

ازآیات و اخبار نه اینکه تکیه گاهش سماع از غیر باشد تقلیداً یا کتب غیر باشد زیرا که نه کلام غیر حجیة دارد نه فعل غیر ضرورة انه لا عبرة بکلام غیر من عصمه الله عن الزلل و لعل الی جملة ما ذکر اشار النبی صلی الله علیه وآله بعد تلاوته قوله تعالی

فمن یرد الله ان یهدیه یشرح له صدره لاسلام وبعد ماسئل عن هذا الشرح بقوله التجافی عن دار الغرور والاناته الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل نزوله فان قلت

توهم که اینها را مینویسی عامل نیستی قلت نعم حقٌ وصدقٌ

آئین تقوی دانسته ام من
اما چه چاره با بخت گمراه

اعاذنا الله من شر النفس و جماحها و وفقنا لما فیه خیرها وصلاحها

چه اینکه حق تلخ و دوام بر آن تلختر
و طریق تحصیل آن صعب و در یافتن آن
صعبتر و طبیعت مایل بسوی اسهل آنچه که
ملائم خودش است وبدن نازپرور مشهوراست که

نازپرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد

باری از اینجا وصف علماء سوء بقرینه مقابله
واضح گردید وهمچنین احوالات آنهائی که
اسمشان را مرشد ومربّی گذاشته اند فی الجمله
معلوم گردید و نزید توضیحاً حال طایفه اخیره
را که عندالحاجة بکار آید انشاء الله تعالی

در اصناف مغرورین

فنقول اعلم ان فرق المغترّین کانها غیر

محصورة و جهات غرور هم مختلفه و معنی
غرور اشتباه کاری نفس است بدر آوردن آن
امر را بصورة خیر و حال آنکه واقع آن شرّ
است و داعی بر آن هوا

پس اشخاصی که شغلشان از اینقسم است
مُتشتت هستند

بعض از مغرورین کفّارند که نقد دنیوی
را به نسیهٔ اُخروی نفروشند از قلّت اعتمادی
که بخدا ورسول دارند زیرا که اگر ایمان بخدا
بوده نچنین بود بدلیل اینکه قول هر صاحب
صنعتی را که شخص بالنسبة باو جاهلست
مسموع میدارند عقلا و عمل بقول انبیاء نشده
حقیقته و بعضی از تفریرات کاذبه و همیه هم
پیش خودشان دارند و آن اینست که می بینند

ابتلاء مؤمنين را تارة للفقر و اُخرى ازجهت
ديگر درامور دنيويّه و مى بيند حسن حال دنيوى
خودشان را از اينجا مغرور ميشوند كه اگر
مؤمن را قدرى و حظى پيش خداوند عالم بود
چنين نبود واگر خدا ما را دوست نميداشت آن
قدر نعمت و احسان بما روا نميداشت پس بايد
در آخرت هم چنين باشد كذب والله العظيم

چه اينكه نعمت دنيوى دليل بر تقرّب
نيست از فراعنهٔ سابقه معلوم شده حساً بل نعمت
دنيوى مهلكست و مُبعد عن الله جلّ جلاله

واز اينجا است كه آن اطباء نفوس پرهيز
دادند اولياء خودرا از التذاذات دنيويّه همچنان
كه پدر مهربان طفل عزيز خودرا پرهيز دهد
درحين مرض از اطعمه لذيذه بجهت تحصيل صحت

او حباً للولد

پس اگر كسيكه دو بنده داشته باشد يكى
را بحال خود واگذارد ومهمل ديگرى را متعرض
شود به انواع رياضيات و امورات شاقّه بجهت
تحصيل صحت او از امراض ورفع معائب او
اين دليل بر محبت مولاست

للاخير فقط دون العكس وقد كان السلف
يحزنون من اقبال الدّنيا و يقولون ذنب
عُجلت عقوبة ويفرحون بادبارها ويقولون
مرحباً بشعار الصالحين والمغرور على العكس
بظن الاول كرامة والثانى اهانتا واليه يشير
قوله عزّ من قائل

يحبون انما نمدّهم بمن بال و نبين و
نسارع لهم فى الخيرات بل لا يشعرون
سنستدرجهم من حيث لايعلمون ففتحنا عليهم

ابواب کلشیء-ی حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذنا هم بغتتاً فاذا هم مبلسون

و بعضی از مغرورین فسقه از اهل حقند تارة از جهت حلم الهی و عفو او و فضلش و اُخری از جهت مدحی که در رجاء وارد شده وبعضی از آنها بجهت نسبی که دارد مثل ذرّیه علوّیه سلام الله علیه همینقدر که سید است مغرور بسیادتست بیچاره دیگر نمیداند که اگر مسئله رجاء است رجاء بیعمل غلط محض است زیرا که اگر فقط رجاء کافی بود حضرات علیهم السلام ابدان مقدسه خودشانرا این قدر بتعب ومشقت نمی انداختندودرعمل نمی کوشیدندواستراحت را برخود حرام نمیکردند وشب وروز تضرّع و زاری و ابتهال نمینودند

تو بپیغمبر(ص) چه میمانی بگو
شیر را بچه همی ماند بدو

و مخفی نماند که اقوال انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام قابل تأویل هست ولیکن افعال ایشان تأویل بردار نیست **فافهم واغتنم** باری واگر باعث غرور او صرف نسب است **ان الله تعالی یقول فلاانساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون** وایضاً میفرماید

ولا تزروازرة وزر اُخری کسیکه گمان کند خلاصی خودرا بسبب خلاصی پدرش مثل کسیست که گمان کند سیری خود را بواسطه غذا خوردن پسرش یا پدرش یا عالم شدن خود را بواسطهٔ درس خواندن پدرش هیهات هیهات بلکه تقوی واجب عینی است بر هر مکلفی

بخصوصه ولایجزی والدعن ولده بل یفر المرء
من اخیه و آمه وابیه

شفاعت نیست مگر با حصول شرائط آن
ولا یشفعون الا لمن ارتضی

و بعض از مغرورین علماء اعلامند و
غرور اینها تارة من حیث علم است و اُخری
من حیث عمل اما المغترون من الجهة الاولی
ففرقٌ فرقهٔ هستند که اکتفا بچند کلمهٔ از کلام
جدال که در مجالس ومحافل بکار آید کرده‌اند
واز عقاید حقه یا از مطالب مرتبطه بفقه وعمل
بهره ندارند اینها مثل خیطی مانند که در هوا
آویزان شده باشد بهر طرف باد اورا حرکت
دهد رو بآنطرف برود و احوال اینها معلوم
است و فرقهٔ دیگر هستند اکتفا کرده اندببعض

از علوم ادبیه بخیال اینکه این از مقدمات علوم
شرعیه است عمر خودرا فانی در اینکار کرده و
حال آنکه چیزیکه برای آن خلق شده از
معارف وغیره ذرهٔ بهره ندارد وفرقهٔ دیگرعمری
تلف کرده درفقه تنها یا با مقدمات آن که اصول
فقه باشد وهنوز ملتفت نشده که فقه مقدمه عملست
وعمل مقدمه تهذیب اخلاق است واخلاق مقدمه
توحیداست واین بیچاره درمقدمه اولی گیر کرده تا
آخرعمرخود هنوز چند مقدمه میماند تا به نتیجه
برسد انشاءالله تعالی در عالم برزخ والامجالی دیگر
نیست و طایفهٔ اکتفا باینها نکرده تعمق کرده
در جمیع علوم الا اینکه قوه عملیه را مهمل
گذاشته و اعراض کرده از تزکیه نفس خود
از رذائل خُلقیه و بعضی هم عمل در واضحات

اخلاق وسمعیه آن کرده اند

وامّا در مکنونات قلبیّه و امورات غامضیّه خُفیه چندان دقّتی نکرده چنین شخصی تکبّر میکند اسم آن را اعزاز دین میگذارد و ریاء میکند اسم آنان را ارشاد جاهلین میگذارد

و همچنین **کل هذا تعزیر لنفسه والله تعالی مطلع علی سریرته لاسیما بعضهم انه یخوض فی اموال الیتامی والفقراء والمساکین ویصرفها فی شهواته وفیمن یختلف الیه من الانصار والمریدین ظناً منه انه یستحق بذلک جزیل الاجر والمثوبة باعانة الفقراء و تخلیص الاغنیاء عن اشتغال الذّمه بالحقوق الواجبة وترویج العلم باعانة الطلبه والله العالم بالضمایر**

باری فرقه دیگر وُعّاظ هستند متکلمند

در شرائف ملکات و مرغّبند مردم را در فضائل صفات و مُخدّرند از ذمائم وآفات وحال آنکه خود آن مسکین پُراست از رذائل وخالیست از فضائل گمان کرده بمحض قول و عارف شدن بر اصطلاحات و فهمیدن معنی الفاظ و عبارات اورا داخل در سالکین الی الله میکند یا حرف اصلاح خلق وهدایتشان بسوی حقّ اورا مستحق جزای رب العالمین مینماید

خبر ندارد از حسرت روز قیامت و واقع شدن او بر تأسف و ندامت نخوانده آیهٔ شریفه **یا ایها الذین آمنو الم تقولون مالا تفعلون کبراً مقتاً عندالله ان تقولوا مالا تفعلون** را وبسمع مبارک وی نرسیده خطاب الهی جلّ شأنه **عظ نفسك ثم عظ الناس والا**

فاستحی منی

و همچنین آنرا که فرمود ما حصلش اینکه بفلان بگو چون عامل باین کتابی که نوشتهٔ نیستی **قدملئت الخافقین کفراً و نفاقاً** یا تنها نفاقاً دارد باری الاجهل و غرور چیزی نیست لاسیما بعضی که صنعت ترکیب کلمات دارند در تشبیهات واستعارات و تزئین الفاظ اُستادند از برای تکثیر رغبت مردم و تحصیل مریدین از عوام کالانعام و بجهت اینمطلب میزنند اخبار وآیات را بعضی ببعضی و مداخله می دهند کلمات خارجه از قوانین شرع و عقلرا باك ندارند از نقل دروغ وحکایات عجیبه و غریبه **حرصاً فیه من حصول وقع کلماته ومقالته فی الصدور**

و نقل شبهاتی را میکنند که جایز نیست نقل آنها و از اذهان نمیتوانند بآسانی رفع کنند وغرور عوام را زیاد می کنند از جهت رجاء و جرئتشان بر معاصی کلاّ و ربّ الکعبه اینکه چنین اشخاصی سالك مسلك هدایت باشند و ایقاظ یکی از جهالت کرده باشند چه اینکه ضررشان اَبقی و اَدوم است و فساد شان اکثر و اعظم **بل هم اشرّ الناس و اخزیهم من الخناس**

و فرقهٔ دیگر هستند تهذیب اخلاق کرده و تصفیه نفس از لوث کدورات نموده ونفس را از شواغل و علائق دنیویّه استخلاص فرموده و رحمت و شفقت بر عباد اورا برهدایت وارشاد وا داشته الا اینکه بعد از همه اینها شیطان

بر او راه پيداه كرده ودعوت خفيّه نموده كم كم اينمطلب را در او نموده تا قوى گرديده

فصار تضيع لهم فى الالفاظ و العبارات والحركات

عوام الناس هم اورا تلقى بقبول نموده اند بطورى كه اختيار اموال و انفسرا باو واگذار نموده و خودشان را از جملهٔ خدم و عبيداو مى دانند در اين هنگام لذّت شهوات بر او غالب شود از سر شروع به تلذّذات ترك كرده مينمايد بخيال اينكه شيطان را ديگر بر او راهى نيست هيهات هيهات اگر سالك مسلك نجات بود از كيد شيطان مأمون نميشد

فى حال من الحالات بل كان مواظباً على التضرّع والابتهال و مستعناً فى دفعه

عن الكريم المتعال و خائفاً عن نفسه من سبب عقيدته و من خطر سوء الخاتمه نعوذ بالله منه

گفته اند بزرگى را يك نفس از عمرش باقى مانده بود شيطان بر او ظاهر گرديد گفت از كيد من خلاص شدى جواب دادهنوز نه بارى غرض بيان احوال مدّعين بعضى مقامات بود و بيان اشتباه آنها كه از جملهٔ آنها طايفه قلندريه است كه خيال كرده اند تارك دنيا و لذّات آن هستند و حال آنكه **لو اقبل عليهم شيئى من الدنيا بغتةً لما تواهن الفرح انى لهم و ترك الدنيا سلّمنا**

ليكن اينمقدار كفايت نميكند در تقرّب الهى جلّ شأنه العظيم بل بايد عقيدهٔ اهل ايمان تحصيل شود اشعار اسلام ترك نشود و جاهل

بحلال و حرام نباشد و تکدّی و ایذاء مسلمانان
وکلّ بر آنها نباشد

و از جملهٔ آنها طایفهٔ ایست که خود را
عارف می دانند از عرفان اکتفاکرده بپوشاك و
خفض الصوّت و سر پائین انداختن وآه سرد
کشیدن و شبیه گریه بجا آوردن لاسیّما اگر
بشنود کلامی را در عشق و محبّت و توحید و
فقر مع عدم معرفة معناهما بل بعضی تجاوز کرده
بشهیق و نهیق و اختراع بعضی ازاذکار والتغنی
بالاشعار وسایر حرکات شنیعه بگمان اینکه‌این
اطوار شخص را بمقامی میرساند نه چنین است
بل اسباب سخط و غضب الهی است

بعضی تعدّی از این مقام‌کرده اند بساط

شرع وسنّت نبوی صلی‌الله علیه وآله راپیچیده
کنار گذارده اند واقعند

غالباً در شبهات ومحرّمات وترك مستحبات
بل واجبات بدعوی اینکه **ان الله تبارك وتعالی
غنیّ عن الطاعات**

و اینکه اعتماد بعمل جوارح نیست بلکه
مناط قلبست واو واصل به مطلوبست وواله در
نزد مشاهدهٔ محبوب

**فعند ذلك یخوض فی الشهوات الدنیویّه
زعماً انهالاتصدّ عن المعارف الحقیة مع قوّة
النفوس و ثبات الاقدام**

و اینکه محتاج بریاضت بدنست ضعفاء
نفوس از عوام است بعبارة خودشان مُبتدی از
سُلاّکست دیگرفکر نکرده اگر چنین بودچرا

انبیاء مرسلین و ائمه طاهرین و سایر اولیاء
متقین با آنکه مقصود آنها بوده اند از خلقت
سموات وارضین با بود نشان از لوث سیئات و
معاصی طیبین و طاهرین ومعصومین گریه می
کرده اند براشتغال بامر مباح مثل اکل وشرب و
نکاح متوالی در سنین بجهت اینکه مانع نباشد
این اشتغال از رسیدن بدرجات عالیه فی جوار
رب العالمین و نیندازد آنها را از رتبه مقربین
پس اینطایفه اضعف ناسند **عقلا و اشدهم جهلا
و حمقاً**

و بعضی از اینها ایضاً توهمات بزرك بزرك
کرده اند بگمان اینکه بغایت معرفت و یقین
رسیده اند ودرجات مراتب مقربین راطی کرده
اند **وآلان هو فی مشاهدة المعبود و**

**مجاورة المقام المحمود والملازمة فی عین
الشهود ملفقاً من الطامات** کلمات مزخرفات
بتوهم اینکه اودیگر مطلع درملك وملکوتست
و قدم زننده ساحت قدس و جبروتست آنوقت
لازمهٔ این وهم افتاده نگاه کردن بصلحاء وفقهاء
و محدثین و سایر علماء بنظر حقارت و اهانت
مدعیاً **لنفسه من خوارق العادات** چیزهائی
راکه **لم یدع لنفسه احد من الانبیاء والاولیاء**
چه اینکه مظنون است که خوارق مختص
بوده بجهت انبیاء سلف نه اینکه همه جور
تصرف برای همه میسر بوده بیش ازاین ازاخبار
مستفاد نمی‌شود وبا وجود این اینشخص قشری
از قشور خودرا هنوز طی نکرده منشای ندارد
این ادعاها بجز جهل دلیل او ارتکاب بعضی از

قبایح اعمال و شنایع از افعال است از آنها سر بزند برای کسر نفس وازاله ملکات رذیله دیگر نمیدانند که اینها **بنفسهامن ذمائم الصفات و هل یدفع الرذیلة بالرذیله والذمیمة بالذمیمه**

مکرّر ریاضیات شرعیّه قحط است ازبرای رام کردن نفس مثل بیداری شب و گرسنگی روز و پیاده راه رفتن در اسفار عبادتیه وغیر ذلك الا باید بخلاف شرع درست شود باری فرقهٔ هستند که حقیقتاً ریاضت کشیده اند به ریاضات شرعیّه وطّی بعضی مراحل و مقامات هم نموده اند

حقیقت وعلامتی هم در آنها واقعاً ظاهر گردیده الا اینکه از بزرگی مطلب اشتباه کرده

اند ودر آنمقام توقف نموده‌اند

ظناً منهم الوصول الی الله جلّ جلاله والسرّ فی ذلك الاشتباه ان الله تعالی سبعین حجاباً من نور و لایصل السالك الی واحد منها الا و هو یظن انه لامجال للتعدی عنها و لعلّ الی ذلك الاشارة قضیة رؤیة ابراهیم علیه السلام

الکوکب والقمر والشمس وافول کل واحد منها و الاشأن آن بزرگوار اجل از این بوده که شبههٔ جسمانیت در حقّ باری جلّت عظمة بنماید از جملهٔ حجب خود قلبست وقتی که نورانیّت پیدا کرد بعداز آنکه ازخود شخص محجوب بوده مدّت مدیدی نخواندهٔ در دعا قلبی محجوب و عقلی معیوب بعد از تنوّر اشتباه پیدا میشود

حیث انه بغد ماری انه اشرق وصار جمیلا فایقاً فح یدهش وربما یسبق الی لسانه کلمة انا الحق اولیس فی جبتی سوی الله او انی کعبة الا طوفوا حولی و نحو هذه الخرافات

اگر هر آینه بعداز این واضح نشود بر او مسئله حجابیه ابدالآباد در ضلالت خواهد ماند و بسوی اینمطلب اشاره است قوله

رق الزجاج و رقت الخمر
فتشابها و تشاکل الامر
فکانما خمر و لا قدح
فکانما قدح و لا خمر

و باین نظر در بارهٔ مسیح علیه السلام بعضی از نصاری اشتباهات کرده‌اند

فغلطوا فیه وقالوا ما قالوا و کیف کان اینجا بیان بیش از این لازم دارم زیراکه‌از

مزال اقدام سالکین است غالب مفاسد رد و ایراد و تکفیرات وغیره از اینمرحله برخاسته

لیکن بیان بیش از این شغل مصنف نیست من وجوه لکن استاد حقیر رضوان الله علیه باصحاب خودشان همیشه میفرمودند برای کسی هیچوقت اشتباه نشود ممکن واجب نخواهد شد محال است والله الهادی از جمیع ما ذکر معلوم شد معنی و المخلصون فی خطر عظیم یعنی چه.

پس بدان ای برادرمن آنکه لن تخرج من ظلمات الغرور والتمنی الا بالتضرع التام وبصدق الانابة الی الله والاخبات له ومعرفة عیوب نفسك من حیث لا یوافق العلم والعقل ولا یحمله الدین والشریعة و سنن القدوة ائمة الهدی سلام الله علیهم اجمعین

محمد البهاری الهمدانی

تمت افاداته التوفیقه والنکات رقیقه طیب الله روحه وارواح العاملین به

بسمه تبارك و تقدس

دستور العملى است كه مرحـوم
مبرور حاج شيخ محمد بهـارى
رضوان الله عليـه براى آقا شيخ
احمد تبريزى مرقوم فرموده اند

آنچه بجناب آقا شيخ احمد لازم است اين است كه تأمل درستى نمايد ببيند بنده است يا آزاد اگر ديد آزاد است خودش ميدانـد هر كارى بخواهد بكند و اگر دانست بنده است و مولى دارد سرخود نيست هر كارى بكند و لو دستى حركت دهد ازوى جهت آن سئوال خواهد شد جواب درستى بايد بگويد

پس بنابراين بايد سعيش در تحصيل رضاى مولايش باشد اگرچه ديگران راضى بر آن كار نباشند ابداً و تحصيل رضاى مولاى حقيقى جلّ شأنه نيست مگر در تحصيل تقوى

غرض اصلى از خلقت حاصل نخواهـد شد بجز اينكه معرفت و محبت ميـان عبد و مولى باشد و تحصيل تقوى محتاج بچند چيز است كه چاره ندارد از آنها يكى پرهيز از معاصى است بايد معاصيرا تفصيلا ياد بگيرد هريك را در مقام خود ترك نمايـد از جملـهٔ معـاصى است ترك واجبات پس بايد واجبـات خود را هم بمقدار وُسع و ابتلاء بآنها ياد گرفته عمل نمايـد و اين واضحست كه با معصيت كارى اسباب محبت و معرفت نخواهد شد اگر اسباب عداوت نباشد

اگر شیخ احمد بگوید من نمی توانم ترک معصیت
بالمرّه بکنم لابد واقع میشوم

جواب این است که بعدالمعصیت می
توانی که توبه کنی کسی که توبه کرد از گناه
مثل کسی است که نکرده پس مأیوس از این
در خانه نباید شد اگر چه هفتاد پیغمبر را سر
بریده باشد باز توبه اش ممکن است قبول
باشد مولای او قادر است که خصمای اورا
راضی کند از معدن جود خودش جلّت قدرته

دویم اینکه مهما امکن پرهیز ازمکروهات
هم داشته باشد بمستحبات بپردازد حتی المقدور
چیز مکروه بنظرش حقیر نیاید بگوید کلّ مکروهٌ
جایزٌ بسا میشود یك ترك مکروهی پیش مولا
از همه چیز مقرّب تر واقع خواهد بود یااتیان

مُستحب کوچکی واین بتأمل در عرفیّات ظاهر
خواهد شد

سیّم ترك مُباحات است درغیر مقدارلزوم
و ضروت اگر چه شارع مقدّس خیلی چیز ها
را مُباح کرده برای اغنیاء اما چون درباطن
میل نداردبندهٔ اومشغول بغیراوباشد ازامورات
دنیویّه و لذا خوبست بنده هم نظراً بمیل مولی
این مزخرفات را تماماً یابعضها ترك نماید اگرچه
حرام نباشد ارتکاب بآنها **اقتداءً بالنبین صلی
الله علیه و آله و تأسیاً بالائمة الطیبین
الطاهرین**

چهارم ترك کند ما سوی الله راکه دردل
خود غیر اورا راه ندهد چطور گفت **خواجه**
نیست درلوح دلم جز الف قامت یار

چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

اگر جناب شیخ احمد بگوید با این ابتلاء به معاش وزن و بچه و رفیق و دوست چطور می شود آدم ترك ماسوی بکند و در قلبش غیر یاد او چیزی نباشد این فرض بحسب متعارف بعید است شدنی نیست

میگوئیم آنمقداری که تو باید ترك کنی آن هر کس است که ترا از یاد او جلّ شأنه نگهدارد بآن شخص باید بمقدار واجب و ضرورة بیشتر محشور نباشی

و اما هر کس که خدارا بیاد تو بیندازد ترك مجالست او صحیح نیست

حضرت عیسی علی نبیّنا وآله وعلیه السلام فرمودند معاشرة کنید باکسانی که رؤیت

آنها خدارا بیاد شما میاندازد

الحاصل طالب خدا اگر صادق باشد باید اُنس خودرا یواش یواش از همه چیز ببرد و همواره در یاد او باشد مگر اشخاصی راکه در این جهت مطلوب بکارش بیاید وآنهم بمقدار لازمه آن کار پس بآنها بودن منافاتی بایادخدا بودن ندارد و محبّت این اشخاص هم از فروع محبت الهی است جلّ شأنه

اگر شیخ احمد بگوید اینها حقّ است و لیکن من با اینحال نمی توانیم بجا بیاورم زیرا که شیاطین انس وجنّ بدور ما احاطه کرده متصل وسوسه میکنند همیشه مانعند و ماهم کناره بالمرّه نمیتوانیم بکشیم

امر معاش اختلال پیدا میکند از عهده

خودمان هم بر نمیآئیم تا کار بکار کسی نداشته مشغول خودمان باشیم ما کجا اینحرفها کجا جواب‌میگوئیم اگر امورات آنی باشد همینطور است که میگوئی از این هم بزرگتر مثل کوه بدواً بنظر آدم میآید کوچك نیست

لیکن اشکال در این است که تکلیف شاقّ نکرده اند امورات تدریجی است پس همینقدر که تدریجی‌شد دیگر کار درست میشود مردم بتدریج باز وشاهین وسایر مرغهای صیدی را رام کرده بدست گرفته‌اند

پس ملحض کلام اینکه در هر مرتبه که هستی آن نیم رمق که داری آنقدر را که بسهولت‌میتوانی بعمل آوری اگر در آن مسامحه

نکردی آن را بجا آوردی چنین هم برقوت تومی افزاید بلکه زیاده زیرا که فرمود تو یك وجب بیا من یك زراع واگر نه مسامحه کردی آن‌مقدار قوّتت هم در معرض زوالست

مثلا شب را تاصبح خوابیدی بنای بیداری داشتی نشد حالا که اوّل صبحست تا ملتفت شدی پاشو بین الطوعین را بیدار بودن این خودش هم فیض علیحده و توفیقی است از جانب حضرت الله جلّ جلاله این را بمسامحه بر خودت تقویت مکن بشیطان گوش مده که میگوید حالا وقت نماز صبح زیاد است قدری بخواب غرض او معلوم است

وهمچنین در مجلسی نشستی خیلی لغو و بیهوده گفتی دلت سیاه شد اما میتوانی نیمساعت

زود تر پاشوی بتدبیر و حیل پس این نیمساعت
را ازدست مده پاشو برو و مگو چه فایدهٔ دارد
من از صبح بخرابی مشغولم باز میتوانی باین
جزئی خیلی از کارها پیش ببری انشاء الله تعالی

پس برشیخ احمد لازم آمد عمل کردن این
ترتیب که مینویسم

اوّلا هر کاری دارد باید اوقات خود را
ضایع نکنند بعضی از وقت او مهمل در برود
باید برای هر چیزی وقتی قرار دهد اوقات او
منقسم گردد وقتی را باید وقت عبادت قرار دهد
هیچ کاری در آنوقت غیر از عبادت نکند وقتی
را وقت کسب وتحصیل معاش خود قرار دهدو
وقتی را رسیدگی بامور اهل و عیال خود و
وقتی را برای خور و خواب خود قرار دهد

ترتیب اینها را بهم نزنند تا همه اوقات او ضایع
گردد مهما امکن اول شب را وقت خواب
قرار دهد بیخود ننشیند آخر شب از او فوت
و متذکراً اورا خواب ببرد با طهارت بخوابد
ادعیهٔ مأثوره را بخواندخصوص تسبیح حضرت
صدّیقه طاهره سلام الله علیها را و در سیری
شکم هیچوقت خودرا جُنب نکند و پیش از
صبح بیدار شود تا بیدار شد سجدهٔ شکری بجا
آورداگر خودش هم بیدار نمیشود اسباب بیداری
فراهم بیاورد

بعد از بیدار شدن باطراف آسمان نگاه
کرده بتأمل چند آیه مبارکه که اوّل آنها
انّ فی خلق السموات والارض است تا
انّک لا تخلف المیعاد رابخواند بعدتطهیر کرده

وضو گرفته مسواك نموده وعطری استعمال کرده سر سجادهٔ خود بنشیند دعای الهی غارت نجوم سمائك را بخواند

پس شروع بنماز شب نماید بآن ترتیب که فقهاء رضوان الله علیهم نوشته اند

مثل شیخ بهاء الدین علیه الرحمه در مفتاح الفلاح ودیگران درمصابیح وغیرها نوشته اند بمقدار وقتش ملاحظهٔ عمل تفصیل واختصار آنرا بنماید

الحاصل تا اول آفتاب را وقت عبادت قرار دهد هیچ شغلی بجا نیاورد غیر از عبادت کار های دیگر را بآنوقت نیندازد همه را در اذکار و اوراد مشروعه مشغول باشد اگر هنوز اهل فکر نشده باشد واما اگر مرورش بساحت

فکر افتاده هر رشته فکری که در دست داشته در خلال این اوقات اعمال نماید اگر دید بسهولت فکر جاری است پی فکر برود عوض اوراد وتعقیبات و اگر دید فکر جامد است آنرا ول کرده پی ذکر برود و ملاحظه نماید هر عملی را که بیشتر دروی تأثیر دارد آنرا برهمه اوراد مقدم دارد چه قرائت قرآن چه مناجات چه دعا چه ذکر چه نماز چه سجده

باری بعد از آن ترتیبات امور خانه رادستورداده بمقدار ضرورت بااهل خانه محشور شده ببازار برود وهر کس را که دید غیر از سلام چیزی نگوید مشغول ذکر خودش باشد تا وارد بازار شود ذکر مخصوصی در ورود بازار وارد شده آنرا بخواند بساط خود را پهن نماید متذکراً

بکارخود مشغول باشد ذکر کردن در بازار ثواب
خیلی دارد شخص ذاکر در بازار بمنزلهٔ چراغی
است در خانهٔ ظلمانی خودرا بیخود در امور
دنیویه مردم داخل نکند مردم را دور خود
جمع نکند حتی موعظه هم نکند

بلی اگر منکری دید از کسی بطریق خوش
اگر بتواند آنرا رفع کند واما اگر دید تأثیر
نخواهد کرد یا گفتی بدتر می کنند نباید دست
بزند کار نداشته باشد و اوقات مخصوصه نماز
هارا مراعاة نماید

ومهما امکن غالباً با طهارت باشد بعد از
نماز صبح صد مرتبه استغفار وصد مرتبه کلمهٔ
توحید و یازده مرتبه سوره توحید و صدمرتبه
اللهم صلّ علی محمد وآل محمد وعجل

فرجهم را ترك نکند واستغفارات خاصهٔ بعداز
نماز عصر را بخواند با ده مرتبه سوره قدر و
مهما امکن روزه را ترك نکند خصوص سه
روز ازهرماه راکه پنجشنبه اوّل وآخروچهار
شنبهٔ وسط هر ماه است اگر مزاج او مساعد
باشد والا مراعاة مزاج اولی است

زیرا که بدن مرکوب انسان است اگر
صدمهٔ خورد از پا میافتد ولذا نباید خیلی هم به
هوای آن بچرخد تااینکه یاغی شود که اورا
دیگر اطاعت نکند خیرالامور اوسطها

در همه چیز جاری است افراط و تفریط
هیچکدام صحیح نیست در هیچ مرتبه این است
که فرموده اند **علیکم بالحسنة بین السیئتین**
و در هر وقت از شب که بتواند خوبست که

یك سجدهٔ طولانی هم بجا بیاورد بقدریکه بدن خسته شود وذکر مبارك آنرا هم **سبحان ربی الاعلی وبحمده** قرار دهد ومهما امکن هر چه میخواند باید با قلب حاضر باشد حواسش جای دیگر نباشد و مداومت هم بکند عمل ملکه و عادت اوشود تا اینکه ترك نگردد

فعلا محل بیش از این گنجایش ندارد اینچند کلمه علی سبیل الاختصار قلمی گردید واگر مطالبی دیگرهم لازم شد شاید بعد نوشته شود انشاء الله تعالی

حرره محمد البهاری الهمدانی

منشآت ومکاتباتی است که حضرتمستطاب مولانا حاجی شیخ محمد بهاری قدّس سرّه العزیز از برای مخصوصین خود مرقوم و بخدمت استادخود دام عزّه العالی معروض داشته و مجموع اینها شانزده مراسله است

مراسلهٔ اول

تعلیقه ایست که بحاجی سید آقا سلمه الله تعالی مرقوم فرموده دروقت عازم شدن اوببمبئی

بسم الله الرحمن الرحیم

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد
وقت آنست که بدرود کنی زندانرا

لیکن بشروط چندی

الاوّل آنکه طمع هرچیز را لاسیّما راحت نفس خودرا از سر بیرون کرده باشی غرضی نداشته باشی از حرکت خود بجز اصلاح عباد و خیر خواهی مسلمین و تحمل جفای مخلوق والا اگر مقصود مال و جاه وعزت باشد مقصود نمیرسد و به مقصد هم نخواهید رسید

اگر همواره مرگ در نظرت مجسم شد آنی از آن غافل نشدی وبحقیقت قلب گفتی

هر کرا خوابگه آخر زدو مشتی خاکست
گو چه حاصل که بر افلاک کشی ایوان را

یُمکن این ملکه حاصل گردد

الثانی آنکه بتأمل ومشورت کار کند به عجلهٔ وبد ونظری نه فان العجول خودرای تقع علی الهلکه بکثیر من حیث لا یشعر مهلکه

که اگر تمام عقلاء جمع شوند نتوانند اورا خلاص کنند و هو واضح

الثالث اینکه باید قوّهٔ غضبیّه را تحت قوّهٔ عاقله کشیده باشد تاغضب بی محل از او صادر نشود ضرورةً انّ غبار الغضب یستر وجه العقل ویعمیه بتحجبّ عن الحق بمراحل شتی و لذا باید در آنحال متعرّض کسی نشود ولو بموعظه وحقگوئی تا قوّه غضب ساکن گردد .

الرابع اینکه باید کتوم الاسرار باشد سرّ خودرا پنهان دارد ومراد ازسرّ آن مطلبی است که طایفه‌ای آنرا ندانند که اگربآنها القاء کنی یا لغو باشد یا باعث فساد عقیدهٔ آنها گردد ولو بالمآل و این بحسب اشخاص وبلاد متفاوتست .

الخامس اینکه هیچ آنی نفس خودرا شفیق

و ناصح نداند بلکه او را متهم و خائن بداند لاسیّما اگر دید در مطلبی خیلی اصرار دارد بداند که غرض دربین هست اغفال کرده

السادس کارهای او باید نظم و ترتیب داشته باشد هرچیز را وقتی قرار دهد تامجال خلوت بانفس وخود پردازیرا ازدست ندهد طوری باشد که تخلف نداشته باشد هرچیز را درمحل خود بجاآورد هرچه هروقت شد نکند مفسده زیاد دارد السابع اینکه درهیچ امری متکل بحول وقوّه نباشد بل یکون فی جمیع الاحوال متکلا علی صانعه و خالقه جل شأنه بیش ازاین مجال نیست

حرره محمدالبهاری

مراسلهٔ دوم

شیخنا جعلك الله جلّ جلاله من تناله

الرّحمة من فرقه الی قدمه

وصلنی کتابك و کشف عن صحة مزاجك خطابك وقداشتکیت من سوء حالك وتفرق اخوانك و قلة اعوانك لاتخف ولا تحزن انّ الله تبارك و تعالی نعم الرّب وان محمد صلی الله علیه وآله نعم الرّسول وانّ علیا واحد عشر من اولاده نعم الائمة

که اگر دست توسّل هرضعیفی بدامن جلالتشان بند شد اورا کشان کشان غصباً علیه بخطیرهٔ قدس خواهند افکند

بنا براین نبوده که هر کوچکی را در مرتبه خود گذاشته از حضیض باوجش نکشند لاسیّما کوچکی که استعان بالتوکّل لدنیاه وبالتقوی لاخریه واستصحب الوقر والعفة واتخذ القناعة هی الحرفه و زیّن فقره بصبره وغناه بشکره واوجز فی کلامه وطعامه و

منامه لا فی سلامه و انسامه و انعامه و
نسی خصة نفسه و حفظ سیئة امسه و شاور
اخوانه وداری اعوانه وکان فی حوائجهم
من الساعین ولهم باجمعهم من الدّاعین و
وظّف اوقاته ولا یضییع بالملاهی والتأخیر
صلوته خصوصاً صلوة اللیل وامر نفسه بالمعروف
بعد مانهاها عن المنکر

و خودرا چیزی نداند اگرچه صفات حسنه
بسیاری در خود به بیند چه اینکه آنها از کس
دیگر است تو تحصیل نکردهٔ و هو جلّ شأنه
ولی التوفیق نعم و ارجوا ان یجعل لك
الیسر بعد العسر والعزّ بعد الذّل والغنی بعد
الفاقه فلعل تکون من المفلحین انشاءالله تعالی

ندانم سبب پریشانی حواس چه بوده آیا
شستشو شوئی کرده بودی بخرابات راهت ندادند
ویا از در صدق داخل شده بودی بیرونت نمودند

ماذا التوالی و ماذا التحیر الیس بابه
للداخلین مفتوح وخیره للطالبین مبذول

آیا نفرموده

من تقدم الی شبراً اقدم الیه ذراعاً

آیا کلام او نیست

لو علم المدبرون کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقاً

آیا نشنیدهٔ

انّ الراحل الیه قریب المسافه

از زبانحال گفته شده

باز آ باز آ هر آنچه هستی باز آ
گر کافر و گبر و بت پرستی باز آ
این درگه ما درگه نومیدی نیست
صدبار اگر توبه شکستی باز آ

وهو یقبل التوبة عن عباده پس یأس چرا

سستی برای چه تحیّر چه معنی دارد
لنك ولوك وخفته شكل و بی ادب
سوی او میغیـژو اورا میطلب
تکلیف شاقی بتو کرده عبادت مـالایتحمل
از توخواسته علی رؤس الاشهاد از تو مؤاخذه
فرموده از انعام و احسان تو کاهیده و مضایقه
شده برای چه ناز میکنی

ناز را روئی ببـاید همچـو ورد
تو نداری گرد بدخـوئی مگرد
عیب باشد چشم نا بینـا و بـاز
زشت باشد روی نا زیبا و نـاز

فتبصبص الیه جلّ جلاله بتبصبص الکلب الجایع فلعلـه ینظر الیك نظرة الرحمه و الرضوان انشاء الله

نمیدانم بیش از اینچه بنویسم
ان کنت عطشاناً یکفیك قلیل من الماء

درخانه اگر کس است یکحرف بس است
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

محمد البهاری

مراسلۀ سوم

این تعلیقه را بسفیر بغداد مرقوم فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم

یا محمود الخصال وحسن الفعال

می بینم جسته جسته در ضمن مراسلۀ دیگران یادی از این بنده بیمقدار میفرمـائی

اگر شما را کاغذی نیست ازهمسایه‌ات وام گیر
یا مکن با خرسواران تاخت و تاز

یاکه پر کن خانه‌را از لوت و آز

اگرچه مدّت ها است از چگونگی حالات شریفه اطلاع تامی ندارم الا اینکه حقیرهم جسته جسته می شنوم که میل بعرفان نموده با زمره عرفاء و دراویش محشوری اوّلا باید دانسته باشید که

نقد صوفی نه همه صافی و بیغش باشد
ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

و ثانیاً از برای طالب معرفت **شروط لابدّ من مراعاتها**

اوّل باید صحیح المزاج باشد اگر علتی در مزاج هست باید بمعالجهٔ آن بپردازد چه اینکه اگر سودا غالب آید پارهٔ از حرکات سوداویّه را شور عشق پنداشته مغرور گردد

واگر صفرا وحرارت غلبه کند خشکی دماغ و خفقان قلب و سوء الخلق فوق العاده حاصل گردد اگر بلغم زیاده باشد قصور در فهم معانی دقیقه پیدا خواهد کرد

فلا بدمن اعتدال المزاج و ان یکون متأدّباً بآداب الشرع و متألماً للمعاصی و تارکاً لها و ان یکون عفیفاً صدوقاً معرضاً عن الفسق و الفجور و الغدر و الخیانة و المکر و الحیله

زیراکه تمام اخلاق مقدّمهٔ معارفست بعد تعلّم الفقه هیچ رکنی از ارکان شریعت نباید در زمین بماند و تأویل در ظواهر آن بشود و وظایف آنها هرکدام درمحل خود باید اتیان شود تارك الصلوة را بل تارك النوافل را دم از عرفان زدن غلط اندر غلط است

باری وان یکون فارغ البال من امر المعاش اما بالتموّل او بالقناعة والتوکّل

کسی که حواس او پیش سنگک است باید در فکر نان باشد خربزه اورا آب خواهد بود لاینبغی ان یدخل من باب المعارف فضلا من ان یجعلها آلة لتحصیل معاشه ابداً

همچو شخصی نوری نخواهد پیدا کرد الحرفة غیر المعرفة الحیل الی الشهوة و الطبیعیة غیر الرغبة الی الاخرة وهما ضرتان متباینان ولایجتمعان

باری وان یکون معظماً للعلم والعلماء

بندگان خدارا حقیر نشمارد اوّل عیبی که سالك پیدا کند آنست که علماء ظاهر پیش او حقیر و کوچك گردد

وان یکون حزیناً دائم الحزن بشره فی

وجهه و حزنه فی قلبه

اگر قلب شاد و خندان باشد هم اورا بهرهٔ از معارف نخواهد بود وان یکون کتوماً للاسرار ان حصلت له الحاصل

هزاران نکته می باید بغیر از حُسن و زیبائی

ورقه گنجایش ندارد اگر اینشرایط که قطره ایست از بحار ومشتی است ازخروار در کسی دیدی موافقت کن والا بلسان فصیح و بیان ملیح قل یا ایها السالکون لااسلك ما تسلکون ولا انتم سالکون ما اسلك ولا انا سالك ما سلکتم لکم سلکم ولی سلکی

باری نه خیال وعظ داشتم تا موعظه وافی و شافی بیان کرده باشم نه خیال عریضه نگاری داشتم تا برسبیل عبارات خود مطلب بنویسم آناً

دو کلمه بنظر آمد بی‌ربط نوشتم
گر تو نمی پسندی تغییر ده قضارا

محمدالبهاری

مراسله چهارم

این تعلیقه را بیکی از علماء آذربایجان مرقوم فرموده

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ایها العالم المجاهد الذّی اجتهد لیلا ونهاراً حتی ادخل نفسه فی زمرة العلماء الراشدین و الفقهاء المجتهدین حفظت شیئاً وغابت عنك اشیاء تیقظ من رقدتك و سنتك ونومك کی تری ان اشکل علیك امور من جهة تحصیل شرائط العلم و آدابها و المواظبة علیها

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام چو تو دیوانه زدند

اعلم انه قدورد انّ العلماء ورثة الانبیاء لاشك ولاریب انّ المراد من هذاالارث لیس هوالدراهم والدنانیر بل المراد هو حیث النبوة وتبلیغ الاحکام وارجاع العامة من الطرق المعوّجة الی الجادة المستقیمة و صونهم فیها مهما امکن فعلی هذا لابد للعالم من مراعاة امور کیّ یتحقق هذه الوراثة و انیّ لك مراعاتها منها ان لایقعد فی بیته مع مایری من مواظبة الناس علی المنکرات الواضحة ان کان قادراً لدفعها باجتماع شرائطه وترتیب ذلك انه یجب علیه اولاً ان یبدء باصلاح نفسه بالمواظبة علی فعل الطاعات و ترك المحرمات ثم بتعلیم اهله واقاربه ثم جیرانه وهمسایة ثم اهل

سوقه وبازاره بحيث ان لايصيب على احداذية
وآزاره ثم اهل محلة وبلده ثم السواد المكشف
له ثمّ اهل القرى والبوادى و هكذا الى
اقصى العالم بمقدار مايسعه ذلك مالم يكن
من به الكفاية قائماً وليس شيئى عليه مما
فرض عيناً او كفاية اهمّ من ذلك اين انت
ايها المداهن والمسامح من مراعاة هذا الشرط

تو همين يكى را ميدانى كه مال الله
رادست بياورى قدرى خودت بخورى كخوردن
ابل نبتة الرّبيع و قدرى باولادت بخورانى
والسلام گفت من از طباخى آش خوردن
را بلدم

بارى ومنها ان يكون صابراً محتسباً
كما كانوا صابرين فى جفاء المخلوق

پس محتسب بايد صفتش اين باشد هر
قدر اذيت و آزارش كنند متحمل شود و به

خوشى قبول كند و بگويد
اهد قومى انهم لايعلمون

نه اينكه مردم از او در حذر باشند كه آزارش
بآنها نرسد كم فرق ومنها ان يكون ملجأً و
ملاذاً للمسلمين حقيقتاً فى موارد حاجاتهم
وابتلا آتهم

هر كس كه دادرس مردم شد او ملجاء
الانام و ملاذ الاسلام است نه آنكه بردر گرمابه
ميكشد نقاش وهمچنين حجة الاسلام آنست
كه اقوال و افعال او مسلمين راحجت باشد
وگرنه حجت خالى از وجه خواهد بود
و منها ان لايكون له همّ و غرض فى
جميع حركاته و سكناته الا اهتداء الناس
و تشرعهم باىّ سبب حصم وباىّ حيلته
تحقق و بيدكلّ من جرى هذا الامر صغيراً

کان اوکبیراً و ضعیفاً کان او شریفاً وان
کان فی الباطن هو السبب لکنّ الامر یتم باسم
غیره فی الظاهر بـاشد مطلبـی نیست غرض
حاصل است

ببین اگر یك اعرابی تمام مردم را در
ظاهر متشرّع میکرد و باسم او تمام میشد ودر
باطن سبب رسول خدا صلی الله علیـه وآله
بود هیچ اوقات تلخی داشت غرض حاصل بود
من و تو در اصل فهمیـدن اینمطلب گیریم

فضلا عن اعماله فی محله هیهات هیهـات
ومنها ان یکون متواضعاً لله جلّ جلالهٔ
فی ذاته من دون ان یکون لاجل غرض من
الاغراض للطمع المرکوز اوغیره ولایسلم
الشرف التام الا للمتواضع فی ذات الله جل
جلاله وامّا ما شاع فی زماننا هـذا من

شدّة الخضوع والتذلل بالنسبته الی الاعیان
والاغنیاء وغیرهم من اهل الدنیا و تسمیتها
تواضعاً غلط وتدلیس و مکر وتلبیس و
تملق و تذلل مذموم فشاء من طرف التفریط
من فضیلته التواضع الهم احفظنا منه

بلی چیزی که هست اینست که تواضع را
مراتبی و اندازه ایست بالنسبته الی المتواضعین
والمتخشعین لهم تواضع هرکسی بالنسبة
بغیر خود نحوی است والعدل الحقیقی فیه
هو اعطاء کل ذیحق حقه

تواضع عالم للعالم نحوی است وللسوقی نحو
آخر اگر افراط کرد تذلل مذموم خواهدبود

بیان تفصیل بیش از این موکول الی محله
ومنها ان لایکون غافلا عن مولاه فی
آن من الانات

همواره باید کردهٔ خودرا باو عرضه دارد تا رد و قبول وی معلوم گردد نمیدانم المفتی لایستفتی الاّ من الله را چه معنی کردهٔ دل باید همیشه با او باشد نمی بینی که حکام عرف در هر نقطهٔ که هستند دلشان دائماً درپایتخت است ومنها اله لابدمن ان یکون العالم منصوراً بالرعب بعد قطع طمعه عن حکام الدنیا وتمکین الخوف الالهی جلت عظمته فی مکنون سریرته

والا از زید و عمرو برای او فایده‌نخواهد بود اگر تحصیل این مرتبه را ننموده باشد فافهم

حرره محمدالبهاری

مراسله پنجم

بسم الله الرحمن الرحیم

آقاجان در وقت شبی رأتیك کسلا اما حکمت آنرا ندانستم ازچه جهت عارضه‌رخ نموده **ماذالتوانی و ماذالتکاسل والتحزن**

اگر از جهت واماندن از علم است کسی علم سلم نفروخته واگر ازقلت جاه است کسی سلم آقائی نفروخته واگر از کمی مداخل است کسی بیش از قوت شبانه کیسه زر ندوخته گفت دنیا وآخرت بنگاهی فروختیم

اگرچه آقای آقا سید عبدالمجید طابثراه میفرمودند این معامله ازچند جهت باطلست مگر اینکه درجواب بگویم

مذهب عاشق ز مذهبها جداست

واگر از جهت امورات اخروی است آن بسیار بی وجه است زیرا که باندك بهانهٔ رو بآنطرف میتوان یافت فانّ الراحل قریب المسافه هیچ مایه ندارد بعد قوله عزّ من قائل لو علم المدبرون کیف اشتیاقی بهم لماتوا شوقاً

در اینصورت سستی وتکاسل چرا

دع التکاسل واغنم فانّما مثل

که زادراهروان چستی است وچالاکی

لنك و لوك و خفته‌شکل و بی‌ادب
سوی او میغیژ و اورا میطلب

آیا تکلیف شاقی بتو کرده بود عبادت مالایتحمل ازجناب‌تو خواسته علی رؤس الاشهاد مؤاخذه نموده ازانعام واحسان تو کوتاهی شده

که ناز میکنی

العجل — دور فلك درنك ندارد شتاب کن دیدی بعبادت نمیتوانی پیش ببری بگدائی و تضرع ازو چیز بخواه -

هین مگو مارا بر آن در بار نیست
باکریمان کارها دشوار نیست

بهانه طلبست مجانی دادن و مفت بخشیدن داب و دیدن اوست آمادهٔ این کار است

داد اورا قابلیت شرط نیست

توجه صرف کافی است دراین مقام خیال بچند مرتبه توبه شکستن کار دیگر وصله بر نمیدارد . صد

بار اگر توبه شکستی بازآ

فانه جلّت عظمته تواب غفور و اولیائه الکرام ایضاً مأمورون به

واگر دلتنگی و کسالت از جهت فرقت رفقاء واحبه باشد نظراً بان مودة سنته رحم ماسه

و هی لحمة کلحمة النسب و فرقتها نار موقدة
و لذا قیل

وجدت مصیبات الزمان جمیعها
سوی فرقة الاحباب هینته الخطب

«و قال الاخر»

یقولون ان الموت صعب علی الفتی
مفارقة الاحباب و الله اصعب

اینجا جهاتی است از کلام که منوط به تشقیقات فی المقام تارة رفیق انس و التذاذات دنیویه بوده‌اند و فوت شده از تو اینمطلب اینجا علاوه براینکه مایهٔ دلتنگی نباید باشد مایهٔ سرور شما هم باید بشود زیرا که ازشما برکت نشده مگر یك طغار هرزگی وفقنا الله و ایاك لنیل هذه المرتبة الجلیلة و اگر رفیق لله و فی الله بوده‌اند که ترکشان مورث دهشت گردیده چارهٔ اینمطلب اوقات تلخی نیست و کسالت نی

بلکه باید بصدد بر آئی بمقدار میسور تلطّف و مهربانی خرج دهی هر کس را بحسب حال او انعام واحسان فرمائی فان الاخوة عقد یجب الوفا به غرض نه بیان اقسام حقوق اخوانست بلکه مقصود من این است که باید انسان اسباب برانگیزاندن اخوان خودرا فراهم بیاورد تا در اخوت ثبات پیدا کنند و بهرهٔ اورا دریابد وثمرهٔ اخوت دینی گویا این باشد که یعان علی الخلاص مما وقع فیه من الابتلا آت الاخرویه زیرا که حوادث اخروی کمتراز حوادثات دنیویه نخواهد بودببین ازخلاصی آنها بلا معین میتوانی آنوقت زین برادر آن برادر هم بدان اللهم وفقنا القیام حقوق الاخوان بمحمد و آله الطیبین الطاهرین

مراسله ششم

این تعلیقه را باولاد ملک‌التجار تبریز طاب ثراه‌مرقوم فرموده‌اند

بسم‌الله الرحمن الرحیم

اخوانی ظاهراً همان آش و همان کاسه بوده باشد نه کاری نه فکری نه تقوی نه درس ندانم ماهذا التوانی فی آمر الاخرة و التکاسل فی طاعته العقول الطاهرة انسیتم الموت الذی لا بدّ منه والورود علیه و هو یهدم فی آن واحد ارکان لذایذکم ویخرب بنیان غرایزکم الیس ذکره مرغباعن الدّنیا و جالباً الی آلاخره اما قال اصدق الصادقین انّ من تذکره فی الیوم و اللیلة عشرین مرة یحشر مع شهداء احد اما وجدتم ذکره فی غایة النفع و التاثیر ولعل مانعکم منه هو اشتغال القلب الی ماسواه وعدم التهیأ للسفر الی دار الاخرة و الا لاریب فی ان المسافر لاهمّ له الا تهیة الاسباب و الاستعداد

له فمن تفکر فی حال الفراغة لابد من ان یقلّ سروره بالدنیا و شهواتها وهان امله وانکسر قلبه عن لذّاتها فالعاقل من جرّد نفسه للمنیه و اسئیها للتنعم و التحیه وان شئت حصول ذلک فتفکر فی حال نظرائک المیتین الذین کانوا منهمکین فی الشهوات بطول آمالهم و سوء احوالهم کیف انتقلوا من انس العشرة الی وحشة الهجرة و من فسح القصور الی ضیق القبور و من النظافة و حسن الصورة الی قبح المنظر و السیرة و اسئل عن قبره ذلک بلسان فصیح و زبان ملیح و بکو بالله یا فلـ هل زالت محاسنه و هل تغیر ذلک المنظر النضر حتی یجیبک باتم الاجوبة و اکمل البیان -

استخوانها بند بند از هم جدا
کرد کرمان لحم و شحمش را فنا

مع ما کان غافلا عن هذه الاحوال و حریصاً فی تدبیر المنازل و جمع الاموال و قس حسرات نفسک علیه و کیف کان فاغتنم یا

حبیبی ان حالة الناس فی ذکر الموت وحالاته علی اقسام فانهم بین منهمک فی الدنیا و شهواتها وخایض فی غمرات لذاتها و بین سالک مبتدی و عارف منتهی والاول لایذکر الموت الاذماً لصده ایاه عن محبوبه و کونه حاجباً له عن مطلوبه بل یفر منه و یعادیه وان کان ولابد من ان یلاقیه فلا یستفید منه من ذکره الابعدا و الثانی یستعد بذکره للاقتناء الخیرات و المسارعته الی التحصیل فضائل الملکات ویکرهه خوفا من ان یلقاه قبل الوصول الی هذه الکمالات وهو فی هذه الحال معذور و لایعد من کلاب ردار الغرور بل لایحسب من الذین کرهو القاءالله عزوجل فکره لقائهم وعلامة الاشتعال بمایعده للممات و التهیاء فی زاده معاد قبل الفوات و اما الثالث و ان کان لا فائدة فی ذکره لنا فهو انما یذکره و یشتاق الیه حبا له و شوقا منه الیه اذ فیه لقاء الحبیب و لذا قال سلام الله علیه ان بن ابیطالب

الحدیث لمافیه من الخلاص عن سجن الطبیعة والوصول الی الدرجات العالیة الرفیعه و الی ذلك اشار بقوله سلام الله علیه فزت برب الکعبة و لنا قسم آخر اعلی وارفع مما ذکر الا انه لا مقام اذکره و کیف کان امیدوارم خودتان را مهمل نگذاشته شبانه روز خود را من حیث العمل خصوصا در ایام مبارکه مشهوره ثلاثه معمور کرده باشید اللهم اعنهم علی ذلك آمین یا رب العالمین و بعد اگر جویای حال شوید معلوم است

هر که او از همزبانی شد جدا
بی نوا شد گر چه دارد صد نوا
چونکه گل رفت و گلستان در گذشت
نشنوی دیگر ز بلبل سر گذشت

حقیقةً دل سوخته دارم از نجف اشرف دور افتاده ام و ان کان فیه مافیه التماس دعا حقیقةً دارم

حقیقة از همه عالم نه تنها از شما حرره محمد
البهاری فی اطراف الکاظمین علیهما السلام
و علیه السلام و السلام

مراسله هفتم

بسم الله الرحمن الرحیم

روی عن مولینا امیرالمومنین سلام الله علیه
من ابتلی بالفقر فقد ابتلی باربع خصال الضعف
فی یقینیه والنقصان فی عقله و الرقة فی دینه و
و قلة الحیاء فی وجهه

بلی بندهٔ را که فقر رو کرد اموریرا باید
رعایت کند الاول اینکه باید فقر را مکروه ندارد
بکمال امتنان بگوید مرحبا بشعار الصالحین
ابداً جزعی نداشته باشد حیث انّ العالم بالاصلح
جل شانه قدّره له و لازم ذلك انه لو کان شاکیا
ایضا لایشکو الاّ الیه تعالی شانه فی ظلم اللیالی

پس اگر بغیر او اظهار فقر نمود کشف میکند از
اینکه مرضی او نشده مصلحت خودرا در غیر
آن میداند خصوصاً پیش کسی باشد که میداند
فایدهٔ ندارد دیگر حالا این اظهار کفر است
یا فسق است یا مباحست بحسب الشاکی و
المشتکی الیه تفاوت میکند اجتهادش با تو

الثانی اینکه باید قانع بکفاف باشد بلکه
اقتصار بقدر حاجت فعلی بکند و شکرانهٔ این
نعمت عظمی را بنماید که زیادی باو داده
نشده فان الزیادة فتنه وامتحان اعطاها الله تعالی
علی عبده لینظر ما یفعل بها فان عصی الله بها عذّبه
و الاّ حاسبه نستجیر بالله منه —

والثالث اینکه لابد ان یکون متوکلا علی
مولاه آیساً مما فی ایدی الناس تماق احدی از
اغنیا نکند اسمشرا تواضع بگذارد فانّ تواضع

الفقیر هو التّکبر علیهم من حیث انهّم اغنیاء

الرابع ان لایداهنهم فی الخوض علی الباطل طمعاً لما فی ایدیهم من حطام الدنیا بهر کاری که آنها داخل باشند اینهم داخل شود هر صحبتی آنها بکنند اینهم گوشه آنرا بگیرد در هرعملی برای آنها تقریر کند

الخامس اینکه فقر نباید اسباب سستی او درعبادات بشودبلکه حال فقررا غنیمت دانسته بیشتر مواظب برطاعات بشود « اذالوصول الی السعادة الا بدیه بالفقرا یسر و اسهل »

السادس اینکه هماره باید چیزی از قوت خود انفاق نماید « فانه افضل عندالله تعالی من بذل الاغنیاء من وجوه »لامجال لتفصیلها والله العالم

السابع ان مایعطیه غیره من المال ان علم انّه حرام وجب علیه الامتناع و ان علم انّه مشتبه

او حلال فیه منّه راجح له رده و ان علم انّه هدیه محلله بغیر منّةً استحب له القبول تأسیاً بالنبی والائمه علیهم السلام و ان کان من الصدقات و هو مستحق فان علم انه یعطی ریاء وسمعة یمکن ان یقول بعدم جواز الاخذ اذا صدق انّه اعانه علی الاثم و ینبغی له التعفف مَن السئوال ما استطاع فانّه فقر معجّل و حساب طویل لعدم خلّوة من الافات غالباً اذهو متضمن علی الشّکوی وذهاب ماءالوجه والذّل عند غیرالله تعالی وایذاء المسئول واعطائه استحیاء اوریاً اوالجاء اویورث شتم السائل و ایذائه الی غیر ذلك من الافات و لذاروی ان سئلة الناس من الفواحش نعم لو کان فی مقام الاضطرار فله ذلك بل قدیجب الا ان تشخیص درجات هذه المقامات فی غایة الاشکال والصعوبة

مراسله هشتم

این تعلیقه شریفه را بمصحح این اوراق

مرقوم فرموده جزاه الله غنّی خیراً

بسم الله الرحمن الرحیم

جناب مشهدی فلان را عرض میشود ان شاءالله تعالی موفق بوده و خواهید بود شنیدم ببعضی ازموالیان حقیر عرضه‌داشته‌اید که فلانی کاغذی که مشتمل برمواعظ و نصایح باشدبرای من بنویسداولا از خود فلانی چه تاثیری‌دیدی تا از مرکب نحس او اثر به بینی و ثانیا حقیر اهل‌عمل نیستم‌تا برای شما دستورالعمل‌بنویسم « فاسئلوا اهل الذکر » هر چیزیرا اهلی است

(خلق الله للحروب رجالا)

(ورجالا لقصعه و ترید)

دستورالعمل ماها مرغ و فسنجان خوردن است اگر احیاناً برخوردی انت عالم غیر معلّم مضافاً اینکه در اینچند روزه هر چه خواستم دو کلمه قربةالله مصدع شوم هوای نفس مانع

آمد اگر چه اشکال‌باز باقیست لیکن جواب زمین نماند دو کلمه مینویسم علی‌الله (از آن گناه که نفعی رسد بغیر هم خوب نیست) و آندو کلمه این است که اگر بامجاهده نفس‌در مقام عمل‌راه میروی‌هنیاً لك واگر خدا نکرده نکبت چاك گریبانرا گرفته در عمل تکاسل ورزیدی و نتوانستی بعمل پیش بروی لا اقل گدائیرا از دست مده بتضرع و زاری بکوش در خلوات بدروغی بچسب تا راست شود چه اینکه گدا مجانی‌طلبست اگرجدی داشته باشد مقصودش حاصلست اگر در جواب بفرمایند مثل تو بندهٔ مفلسی را لازم نداریم بنحو تذلل عرض کن گدای‌ره‌نشین سلاطین درعدادبندگان او نخواهند بود واگر بفرمایند نافرمانی‌میکنی بطریق خوشی عرض کن هر کس شأنی دارد

اگر فرمودند قهاریت من پس در کجا ظاهر خواهد شد بشیرینی عرض کن در آنجا که با سلطنت جناب اقدست معارضه نماید اگر فرمودند بیرونش کنید بالتماس بگو

نمیروم ز دیار شما بکشور دیگر
برون کنیدم از این در درآیم از دیگر

اگر بفرماید قابلیت استفاضه از من رانداری جواب عرض کن بدستیاری اولیاء خودت کرامت فرما الحاصل اگر رو ترش نماید تبسم کنان التماس کن اگر از تو اعراض نمود تبصبص کنان از عقب او بدو اگر از خودش مأیوس شدی بامناء دولتش ملتجی شو بگو باعلی صوت به والله به بالله به تالله بحق آیهٔ نصر من الله

که مو از دامنت دست برندیرم
اگر کشته شوم الحکم لله

اگر بفرماید جرئت اینحرفها را از کجا بهم

بستی عرض کن حلم تو اشاره میکند اگر بفرمایند این زبانها را از کجا یاد گرفتی بگو

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

الحاصل گدائی را گفتند ول مکن تا هیچوقت محتاج نباشی از گدائی خیلی کارها ساخته میشود غرض از مجاهده خودرا عاجز دانستن و بمعرض گدائی در آوردنست والله العالم عرض سلام مارا بمن وجب الابلاغ الیهم انشاءالله از آقایان و خواتین و غیرهم خواهید رسانید زیاده جز التماس دعا عرض ندارد محمد البهاری

مراسله نهم

بسم الله الرحمن الرحیم

ای دوای نخوت و ناموس من
ای تو افلاطون و جالینوس من

توقیع مبارك زیارت گردیده کمال مسرت

و فرح حاصل شده بوئیده و بوسیده بر دیده نهادم از کثرت شوق والتهاب عشق بعد از چندی ملتفت شدم که در طی مطالب اشاره باموری رفته منها اینکه امر بصبرم فرموده بودی که بنشینم و صبر پیشه گیرم نعم کل صبر جمیل الاّ انّ الصّبر فیك قبیح وکلّ جزع قبیح الاّ انّ الجزع علیك جمیل و کلّ مرارة سهل الاّ انّ مرارة البعد عنك فی نهایة الصعوبة و لذا فلمثلك فلیبك الباکون ولیندب النّادبون ویعجّ العاجّون عزیزٌ علی ان اری غیرك ولاتری و لاینالك منّی ضجیج ولاشکوی ولعمرك انه قسم بسیار جلیل و بزرك ان فراقك سخت فی غایة السختی والتصبر به امر مالاطاق والا

همه دانند که سودا زده و دلشده را
چاره صبر است ولیکن چکند قادر نیست

ومنها اینکه امر فرموده بودی بعدم ترك معاشرة بالمره و مدارای باخلق وتحمل جفای آنها با حسن وجه نظراً به عاشرهم بالمعروف تصدقت شوم سمعاً وطاعة الااینکه برحضرت شما مخفی نیست که حال مجالس یااز قبیل قران تحسین است یا مدافعهٔ خبیثین یا تمالق مفلسین.

ومنها اینکه فرموده بودی قدری بهتر ازاین مواظب طاعات باش اگرچه نفس همین کلام مبارك اسباب تهیج داعی است زیرا که بی توجه شما هیچ کاری انجام نگیرد و بی سهیل روی مبارك هیچ گلی رنك نپذیرد اما خوش داشتم که این فرمایش را مکرر فرموده باشید تا مورث ازدیاد عمل بوده باشد.

ومنها اینکه فرموده بودی غصهٔ روزی مخور ان الله واسعٌ کریم و رزاق ذوالقوة المتین

هم خوب فرموده اید همینطور است که میفرمائید
الااینکه همراه حقیر کسی هست هرچه میگویم
خدا رزاقست ، یشیر الیّ بان لا میگوید اگر
بگوئی خدا رزاقست لازم میآید استعمال یك
لفظ درمعانی متعدده واین غلط است رزاق نان
است یا لباس یا مخادیم دیگر حالا که شما
میفرمائید در همه چیز رزاقست استعمال لفظ
در دو معنی هم لازم نمیآید حقیر تعبداً قبول
کردم ایشان هم ساکت شدند

آفرین برنظر پاك خطا پوشش باد

ومنها اشاره بحرکت طرف دیار خودتان
فرموده بودید حقیر هم :

(میلم این بود که بیدوست نگردم هرگز)
اما چکنم

پای من لنك است ومنزل بس دراز
دست من کوتاه وخرما برنخیل

امیدوارم از برکت توجه حضرتعالی باندك
زمانی بتو برسم ومستفیض وکامیاب گردم .
انشاء الله تعالی محمدالبهاری قدس سره

مراسله دهم

بسم الله الرحمن الرحیم

کیست که‌ازمن سخن نزدسخندان برد
قطره بعمان کشد زیره بکرمان برد
باد صبائی کجاست بوی گلی آورد
نالهٔ زار مرا سوی هزاران برد
گویدشان در وصال چند بنالید زار
زار بنالد کسی کو غم هجران برد

تصدقتان شدم شما هارا چه میشود که
هماره ازکلمات آتش‌انگیزتان شرار ناله وفغان
حسرت احساس میشود

الستم ممن یؤید به الدین و یشید به ارکان

الشرع المبین   الستم ممن انغمر فی الطاعات
والتقوی و وفق للقربات والزلفی حاصل انستم
خیر من رکب المطایا و اندی العالمین بطول راح
شما چرا مینالید

بگذار من بگریم چون ابر در بهاران

زیرا که انا المتخلف من اقرانی   اناالضعیف
فی عقلی و ارکانی وقد فسدت طاعتی و حسرت
بضاعتی و خسرت تجارتی ذهبت ایامی و بقیت
ذنوبی و آثامی ما تزودت من حیوتی و قرب
حین مماتی ندانم تدبیر چیست چاره چه باشد

همانست آسمان دور زمین سخت

نه رفیقی نه شفیقی نه یاری نه یاوری نه انیسی
نه مونسی بهرطرف میغلطم جهل اندر جهل است
بهردیار میروم ظلمت اندر ظلمت است باهر که
مجالست میکنم غفلت اندرغفلتست آشنائی با

غیر را عین زیان دیدم بهر کس دوست گفتم دشمن
جان دیدم دائماً شغل من الاسبیل الا سبیل
همواره قول من الا طریق الاطریق درس میخوانم
حیرانم مباحثه میکنم پشیمان

فیا برید الحی اخبرنی بما
قاله فی حقنا اهل الحمی
هل رضوا عنا و مالو للوفا
ام علی الهجر استمروا والجفاء

شماهم که لابد خواهید فرمود
لاخبر جاء ولا وحی نزل اما علیه نعم و
اما منه لا   العجب کل العجب   شما هم که
چنین بنالید مارا چه باید کرد   گفت :

به گل بلبل نشسته زار نالد
مو که دور از گلانم چون ننالم

حقیر بهیچوجه نمیتوانم حال خضرتعالی را
بخود قیاس کنم لوجوه من الفارق که بگویم

شماهم ازقافله وامانده باشید و دست شماهم از
دامن امیر کاروان نستجیر بالله بریده باشد
لاجل میلکم الی الدنیا والاشتغال بلهوها
ولعبها ولطول املك و اتباعك للهوی و غیر
ذلك الاول اینکه شما صدهزارید ومن یك تنم
و بمقتضای عبدی اطعنی حتی اجعلك مثلی
الخ جمیع قوی و نقاط الارض معین شماست
دون انا چه خوش گفت

فیض روح القدس ار باز مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

الثانی اینکه تغییر عادت نازپروری برحقیر
اشکل امور شده برجناب شما اسهل امور بوده
الثالث اینکه حقیر کمال نظروهم باعتبارات
دارم و داشتم شما قائل بتألی باطل نبوده و
نخواهید بود (لا تأخذك فی الله لومة لائم) را
خوب یاد گرفته اید .

الرابع اینکه حقیر را ابتلاء بمعاش از پا
انداخته برای یك پول سیاه هزارحیله وتزویر
و نفاق باید بورزم و جنابك فارغ منه زیرا که
طعامك عشب القفار وشرابك من میاه الانهار
تبیت ولیس لك هم وتصبح ولیس لك البلوی
الخامس الابتلاء بزن وبچه که هیچیك از
آنهارا خبر نداری و ششمی اینست که ازاول
بچگی الی الان باد حب وجاه بسر و کله حقیر
افتاده دماغرا معیوب کرده بالمره ازکار انداخته
معالجی وطبیبی هم دربین نیست بعکس آنوجود
مکرم مغتنم باری انما اشکو بثی وحزنی الی الله

کتاب درد دلم قلب کوه را بشکافد
اگر ازآن ورقی درفتد بکوه و بیابان

اللهم انی اشکو الیك غربتی و بُعد داری و قلة

کان غالب قوة کلیم الله نبت الارض واوراق
الاشجار فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیئی

زادی ومعرفتی وهو انی علی الناس وانت ارحم الراحمین .

رحم کن بر من مسکین و بفریادم رس
تا بخاك در غیرت نرسد فریادم
من که ازجور تو حاشا که بنالم روزی
من از آنروز که در بند توام آزادم

حرره محمدالبهاری قدس سره

مراسله یازدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

مژده دادند که برما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارك فالیست

مدتی بود مدید وعهدی بغایت بعید که شعلهٔ نار اشتیاق قلب بلقاء آنوجود مکرم از چاك گریبان سرزده بود هیچکس را قدرت بر اطفاء این نایره نبود میسوختم و میساختم خودرا به

عشق روی تو مشغول کرده

فریب خویش میدادم که ایندم یار میآید
بهر آواز پائی خاطر خود شاد میکردم

لیکن در طالع خود ندیده بودم که باین آسانی بتوانم دامن جلالتت را بکف آورم ولی ازآنجائیکه ماکذب الفؤاد ماراى مضى الزمان وقلبی یقول انك آتی باین نیمه احتمال زنده بودم و دراین ظرف مدت دهری بر من گذشت که چگویم

عقل دراك از فراق دوستان
همچوتیر اندازبشکسته کمان

خودت میدانی که هرچه بمن وارد آمده همه از کشش آن سر بوده اینهمه آواز ها از شه بود حیث ان المعشوق یجذب العاشق من حیث لایعلمه ولا یرجوه و ماکان یخطر ببـاله

ابداً ولا یظهر من تلك الجذبة اثر فی العاشق الاّ
الخوف الممزوج بالیاس مع دوام الطلب اینست
که گفته شده

میل معشوقان نهانست وستیر
میل عاشق بادوصد طبل ونفیر

و بالجمله در خوشترین ساعتی ازساعات و
بهترین وقتی از اوقات کـه نه خواب بودم نه
بیدار نه مست بودم نههشیار مژده شرف حرکت
موکب همایونی داده شد بی اختیار گفتم

یارب اینحرفست یاسحر حلال
هاتف آورد این خبر یاجبرئیل

اینقدر حالم دگرگون شد که ازشوق لقـاء
ندانستم پا را ازسر سررا ازپا عمامه به پا بسته
کفش برسر گذاشته بلند شده مترنماً گفتم

غن لی مسنیتی لحن العراق
ابرکی یا ناقتی ثم الفـراق

ابلعی یا ارض دمعی قدکفی
اشربی یا نفس وردا قدصفی
عدت یاعبدی الینا مرحبـا
نعم ما روحت یا ریح الصبا

الحاصل طاقت و شکیبائی از دست رفته کار
برسوائی کشیده مردم شهرودیار ملتفت گردیده
اهل تقوی ودین سرزنشها نموده بخیالشان میرسد
که اختیـاریست اینکارها دیگر ملتفت نیستند
که اولا   ملت عاشق ز ملتها جداست
و ثانیاً اینکه

از در دل چونکه عشق آمد درون
عقل رخت خویش اندازد برون

باری هرچه خواستم بلکه حرکتی باّنصوب
نموده باشم بسر یابقدم بهیچوجه در خود یارای
آنرا ندیدم نه پای آمدن دارم نه صبری برفراق تو

قد تحیرت فیك خذ بیدی
یا دلیلا لمن تحیر فیك

فان قلت مثل مشهوراست ان كان قلبك با من فانت پیش من و ان كنت فی الیمن فعلی هذا لامعنی للاضطراب والاستعجال قلت اگرچه همواره دل همراه تواست لیکن چشم رااز حسن صورتت بهرهٔ نی ، گوش را از لطایف کلامت حظی نه اینها بدل ندارند

آن کلام دلکش زیبای تو
وآن تبسمهای روح افزای تو
پرسش حالم نمودن یك بیك
آن نوای البشاره کنت لك

الحاصل بهمین حال نشسته منتظر قدوم میمنت لزوم آن جان جهان را دارم

شبان تیره امیدم بصبح روی توباشد
و قد تفتش عین الحیوة فی الظلماتی

زیرا که

نه پنجروزهٔ عمراست عشق روی تومارا
وجدت رایحة الود ان شممت رفاتی

والسلام محمد البهاری قدس سره

مراسله دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

قربان از فرق تا قدمت رفتم
گفتی بدهم کامت وجانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

علی الصباح کراراً ومراراً عرض عبودیت و بندگی بمقام بروز و ظهور پیوسته ابداً مشمول الطاف غیر متناهیه نگردیده با اینکه سعهٔ رحمت را درخارج هیچ شرطی نبوده ندانما چه حادثه رخ نمود که یکباره کار باحتجاب وپرده داری انجامید .

گل ز حد برده تنعم ز کرم رخ بنما
سرو مینا زد وخوش نیست خدارا بخرام

بلی از آنجائیکه این بینوا درخارج دست و پائی نمیزنم تخیل انقطاع رشتهٔ الفت و مودت گردیده اگرچه هماره این نزاع و جدال شور انگیزبین المحب وبین الحبیب والعاشق والمعشوق بوده لیکن علائم صدق هم در کارهست گفت :
اثر المودة ساطع البرهان

درخلوص من اگرهست شکی تجربه کن
کس عیـار زر خالص نشناسد چو محك

چه عرض کنم حق اظهار شکوه بحضرت شما ندارم خدای منتقم قهار جلت هیبته و قدرته

فـراق را بفراق تو مبتـلا سـازد
چنانکه خون بچکاند زدیده‌های فراق

نمیدانم

فراق و هجر که آورد درجهان یارب
که روی هجر سیه‌باد و روزگار فراق

باری ازاینجا ظاهر گردیده که اگرمسامحه‌هم واقعشده از قصور بوده نه از تقصیر چه اینکه مراهم چیزی نمانده

قرار برده ز من آندو سنبل مشکین
خراب کرده مرا آندونرگس مکحول

تصدقت شوم نباید متوقع باشید از کسی که عقل ندارد هوش و صبر وآرام و چشم و گوش و دست و پا و بال وپری ندارد باحیله و تدبیر بجائی نمیرسد دستگیر و داد خواه بجهت او نمانده خسته مرده از همه کار ها وامانده راهی بجائی نبرده‌ازچشم‌محبوب‌خودافتاده سرزنشها شنیده نه مالی نه منالی ، نه ملکی نه عقاری ، نه زوری نه زری ، نه عزی نه‌اعتباری نالان ویلان

مسکین وغمگین ، مهموم ومغموم .

گر بیارد یاد از آن کان شکر
اشك ریزد چون جراد منتشر

حالت عجیبی ،کیفیت غریبی هر که بیند چیزی گوید

آن یکی گوید عجب افسرده است
دیگری گوید برادر مرده است

حقیقتاً عرض میکنم

دلم بغیر تو الفت بکس نمیگیرد
چه بلبلی است که جادرقفس نمیگیرد

اما چکنم

دردیست درد عشق که اندر علاج آن
هرچند سعی بیش نمائی بتر شود

اگر موانع خارجیه نبود بهر دیار که بودی خود را بآستانهٔ مبارك میانداختم اما چکنم

مانعهای بزرك بزرك مثل کوه جلورا سد کرده

الاول اینکه باید ازاشتغال درس وتحصیل دست بکشم وله مفاسد کثیرة من وجوه کثیرة الاول اینکه نانم بریده میشود. الثانی اینکه دیگر ازعوام الناس کسی بمن اعتنائی نمیکند.

الثالث اینکه همقطار های من از من جلو می افتند.

الرابع اینکه دیگر باعیان تحکم نمیتوانم بکنم امورات شرعیه میخواهد.

الخامس اینکه ملك داری برایم سخت میشود فتأمل باری دوم از موانع اینکه دوسه بچه شیرین زنان دارم علقهٔ آنها مانع است.

سیم اینکه عادات بدنیه را مشکل است تغییر دادن

چهارم اینکه جماعتی ازاهل هند تازه اسلام قبول کرده اند گاهی محتاج ببعضی از فروع

فقهیه میشوند میترسم رجوع باینولایت بکنند اگر من نباشم سایر علماء ازعهده آنمسئله فقهیه برنیایند یا اینکه در بلد نباشند یا عارضهٔ برای آنها رخ داده باشد یا تأمل درست نکنند و این مطلب شکست اسلام باشد من راضی نمیشوم .

باری موانع دیگر را خجالت از اظهارش کشیدم فقس علیهذا فعلل و تفعللل .

حرره محمدالبهاری قدس سره

مراسله سیزدهم

بسم الله الرحمن الرحیم عزیز من

دل دردمند عاشق زمحبت توخون شد
نه کشی بتیغ هجرت نه بوصل میرسانی

سالها شد که بر من بینوا صبحی گذشت و شامی، از کوی آن دلبر باوفا نه قصدی نه سلامی نه نامهٔ نه پیامی ندانما باین قلب بیروح صبر

ایوب داده شده یا عمر نوح وعده شده به بیداری انتظار میکشم خبری نمیشنوم میخوابم اثری نمی بینم هرطرف میدوم جائی نمیرسم ازهر که میپرسم نشانی نمییابم ازآنطرف هم آتش نمرودی هجران آناً فآناً در ازدیاد نعم ماقل

انما هجرك ریح صرصر
ارسلت فی یوم نحس مستمر
فاذا ما غبت عنی ساعته
کانت الساعته اوهی و امر

باری

هل سبیل للتلاقی — که چنین طال اشتیاقی
و سقانی البین کاسا — طعمه مر المذاقی
و دموعی فوق حدی — فی السکاب و اندفاق

عجبم از اینکه گفتی که بدل رهاست دل را طرفی سوخته ازغم جهتی خرم و خندان فان قلت العجب کل العجب با این قلت تحمل و کمی صبر

وبدی خلق و سوء ادب وخشونت قول و تحمق
در حرکات و سکنات ترا با عشقبازی چه کار
عاشق باید دریادل باشد و کمال ادب داشته‌باشد
(طرف العشق کلها آداب) حسن خلق بورزد
ولین الکلام وصبور باشد نفرمود

لاف‌عشق و گاه ازیار چنین لاف خلاف
عشقبازان چنین مستحق هجرانند
تودر فکرراحت خودی آسودگی میطلبی
بمیل خودمیچرخی برو

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه مردان بلاکش باشد

باید چند عدد جوزی عصفوری کعابی‌تحصیل
نموده با صبیان مشغول لهو و لعب بوده باشی
چه اینکه تا کنون نفهمیده‌ای (ان اول مایبذل
العاشق و الطالب الصادق هو انسه و راحته ثم
ما یملکه وما یتعلق به حتی عرضه و اختیاره‌ثم

ببذل روحه و یصل الی خدمته حبیبه مع خطر
عظیم وهول جسیم فانی‌لك تحصیل هذه‌المراتب
العلیه‌المهولة الصعبه هیهات‌هیهات‌قلت نعم‌الامر
کمازبران کان لك میل‌الی الزامی‌وافحامی) بلی

همه دانند که سودا زده و دلشده را
چاره‌صبر است‌ولیکن‌چکند قادرنیست

حقیر همواره ملتمسم

اگر ازچشم همه خلق بیفتم سهل است
تو میانداز که مخذول تورا ناصر نیست

والااگرجواب واقعی بخواهی لیس‌اول قارورة
کسرت فی‌الاسلام

تنها نه من شکایت محبوب کرده بس
برهر که بنگرم بهمین درد مبتلا ست

اگر باور نداری سحر گاهی رخ گلگون نموده
قدی شمشاد کرده از چمن مرور فرما تا ناله
و زاری عشاق را بالحس دیده باشی تنها نظربه

پروانه مکن که وله‌شوق آرام آنرا گرفته‌است
بکمال استعجال خود را فدای محبوب نموده
در آتش سوزان گداخت چه اینکه علی التحقیق
اینمطلب از کمال ضعف و کوچکی آن ناشی
است که نتوانسته بآتش هجران ساخته جمع
بین القشر واللب بنماید و ندانسته

عاشقانرا ناله و زاری خوش است

(فانه الذ عند المحبوب من جمیع الملذات)
وانگهی عشق کجا صبوری کجا هیهات گفته اند
زعشق تا صبوری هزار فرسنگست فان قلت
آخر نه اینکه کتمان محبت در شرع منور
مستحسن است ثواب شهید دارد سرحلقه
عشاق اصبر الصابرین بوده نشنیده‌ای

ان المحبت سر من اسرار الله وجعل محله
قلب الانسانی کی لایلتفت الیه احدٌ غیره الی غیر
ذلك من المنهجیات قلت اخبار میخوانی نشنیده

ملت عاشق ز ملت ها جداست
عاشقانرا مذهب و ملت خداست

اولا و ثانیاً (من ترکم اونی بوتی بولمرم
دنیاده حق سنی منه ویرسون جزاکونی
قوی ایله سون بهشتده غلمان مضایقه
من دین ودل نه‌نوعیله سندن اسیر گیوم
ترسایه دینین ایتمدی صنعان مضایقه
توضیح کلام بعبارت خودمان اینکه
دوست مارا و همه نعمت فردوس شمارا

حرره فلان

صح عند الناس انی واله غیر ان لم یعلموا حبی لمن

مراسله چهاردهم

بسم الله الرحمن الرحیم

تصدقت شوم

خبرت هست که بیروی تو آرامم نیست
طاقت بار فراق اینهمه ایامم نیست

العجب کل العجب از اینکه گویند عمر دنیا هشت هزار سالست و بر من بینوا در اینمدت متمادی الی کنون هشتاد هزار سال بیشتر گذشته هنوز اول ایام فراق من است بدلیل اینکه نوح در هزار سال یك طوفان دید و من چندین هزار طوفان دیده ام و ابراهیم (ع) در تمام عمر یك آتش نمرودی مشاهده فرمود و من صد هزار بار آتش نمرودی چشیده ام موسی (ع) یك صعقه بیشتر لمس نکرده (ولی کل یوم صعقه فوق اخری) معهذا که شغلم نوحه گری نه از خلق خبری و نه از مودت اثری در کار هست ملامت مردم یکطرف فقر و فاقه یکطرف اعراض شما یکطرف باز آندو اول سهل است زیرا که

نه بزرق آمده ام تا بملامت بروم
بندگی ورزم اگر عزت اکرامم نیست

لکن الذی یحرق القلب و یقطع مافی الاحشاء هوالا خیر

تلختر از فرقت تو هیچ نیست
بی پناهت غیر پیچاپیچ نیست
چون تو ندهی راه جان خود برده گیر
جان که بیتو زنده ماند مرده گیر

باری تفصیل زیاده از اندازه است

گر بگویم شرحهای معتبر
تاقیامت بس بود آن مختصر

اگرچه گاهی میگویم

بگذرد این روزگار تلختر اززهر
بار دگر روزگار چون شکر آید

هر سختی را راحتی است هر نشیبی را فرازی لابد سرّی دراین کار خواهد بود گفت کاتب

لوح را اول بشوید بی وقوف
وآنگهی بروی نویسد او حروف

خونکند دل را ز اشك مستهان
مینویسد بر وی اسرار نهان
چون اساس خانه نو افکنند
اولین بنیاد را بر می کنند
از جهالت کودکان گریند زار
چون نمیدانند ایشان سر کار

لیکن طفل از شیر بریده را هزار افسانه خوانی از یاد بستان بیرون نرود فان قلت آیا منزلگه دور واقعشده مأوا و مقصد را بلد نبوده حاجب و دربان گذارده اند کسیرا ازساحت قرب دور کرده اند آیا منادیها ندا درندادند که هر که حاجت دارد بیاید آیا ملازمان خبر ندادند که از احسان مضایقه نیست آیا ایلچیها نرساندند که هر که مخالفت نماید درعوض کرم بیند آیا اطباء اعلان ندادند که هر مریضی را معالجه نمائیم و هرزخمی را مرهم نهیم آیا حکام جار

نزدند که ما دادرس هر مظلوم و دستگیر هر افتاده ایم آیا دانشمندان نگفتند که هرمجنونی را عقل گردانیم و هرناقص را کامل با این نقلها از سایهٔ خود رمیدهٔ از که گله داری قلت نعم الامر کما تقول و فوق مایقول القائلون الا ان نجد به امر آخر وهو هذا

تاکه از جانب معشوقه نباشد کششی
کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد

حصول اینمطالب التفاتات خاصه وانعامات مخصوصه لازم دارد فان قلت نعم مطالب همین است ولیکن التفاتات خاصه خدمات مخصوصه وآداب مخصوص هم لازم دارد آن بیخوابیهای شب و آن روزه های روز وناله های دلسوز و آن پریدنهای رنك و آن طپیدنهای دل وآن اعتقال لسان و اضطراب مفاصل و اعضاء و آن

تحملات از خلق و آن مراعات جمیع آداب مع المعشوق و آن بذل مال و جان و اختیار الی غیر ذلك من الشرایط کدام یك از اینها را طی کردهٔ که توقع محرمیت اسرار و قابلیت انعامات خاصه را میمنائی توبرو اینگونه توقعات را از خواب نوشین سحر و لقمهٔ چرب سر شب و ازبی مبالانی روز و از معاشرت نا اهل و از میل بهوی و هوس داشته باش کار نازك است گفته اند تا زر ندهی زورت ندهند تاسر نسپاری سرّت نسپارند تا اختیار را وانگذاری مختار مطلقت نکننـد تا رشته از کاینات نبری رشتهٔ محبتت نه پیوندند اینست که گفته شده

نازکان را سفر عشق حرامست حرام
که دراینره بهر گام خطری نیست که نیست
هر که عزت آورد عزت برد
هر که قند آورد لوزینه خورد

قلت وقد هیجت احزانه وزدت فی دائی
والسلام

مراسله پانزدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

درد ما را نیست درمان الغیاث
هجر ما را نیست پایان الغیاث
هرچه بودیم هرچه کردیم هرچه گفتیم
وقع ماوقع کان الذی کان گذشت آنچه گذشت الان
ما بمسکینی سلاح انداختیم
الغیاث ایمایهٔ جان الغیاث

ای دادرس همه تومیدانی که (ما در این شهرغریبیم و دراین ملك فقیر)ای غریب الحسن رفقاً للغریب نظرنظر بحث وایراد نیست (قد ملکت القلب ملکاً دائماً) خواهی ایندم عدل کن خواهی ستم جهت جهت گدائی و التماس

است شاید درماندهٔ را دستگیری فرمائی چه اینکه این بینوا ازهمه چیزها وامانده نه روی بدربار جلالت دارد نه دست توسلش بدامن کسی میرسد نه حال تضرع و زاری دروی مانده که مورد ترحم باشد مات متحیر سرگردان تنها بیکس ویلان شکسته عاجز نالان گاهی پس زانو نشیند گاهی آه سرد ازدل بکشد گاهی یادایام گذشته ها را مینماید خصوصاً ایامی را که سر را بآستان مبارك میسود از الطاف گوناگون بهره میبرد کجاست

آن سمیعی تو وآن اصغای تو
وان تبسمهای جان افزای تو
آن نیوشیدن کم و بیش مرا
عشوهٔ جان بد اندیش مرا
قلبهای من که آن معلوم تست
بس پذیرفتی تو چون نقد درست

الحاصل آن صفات پسندیده و کمالات غیر متناهیه که بیاد افتد آه از نهاد برآید اما چکنند

دست ما کوتاه وخرما برنخیل

مضافاًالی اینکه موانع بزرك بزرك هم پیدا کرده فالیك المشتکی من نفسی و اقربائی و اصدقائی و جیرانی و اهل بلدتی و اهل ملتی فانهم کلهم متفقة الکلمه صاروا علی و لیس احد استعین به فی امری غیرك فان کنت مترحماً فالان وقته و اوانه فخذ بیدی یا منقذالغرقی و منجی الهلکی فان قلت ای بدبخت کذاب ریش سفید دل سیاه تاکی از این بافندگیها و دروغ زنیها و کجرفتاریها ازکه مینالی یکقدم براستی پیش بنه تاتمام کاینات رانصرف کنی بحیله وتدویر کاردرست نخواهدشد بگو به بینم داخل چه صنفی از اصناف میباشی اهل علمی، کاسبی، متعبدی،

عارفی، لوطئی، درویشی چه کارهٔ انسان هر کاره باشد باید شرایط آنرا مرعی دارد در تو هیچیك ازینها شرطش محرز نیست اگر اهل علمی کو علمت وحلمت کو تواضعت وتخشعت کوزهدت و اگر کاسبی کو امانتت کو تفقهت کو تدینت اگر متعبدی کو توکلت کو مناجات در خلواتت کو بیداری شبت کو صوم ایام صیفت کو گریه های اطراف لیل و نهارت اگر عارفی کو معرفتت کو تسلیم و رضایت کو ترك ماسوایت اگر لوطئی کو مردانگیت کو گذشتت کو دستگیری از ضعفایت کو سبیلهای کلفتت که هر موئی از آن قیمت دنیا و مافیهاست اگر درویشی میگویند کلاه درویش باید مشتمل بر چهار ترك باشد که هر ترکی کاشف باشد از ترك دیگری اول ترك دنیا دوم ترك عقبی سوم ترك مولی چهارم ترك ترك کدام یکی ازاین ترکها

را انجام دادهٔ قلت

نه قاضیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه

داخل هیچیك از این عناوین مذکوره نیستم بیشتر عرض شد گدا هستم گدائی را شرطی نباشد گدا مجانی طلبیست خدمتی ازاو نخواسته‌اند فان قلت لااقل درطلب باید صادق باشی و حتی المقدور جد و جهد بکنی قلت

(بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم)

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی

الی آخرهما

حرره الجانی محمدالبهاری الهمدانی

مراسله شانزدهم

بسم الله الرحمن الرحیم

فدایت شوم

گفته بودی که خبرده که زهجرم چونی

آنچنانم که به بینی و ندانی بازم

چه اینکه آرزوی وصالت از دل و دانش هردو عاریه ام نموده (ولك المنة علی) دیوانه وار در کوچه و بازار نگران بر رخ هر پیروجوان میغلطم. گهی دلرا بسنك اطفال خوش میدارم گاهی طعنه و تعریض رقیب واغیار را بر خود میخرم بقول شما

من که ملول گشتمی ازنفس فرشتگان

الحاصل ممنونم گهی صحراها میگردم گهی دریا ها می نشینم گهی کوهها بالا روم گهی گودالها فرو کشم نه‌دلرا آرام نه‌قلب راسکون و اطمینانی هست فیاله من عجب کیف‌العجب اگر درست بگویم غلط گفته ام زیرا که‌هماره درقلب من فرونشسته و درپیش چشمم‌حاضری

بصحرا بنگرم صحرات بینم

و اگر بگویم نزدیکی پس من بیدلرا چه شده

که متحیرانه اینطرف و آنطرف میدوم (اناديك من كل مكان لعلك تسمع ندائی) غرض از اینمقالات خلاصی خویش نبوده بلکه استحکام علقه مقصود است پرمعلوم است

ستم آن نیست که دربند کنی صیدیرا

ستم آنست که از قید خود آزاد کنی

لیکن اینقدر هست که محل ترحم رحمم فرما قابلیت حضور ندارم ذره پروری کن بال‌و پر سکسته ام بفریادم‌رس اگر غرض ازابعاد من جزای افعال ناشایسته و سوء ادب نیست همان دست من و دامان تو (اسئلك بحق الموده والقرابة آن لاتحملنی مالاطاقة لی به) و اگر مقصود امتحان من است لاشیئی هیچوقت قابل امتحان نبوده واگر مراد تکمیل وتطهیر منست که قدر وصال معلوم گردد کسیکه تا پنجاه‌سال

در مزبله بعد خوابیده ملتفت این نکته نشده
باشد بعد هم فایدهٔ ندارد و اگر میل شنیدن ناله
و زاری مرا داری که داد بیداد من بلند شود
و بس

من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا
چاکر معتقد و بندهٔ دولتخواهم

و اگر نه این هاست بل این است

عهد کردی که بسوزی زغم خویش مرا
هیچ غم نیست تو میساز که من میسوزم

امیدوارم جواب عریضه زود داده شود تا تکلیف
معلوم گردد فان قلت آی بی انصافی خودت به
خودت ستم میکنی والا من در کدام مرحله آنی
از تو کوتاهی و غفلت ورزیده ام اما وجدتك
یتیماً فآویتك ووجدتك ضالاً فهدیتك ووجدتك
عائلاً فاغنیتك دیدی مریض بودی چه پرستاری

از تو نمودم در دست اعدا ذلیل شده بودی بچه
تدبیر ترا خلاص کردم در فلان مرحله میخواستند
علانیه ترا رسوا کنند بچه نحو آنها را منصرف
نمودم و چه اسبابهای خوشی فراهم آوردم الی
کنون چه ازمن خواسته که نداده ام شبانه روز
آنی از مراقبت حال تو کوتاهی کرده ام نوکر
های تو خوابیده من کشیك ازتو میکشم حافظ
و دربان تو بیهوش افتاده من ترا حفظ نموده ام
اولاد و عیالت بتو اعتنا نکرده من غذا فراهم
آورده ام معذلك باز ازمن گلایه میکنی قلت
جزاك الله خیر الجزاء و قد نبهتنی بشئی کنت
غافلا عنه بالمره مرا گمان این بود که این نحو
امور جاری از اسبابست و نمیدانستم که از
مسبب الاسباب است حال که چنین است پس
یکی از ایندو کار بکن

یا من بازمانده را نزد خود از وفا طلب
یاتو که با کدامنی مرك من ازخداطلب
هر کدام را که اختیار کردید اعلام فرمائید.
امر کم مطاع حرره محمدالبهاری قدس سره

خاتمه منشآت مرحوم بهاری

مخفی نماند که المؤید المسدد لطیفة الباری جناب الحاج شیخ محمد بهاری قدس سره از نجف اشرف عازم زیارت مشهد مقدس شدند در مراجعت انکساری در مزاجشان پیدا شد و لذا مدتی در تبریز توقف فرمودند بعد رو بنجف میرفتند تااینکه درسنهٔ یکهزار وسیصد وبیست وپنج در قریهٔ بهار همدان که وطن اصلی ایشان بود ببهار عمر آنوجود مغتنم آفت خزان رسید
رحمة الله علیه وعلی جمیع الاولیاء

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق

دستورالعملی است که حضرت حجة الاسلام و المسلمین آیة الله فی الارضین سیدالفقهاء و المجتهدین مولاالعرفاءو المتکلمین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول سیدنا و مولانا الحاج السید احمد الموسوی الحایری روحی له الفداء
از برای تلمیذ خود مرقوم
ومرحمت فرموده اند

بسمه و تعالی وله الحمد

گرچه بر واعظ شهر اینسخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نه چندین هنراست
حیوانی که ننوشد می و انسان نشود

گوهر پاك ببـايد كه شود قابل فيض
ورنه هر سنك وگلی لؤلؤ و مرجان نشود
درد مندی كه كند درد نهان پيش طبيب
درد او بی سببی قابـل درمان نشود
هر كه در پيش بتان از سر وجان ميلرزد
بی تكلف تن او لايق قربان نشود

انشاءالله تعالى تمام مواظبت براداء واجبات و ترك محرمات بكمال دقت و تامل (بالوصيته اول الصبح اولا) وكمال المراقبه فی تمام النهار ثانياً والمحاسبة عندارادة النوم ثالثاً والتدارك و السياسة بالمجازاة بالضد عندالمخالفه رابعاً . على تفصيل المعهود فی كتب الاخلاق و تمـام مواظبت انشاءالله تعالى درهرشبانه روزی بساعت خلوتی از اغيار مع الله جل جلاله با مناجات و التضرع و التبتـل و الخضوع و الخشوع اليه

وينبغی ان يجعل ذالك فی كل ليلة بين صلوة المغرب والعشاء او بعد العشاء فيسجد سجدة المعهوده ويذكر الله بعده بماساعد عليه التوفيق مع كمال بالحضور و الاقبال على الله تعالى بكلية و الاعراض عما سواه باسرهم كانه لاموجود سواه جل جلاله

و چون از ذكر مانده وخسته شود سر به گريبان تفكر فرو برده فكر كند كه من كيم و كجايم از كجا آمده و بكجا ميروم وچنان در خود فرو رود كه خودرا يافت نمايد كه گويا درعالم وجود كسی نيست وازحضور باری جل وعلا مسئلت نمايد كه خـداوندا خودم را بخودم بشناسان كه فضاخت و شناعتی فوق آن نيست كه شخص خودرا نشناخته باشد و انشاءالله تعالى تمام مواظبت بتهجد وبرخاستن سحر و اشتغال بنافلهٔ ليل باكمال حضورواقبال واشتغال بتعقيب

وقرائت قرآن تا طلوع آفتاب و انشاء الله هفتاد
یاصد مرتبه استغفار را صباحاً ومساء ترك ننماید
وصدمرتبه تهلیل کذلك واذکارمعهودهٔ سبحان
الله العظیم و بحمده استغفرالله) لااقل ده مرتبه
درصبح وشام و کك لااله الاالله وحده لاشریك
له الخ و « رب اعوذ بك الخ » و « اشهد ان لا
اله الاالله وحده لاشریك له الخ » و استغفارات
منقوله ازسیدبن طاووس رضوان الله علیه واللهم
انت ربی لا شریك لك اصبحنا و اصبح الملك
لله یا امسینا و امسی الملك لله و صلـواة کبیره
اللهم صل علی المصطفی محمد و المرتضی علی
الخ و انشاء الله تعالی در هر شب جمعه و عصر
جمعه صد مرتبه سورهٔ قدر را مواظبت نموده و
اهم ازهمهٔ امور مزبوره اینکه در تمام اوقات
لیلا و نهاراً نومـاً و یقظة در همهٔ احوال و در

همهٔ احوال ودرجمیع حرکات وسکنات حضرت
حق جل و علارا حاضر وناظر دانسته بقسمیکه
اگر ممکن شود آنی و طرفة العینی از حضور
آنحضرت جل سلطانه غافل نشود واین روسیاه
رادرجمیع احوال فراموش نفرماید و اینمضمون
را مسئلت نماید

ما را زجام بادهٔ گلگون خراب کن
زآن بیشتر که عالم فانی شود خراب

و انشاء الله تعالی تمام مواظبت بر دوام توجه و
توسل بحضرت حجة عجل الله فرجه که واسطه
فیض زمانست ملحوظ داشته بعداز هرنماز دعای
غیبت که اللهم عرفنی الخ بوده باشد وسه سورهٔ
توحید هدیه بآن بزرگور و دعای فرج (اللهم
عظم البلاء الخ) را ترك ننماید و انشاءالله تمام
مواظبت در دوام طهارت مهما امکن و نوم بـر

طهارت و تسبیح حضرت زهـرا علیهاالسلام را
در وقت نوم و بعد از هر نماز واجب و قرائت
آیة الکرسی را و مواظبت بر سجدهٔ شکر رابعد
از بیداری و خواندن آیات معهودهٔ (ان فی
خلق السمواة والارض الخ) را بعدازبیدارشدن
برای نافلهٔ لیل با کمال توجه بمعنی وتفکردرآن
و نظر در آسمان و کواکب و آفاق را و دعاء
صحیفه را بعداز نماز شب ترك ننماید و السلام
علیکم و رحمة الله وبرکاته .

فی شهر صیام سنه ۱۳۲۷

ومنه ایضاً دام عزه العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

طالب حضرت حق جل و علا را شایسته آنست
که چون عزم بر خوابیدن نماید محاسبهٔ اعمال
و افعال و حرکات وسکنات صادره ازخودرا از

بیدار شدن شب سابق تا آنزمان تماماً و کمالا
نموده و از معاصی و اعمال ناشایسته واقعـه از
خودرا پشیمان شده و توبه حقیقی نموده وعزم
بر آنکه انشاءالله درمابعد عود ننموده بلکه تلافی
و تدارك آنرا درمابعد بنماید و متذکر شود که
(النوم اخی الموت) (والله یتوفی الانفس حین
موتها والتی لم تمت فی منامها   تجدید عهد
بایمان و شهادتین و عقاید حقه نموده با طهارت
روبقبله کما یجعل المیت فی قبره بنـام خـدا
استراحت نموده و بمقتضای آیه شریفه درمقام
تسلیم روح خود بحضرت دوست جل و عـلا
برآمده بگوید

این جان عاریت که بحافظ سپرده دوست
روزی رخش ببینـم و تسلیم وی کنم

مشغول بتوجه بحضرت حق جل وعلا و تسلیم

خود باو شده تا اورا خواب برباید و ملتفت آن
باشد که چون خواب رود بشراشر وجودش از
روح وبدن درقبضه قدرت حضرت حق جل وعلا
خواهد بود بحدیکه حتی ازخود غافل وبیشعور
میشود و اگر اعاده روح ببدن نفرماید موت
حقیقی خواهدبود چنانکه درآیهٔ شریفه میفرماید
(فیمسك التی قضی علیها الموت ویرسل الاخری
الی اجل مسمی) چه بسیار کسانیکه خوابیدند
و بیدار نشده تا روز قیامت سر برنداشتند پس
امید برگشتن بدنیا دوباره نداشته باشد مگر به
تفضل جدیدی از حضرت حق جل و علا
برگردانیدن روح اورا ببدن بلسان حال و قال
رب ارجعونی لعلی اعمل صالحاً فیما ترکت بگوید
لهذا چون از خواب برخیزد اولا متذکر
نعمت اعاده روح بمنزله حیات تازه ایست از

حضرت جل وعلا شده حمد و شکر الهی براین
نعمت چنانکه فرموده سجدهٔ شکری براین نعمت
چنانکه حضرت پیغمبر (ص) فرمود ادانموده
ملتفت آن شود که چندین هزارها این خواهش را
ازاو درخواست نموده وبغیراز کلا انها کلمة هو
قائلها جوابی نشنیده‌اند کمال مرحمت از حضرت
حق جل وعلا دربارهٔ اوشد که خواهش او را
اجابت فرموده واورا دوباره بدنیا ارجاع فرموده
اینحیات تازه را غنیمت شمرده و کمال همت بر
آن گمارد که انشاء الله تعالی تجارت رابحه نموده
که برای دفعه دیگر که باینسفر رود اورا مدد
حیات ابدی بوده باشد

و پوشیده نباد برطالب حق جل و علا
که علاوه براینکه سایر اشیاء و موجودات غیر
از حضرت حق جل وعلا درمعرض فنا و زوال

است و لهذا شایسته مطلوبیت ندارد ممکن بما هوغیر ممکن‌را هیچ‌موجودی نافع ومفیدنیست جز حضرت حق جل وعلا چه هر آنچه فـرض کنی غیر او چون ممکنست محتاجست من جمیع الجهات بحضرت او جل وعلا و در قبضهٔ قدرت اوست جل‌وعلا ولهذا هیچ موجودی‌غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیـا و نه در آخرت شایستهٔ مطلوبیت برای شخص عاقل و دانا ندارد جزحضرت اوجل وعلا واگر فرض شود که شخص عـقل چیزی غیرازاوطلب نماید پس بالضرورة و الیقین مطلـوبیت بالذات نخواهد بود بلکه‌مطلوب بالغیر خواهد بودمانند مطلـوبیت دین و ایمـان و آخـرت ومحبت و معرفت او جل وعلاو دوستان او چون پیغمبر (ص) وائمه هدی علیهم‌السلام وعبودیت‌وطاعت

نسبت باو و ایشان علیهم السلام و رضا و تسلیم وسایر اخلاق محموده وملکات پسندیده که محبوبیت ومطلوبیت و مفید بودن آنها باعتبار اضافه بحضرت اوست جل و علاقه بالذات و فی نفسه لهذا شایسته برای عاقل چنانست که‌صرف نظر وهمت طلب از جمیع اشیاء غیراز اونموده و بمقتضای قل‌الله ثم ذرهم همت طلب رامنحصر دراونموده واورا بذاته وبنفسه قرارداده بگوید

ما از تو نداریـم بغیراز تو تمـنا
حلوا بکسی ده که محبت‌نچشیده

دوست مارا وهمه نعمت فردوس شمارا

پس غنیمتی دراینحیات تازه جز ازطلب اوجل وعلامنظور نداشته باشد ودرتمام آنات‌ولحظات و حرکات وسکنات نظر باو جل وعلا داشته و اورا حاضر وناظر درجمیع اوقات بدانند تاوقت

خوابیدن در شب آینده وهکذا و از ایـن بیان معلوم شدکه قبیحترین قبایح برای چنین کسی صرف همت نمودن است بمشتهیات و مستلذات و امور معاش خود مانند بطن وفرج وغیر ذلک و لذا شایسته آنست که بالمره غفلت از امـور مـزبوره نموده و بهیچوجـه التفات بامورات مذکوره ننماید و اگر من باب ضعف نفس قهراً التفات بامورات مزبوره بشود چون نه از اوونه از غیـر او جز از حضرت حق جل وعلا کاری برنمیآید پس امورات خودرا تسلیم وتفویض به حضرت او جل وعلا بنماید

بجد وجهد چو کاری نمیرود ازپیش
بکردگاررها کرده به مصالح خویش

بر بنده بندگیست و روزی وسایر مصالح او بر عهدهٔ آقای اوست و اقبح قبایح دست برداشتن

از بندگی و اهتمام اودرامور خویش میباشد پس لازم وواجب برطالب حق کمال اهتمام است دراطاعت وبندگی و رفتن بحضور ودربار اوجل وعلا بکمال شوق وتضرع و تذلل وابتهال وچون توجه بحضرت او بقلب است وحضور و ظهور و جلوه گـاه او جل جـلاله قلب است بلکه درتمام موجودات مظهری و مجلائی انمو اکمل ازقلب مؤمن برای اوجل وعلا نیست که لایسعنی ارضی ولا سماعی بل یسعنی قلب عبدی المؤمن

آسمان بار امانت نتوانست کشید
قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدنـد

اناعرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها و حملها الانسان

کمال اهتمام طالب بعدازتوجه بحضرت حق

جل وعلا که تعبیر از آن به‌ذکر میشود معرفت قلب ونفس است که تعبیر میشود بتفکر درنفس که « من عرف نفسه فقد عرف ربه » وفی انفسکم افلا تبصرون و سنریهم من آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

لهذا طالب حق را بغیراز دل و دلبر کاری نیست بلی من باب المقدمه براو لازمست تطهیر و تنظیف قلب از ارجاس و انجاس که مقصود اخلاق رذیله بوده باشد بلکه از ماسوای حق جل و علا که تعبیر از آن میشود بتخلیه و و آرایش قلب و صیقل دادن آنست باطاعات و عبادات وصفات حسنه واخلاق کریمه تاقابلیت ظهور و حضور حضرت حق جل و علا را بیابد که تعبیر از آن میشود بتجلیه و تحلیه

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت

و یطهرکم تطهیرا فدایت اگر عمل کنی همینقدر بس است واگر عاملی نباشد دردوغصه در دل باشد بهتر از آنستکه عبث اظهار کنند و کسی گوش بدرد دل او نکند امید چنان است که در خلوت با حبیب این روسیاه درگاه آله را فراموش نکرده واظهار شوقمندی اینروسیاه را بدربار منیع اوجل وعلا بنماید .

حرره الجانی احمدالموسوی

ومنه ایضاً مدظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

برادر ایمانی جناب آقا فلان سلمه‌الله‌تعالی بداند که اگر کسی بعد از دخول در کار و تنبه و استبصار دست از طلب بردارد و بحال سابق خود برگردد یاسبب وسیلهٔ تحصیل دنیای خود العیاذ بالله قرار دهد حال او بمراتب بدتر

خواهد بود از کسیکه بالمره داخل در اینراه
نشده باشد زیرا که بمنزلهٔ کفر است بعدالایمان
واین مطلب بمقتضای وعدهٔ الهی وتجربه اهل‌الله
سبب خذلان در دنیا وخسران در آخرت هردو
خواهد بود پس امید از آن بزرگوار چنانست که
بعد از التفات بخرابی وعیوب نفس خویش است
از اشتغال برنداشته و ازالتجاء بحضرت حق جل
و علا سستی و تکاهل نورزد انشاء الله تعالی و
حضرت حق جل وعلا خلاصی ونجات مرحمت
فرماید در دنیا قبل ازآخرت و حاشا از کرم او
که مأیوس و ناامید فرماید الذین آمنوا
و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و
فی الاخرة لا تبدیل لکلمات الله هر که دری
کوبید و دست برنداشت عاقبت آن دررا بروی
او باز نمایند (من دق باباً ولج ولج) وطالب

حق جل وعلا را از مرك خسرانی نرسد که
(ومن یخرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله
ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله) بلکه
زودتر رسیدن بمطلوب است کما لایخفی واگر
العیاذبالله دست برداشتی امادردنیا بعدازبرگشتن
چنان شیطان مسلط میشود که دردت دیگرچاره
ومرهم پذیر نمیشود واما بعداز مردن چنان
حسرت و ندامت و غصه و افسوس دل و جانت
را بسوزاند که آتش جهنم بگردش نمیرسد

نارالله موقدة التی تطلع علی الافئدة انها
علیهم موصدة فی عمد ممددة

من آنچه شرط بلاغست با تو میگویم
توخواه ازسخنم پند گیروخواه ملال

این چند کلمه بمقتضای المامور معذور به
عنوان یادبود قلمی شد استدعا از آن بزرگوار

چنانست که در مظان استجابت دعوات وخلوات
باحضرت قاضی الحاجات این روسیاه درگاه اله
را فراموش نفرموده و ترحم بر این مسکین و
محتاج رادرحیات وبعداز ممات مضایقه نفرمایند
حرره احمد الموسوی الحایری

فی شهر رمضان المبارك سنه ۱۳۲۶

صورت تعلیقه مبارکه

سیدنا و مولانا الحایری روحی له الفداء

بسمه تعالی

زنده باد حضرت دوست
ومرده باد هرچه غیر اوست

ایهدهد صبا بسبا میفرستمت
بنگر که از کجا بکجا میفرستمت

حیفست طایری چو تو درخاکدان دهر
زینجا بآشیان وفا میفرستمت
در راه عشق مرحلهٔ قرب وبعد نیست
می بینمت عیان و دعا میفرستمت
هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
درصحبت شمال و صبا می فرستمت
ایغایب از نظر که شدی همنشین دل
میگویمت دعا و ثنا می فرستمت

فدای حقیقیت شوم که ازاو خبری نداری
دستورالعمل آنستکه ازخود وخود رائی دست
برداری جان من بلب آمد از گفتن اینکه راه
نجات و خلاص در استغراق ذکر الهی و تفکر
درمعرفت نفس وخود شناسی است ذکر وفکر
خود رهنمای توخواهد شد

یا من اسمه دواء و ذکره شفاء

دوائك فيك ولا تبصر   وداؤك منك ولا تشعر

توخود حجاب خودی حافظ ازمیان برخیز

جنابعالی درهمه چیز اهتمام دارید مگردر همین یك کلمه پس حالا که چنین است

تو و تسبیح و مصلی و ره زهد وورع
من ومیخانه وناقوس وره دیر و کنشت

باری جناب حاجی میرزا فلان سلمه الله انشاء الله از آب و گل بیرون آمده و رشتهٔ معرفت نفس بدست آورده و آقا میرزا فلان هم ماشاء الله خوب مشغول است بحسب ظاهر امید پیش آمد بزودی انشاء الله در او هست

باری نوشته بودی در تضرع و ابتهال هم چنزی بنویس تا اینکه نوشتجات ناقص نماند نمیدانم براینحرف خنده کنم یاگریه ایکاش بر دل مبارکت زده میشد و نوشته میشد و الا بسر

کاغذ خیلی زده اند ونوشته اند

فدایت اینمسئله وباقی مسائل راه آخرت آموختنی نیست بلکه نوشیدنی است تضرع و ابتهال از درد و سوز دل برمیخیزد درد پیدا کن آن خود تضرع و ابتهال میآورد

آب کم جو تشنگی آور بدست
تا بجوشد آبت از بالا و پست

هرگز شنیده شده که زن بچه مرده را گریه تعلیم کنند یازن آبستن را زائیدن بیاموزند بلی نائحهٔ را که اجاره کنند یابازی زائیدن بخواهند درآورند محتاج بتعلیم و آموختن خواهد بود و از این فرمایش سرکار علاوه بر سایر مطالب معلوم میشود که بذکر وفکر نپرداختهٔ تا آتش فراق مشتعل گردد و همچنین در مجاهده هم کوتاهی نموده ومغرور شدهٔ والا مجاهدهٔ صادقه

علم وجدانی بقبایح اعمال و افعال وسکنات و
اخلاق وملکات میآورد واینها ازدنائت مرتبه ذات
نفس است که حقیقتاً جهنم روحانی است اگر
کسی خودرا فعلا وحقیقتاً درجهنم دید محتاج
بآموختن تضرع وابتهال نخواهد بود (فهم والنار
کمن راوها وهم فیها معذبون) و طرفه اینکه
با اینهمه بی التفاتی تعجبم که ازکجا یك مطلب
را خوب فهمیدهٔ و آن اینست که خریت این
حقیررا خوب فهمیدهٔ و برشوهٔ (ناقص نماندن
نوشتجات) دل مرا شاد فرمودهٔ باوجود این باز
میگوئی کشف و شهودی برایم نشده و علمی
بحقایق اشیاء نیافته ام دراینخیال بوده باشید

والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته

بسم الله التعالی

سؤال

شیخ عطار درمنطق الطیر گوید

دائماً او پادشاه مطلق است
درکمال عز خود مستغرق است
اوبسر نایدزخود آنجاکه اوست
کی رسدعقل وجود آنجاکه اوست

جواب

بسم الله الرحمن الرحیم

غرض از اینشعر اقامه برهانست بر عدم بلوغ عقل بآنمقام شامخ جل وعلا بطریق لم که استدلال از علت بمعلول بوده باشد چه درمحل خود مقرر است که وجود اشیاء در علم حق مقدم است بوجود آنها درخارج بلکه از مبادی وجود در خارجست و معلوم است که وجود

علمی اشیاء باضافهٔ اشراقیهٔ علمیهٔ حق است جل
وعلا ومعلوم است که عدم علت علت عدم معلول
است و حاصل معنای شعر آنست که او جل و
علا در مقام عز شامخ خود غیر خود را نبیند و
ادراك ننماید و از خـود خارج نشود کـه این
علت عدم اشیاء است در آنمقام منیع پس چگونه
عقل فضلا عن غیره تواند بآنمقام منیع رسد و
حال آنکه فناء و اضمحلال آنها قبل از وصول
بآنمقام خواهد بود .

قال علی بن الحسین علیهما السلام و استعلی
ملکك علواً سقطت الاشیاء دون بلوغ امده و لا
یبلغ ادنی ما استأثرت به من ذلك اقصی نعت
الناعتین ضلت فیك الصفات وتفسخت دونك النعوت
و حارت فی کبریائك لطائف اوهام فلا یدرکه و
لایراه الا هو ولایعلم ماهو الاهو

مطلب چنانست که معروض شد ولی بارخدایا
لبیك وسعدیك اگر جان گیرنده توباشی آنکس
که جان ندهد کیست ماهم با تو میخواهیم ترا
بشناسیم و باتو میخـواهیم تو را به بیینم پس
بینندهٔ تو غیر تو نخواهد بود و شناسندهٔ تو غیر
تو نخواهد بود (بك عرفتك وانت دللتنی علیك
و دعوتنی الیك و لولا انت لم ادر ما انت)

الجانی احمدالموسوی الحایری

هو الله تبارك وتعالى شانه

از رشحات قلم سعادت رقم مجمع الفضایل و المعالی و مفخر الافاضل و الاعالی صاحب النفس الزکیه و الانفاس القدسیة الذی قلبه الملکوتی مشکوة انوار العرفان و صدره القدوسی مخزن اسرار السبحان علم الاعلام و البحر القمقام و شمس الظلام العالم الزاهد الاخوند ملا حسینقلی الهمدانی قدس سره العزیز

این تعلیقه را بیکی از علماء تبریز مرقوم فرموده

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین.

مخفی نماناد بر برادران دینی که بجز التزام

بشرع شریف در تمام حرکات وسکنات و تکلمات ولحظات وغیرها راهی بقرب حضرت ملك الملوك جل جلاله نیست وبخرافات ذوقیه اگرچه ذوق در غیر اینمقام خوبست کما داب ال والصوفیه خذلهم الله جل جلاله راه رفتن لایوجب الا بعداً حتی شخص هرگاه ملتزم بر نزدن شارب و نخوردن گوشت بوده باشد اگر ایمان بعصمت ائمهٔ اطهار صلواة الله علیهم آورده باشد بایدبفهمد که از حضرت احدیت دورخواهد شد و هکذا در کیفیت ذکر بغیر ماورد عن السادات المعصومین علیهم السلام عمل نماید بناءً علیهذا باید مقید بداردشرع شریفر واهتمام نماید هرچه درشرع شریف اهتمام بآن شده و آنچه این ضعیف از عقل ونقل استفاده نموده ام این است که اهم اشیاء ازبرای طالب قرب جدوسعی تمام در ترك معصیت

است تا اینخدمت را انجام ندهی نه ذکرت ونه فکرت بحال قلبت فایدهٔ خواهد بخشید چراکه پیشکش وخدمت کردن کسی که باسلطان در عصیان و انکار است بیفاده خواهد بود نمیدانم کدام سلطان اعظم ازاینسلطان عظیم الشان است و کدام نقار اقبح از نقار با اوست فافهم مما ذکرت ان طلبك جحته الهیه مع کونك مرتکبا للمعصیة امر فاسد جدا و کیف تخفی علیك کون المعصیته سببا لنفرة مانعة الجمع معه المحبه و اذا تحقق عندك ان ترك المعصیة اول الدین و آخره ظاهره وباطنه فبادر الی المجاهدة واشتغل بتمام الجد الی المراقبه من اول قیامك من نومك فی جمیع آناتك الی نومك و الزم الادب فی مقدس حضرته واعلم انك بجمیع اجزاء وجودك ذرة ذرة اسیر قدرته وراع حرمه شریف حضوره

و اعبده کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك و التفت دائماً الی عظمته و حقارتك و رفعته و دنائتك و عزته و ذلتك وغناه و حاجتك ولا تغفل شناعته غفلتك عنه جل جلاله مع التفاته الیك دائماًوقم بین یدیه مقام العبد الذلیل الضعیف و تبصبص تحت قدمیه بصبصته الکلب النحیف اولا یکفیك شرفاوفخراً انه اذن لك فی ذکر اسمه العظیم بلسانك الکثیف الذی نجسته قاذورات المعاصی .

پس ایعزیز چون این کریم رحیم زبان ترا مخزن کوه نور یعنی ذکر اسم شریف قرار داده بیحیائی است مخزن سلطانرا آلوده بنجاسات وقاذورات غیبت ودروغ وفحش واذیت وغیرها من المعاصی نمودن مخزن سلطان باید محلش پرعطر و گلاب باشد نه نجس مملو از قاذورات

و بی‌شك چون دقت درمراقبت نكردهٔ نمیدانی
كه از جوارح سبعه یعنی گوش وزبان وچشم
و دست وپا و بطن و فرج چه معصیتها میكنی
وچه آتشها روشن مینمائی وچه فسادها دردین
خودت برپا میكنی وچه زخمهای منكره بسیف
وسنان زبانت بقابت میزنی اگر نكشته باشی
بسیار خوبست اگر بخواهم شرح این مفاسدرا
بیان نمایم در كتاب نمیگنجد در یك ورق چه
میتوانم بكنیم‌تو كه هنوزجوارحت رااز معاصی
پاك نكردهٔ چگونه منتظری كه درشرح احوال
قلب چیزی بتو بنویسم پس

البدار البدار الی التوبة الصادقه ثم العجل
العجل فی الجد والمراقبه :

خلاصه بعد ازسعی درمراقبت البته طالب
قرب بیداری و قیام سحر را اقلایكدوساعت به

طلوع فجر مانده الی مطلع الشمس ازدست ندهد
و نماز شب را با آداب وحضور قلب بجا بیاورد
و اگر وقتش زیاد تر باشد بذكر یافكر یامناجات
مشغول بشودلیكن قدرمعینی ازشب بایدمشغول
ذكر باحضور بشوددرتمام حالاتش خالی ازحزن
نبوده باشد اگر ندارد تحصیل نماید با سبابش
و بعد از فراغ تسبیح سیدهٔ نساء (ع) و دوازده
مرتبه سورهٔ توحید وده‌مرتبه لااله الاالله وحده
لاشریك له له‌الملك الی آخر وصدمرتبه لا اله
الا الله وهفتاد مرتبه استغفار بخواند و قدری از
قرآن‌شریف تلاوت نماید و دعای معروف‌صباح
اعنی یا من دلع لسان الصباح الی آخر البته
خوانده شود و دائماً باوضو باشد و اگر بعد از
هر وضو دو ركعت نمـاز بكند بسیار خوبست
ملتفت باشد كه بهیچوجه اذیتش بغیر نرسد و

در قضاء حوائج مسلمین لاسیما علماء ولاسیما اتقیائهم سعی بلیغ نماید و در هر مجلس که مظنهٔ وقوع در معصیت است البته البته البته اجتناب نماید بلکه مجالست با اهل غفلت بغیر شغل ضرورة مضر است اگرچه از معصیت خالی بوده باشد کثرت اشتغال بمباحات وشوخی بسیار کردن و لغو گفتن و گوش باراجیف بلد دادن قلب را میمیراند

اگر بی مراقبت مشغول بذکر وفکر بشود بیفایده خواهد بود اگرچه حال هم بیاورد چرا که آن حال دوام پیدا نخواهد کرد گول حالی که ذکر بیاورد بیمراقبه نباید خورد

زیاده طاقت ندارم بسیار التماس دعا از همهٔ شماها دارم اینحقیر کثیر التقصیر والمعاصی را فراموش ننمائید و درشب جمعه صدمرتبه ودر

عصر روزجمعه صد مرتبه سوره قدر بخواند

و ازجملهٔ ابواب عظیمهٔ ایمان حب فی الله جل جلاله وبغض فی الله جل جلاله میباشد وقد عقد له فی الوسایل وغیرهامن کتب الاخبار باباً مستقلا فارجع الیها لعلك تعرف عظمته و تأخذ لنفسك نصیباً منه

شکی نیست که محبوب اول ذات کبریائی جل جلاله میباشد بل وکل محبته لاترجع الی محبته فلیس بشیئی ثم بعده باید هر کس این سلطان عظیم الشان را بیشتر دوست داشته باشد پس اول محبوب بعد از واجب الوجود وجود مقدس ختمی مآب صلواة الله علیه و آله میباشد ثم بعده امیرالمؤمنین علیه السلام ثم الائمه المعصومین علیهم السلام ثم الانبیاء و الملائکه ثم الاوصیاء ثم العلماء والاولیاء ودرزمان خودش

اتقیاء زمانش را لاسیما اگر عالم باشد ترجیح
بدهد درمحبت بر کسانیکه بعدازاویند دردرجه
وهکذا یتنزل ولیکن سعی نماید صادق باشد در
اینمحبت مرتبه آسانی نیست اگر متفکرباشید
خواهید فهمید که اگر آثار محبت درحرکات
و سکنات ظاهر شد شخص مدعی این محبت
صادق است والا فلالیکن گمان ندارم که بکنه
و لوازمش برسی و حقیر هم بیش از این در
وسعم نیست الحاصل لاطریق الی القرب الابشرع
شریف فی کل کلی وجزئی والسلام

فی الموعظة الحسنه

بسم الله الرحمن الرحیم

ای همبازی اطفال و ایحمال اثقال ایمحبوس
چاه جاه و ای مسموم مار مال ایغریق بحر دنیا
و ای اسیر همومات آمال مگر نشنیده ونخواندهٔ

(انما الدنیا لعب و لهو) و نشنیدهٔ فرمودهٔ آن
حکیم غیبدان منزه از عیب وشین را که بفرزند
ارجمند خطاب کرده (بنی ان الدنیا بحر عمیق
غرق فیها الاکثرون) وحقیر عرض میکنم عن
تحقیق و نحن منهم و اگر بخواهی عمق دریای
حکمتش را بفهمی درحقیقت لفظ بحر عمیق فکر
نما ببین چقدر ازجواهر حکمت دراین صندوق
کوچك برای متفکرین بعنوان هدیه درج فرموده
همینقدر بدان دریا نهنك دارد ماهی دارد جانور
های عجیبه آن بسیار ومهالك غریبهٔ آن بیشمار
جزایر هولناکش زهرهٔ شیرانرا آب و کوههای
سهمناکش چه بسیار مردمان را نایاب نموده
اصل و میدان این دریا از ظلمات جهل ناشی
شده است و در اودیهٔ اراضی قلوب اهل غفلت
جا دارد امواج آمالش بسی کشتیهای عمر را

بباد فناداده وجبال هموم وغمومش بسا پشته‌ها
ازکشته ها نهاده مارهای معاصی مهلکه آن‌چه
بسا اشخاص را بسم خود هلاك کرده نهنگهای
اوصاف مذمومه اش چه کسانرا فروبرده وآب
محبت تلخ و شورش چه مردمانرا کور وچه
چشمها را بینور نموده هر که در این دریا غرق
شد سر از گریبان نار جحیم بیرون آورده در
عذاب الیم خواهد ماند

آدمهای ایندیار نسناس و سیاحت ایشان‌در
این دریا بساحت وسواس‌است راه زنانش‌جنود
ابلیس و اسلحهٔ جنگشان خدعه و تلبیس است
اگر از عمق ایندریا بپرسی عرض خواهم کرد
که انتهی ندارد و اگر باورنداری بغواصان این
دریا یعنی اهل دنیا از اولین وآخرین نظرنما
و ببین که همگی درآن غرق شده احدی بقعر

آن نرسیده و اگر بهتر میخواهی بفهمی بحال
خراب خودت نگاه کن و ببین که هرقدرداشته
باشی باززیاده ازآن‌را طالبی وحرصت درجائی
توقف نمیکند

ای آقای من ایندنیا چگونه مردم را بخاك
سیاه نشانده و قلوب ایشانرا که برای محبت و
معرفت خلق شده طویله اسب و استر نموده
جوارحشان از قاذورات گندیده ودلهایشان آنی
خضوع وخشوع ندیده وذرهٔ ذوق حلاوت‌طاعت
را نچشیده نه درنهادشان از توبه اثری و نه در
اوهام تفکر نحس ایشان ازخداوند جل جلاله
خبری شب و روز بسیف وسنان لسان عرض و
مال و عصمت مسلمانان را پاره پاره میکنند
قلوبشان خالی از ذکر وفکر ومملو از حیله و
مکراست‌دست عقلرا بسته ودست هوی‌را گشاده

چه زخمها از آن دستها بر کبد دین رسیده و
چه مصیبتها در شرع شریف بر پا شده لباس
خدائیان را کنده وجامهٔ فرنگیان را پوشیده
اطعمه واشربه اسلامرا بدل بزهر وزقوم نصاری
و دهریان نموده اند وظایف شرع را متروك و
آداب کفررا مسلوك داشته‌اند بازار کفروشرك
در بلادشان معمور و آباد وسوق اسلامشان
مخروب و برباد وافضیحتاه عسکر کفر در بلاد
وجود ما منصور ومسرور ولشکر اسلام مقتول
و ماسورند نه مارا درعاقبت کارمان فکرتی و
نه ازسیاستهای الهیه برامم ماضیه رسیده‌عبرتی
قضیهٔ‌هایلهٔ ابابیل‌را شوخی وقصهٔ فرعون وقابیل
رامزاح پنداشته‌ایم زمینی که قارون راباگنج
بسیار فروبرد باهای کج و کیجها موجود است
جان من آن بادهائیکه بآنها قوم هود را تادیب

نمود و فرمود حال هم آنقادر حلیم را مطیعند
اگر تو از اطاعت امر آنسلطان عظیم الشان
جرأت نموده سرپیچیده خاك و آب وبادو کلوخ
وسنك ذلیل و منقاد اویند بلی گول صبروحلمش
را خورده اند از حکمرانی عظیم او غافل شده
لباس شرم و حیا را کنده قدم جرأت را پیش
گذاشته درحضور عزوجلاش مرتکب معصیت
او شده مگر نمی‌بینی چگونه حکم محکم او
درسماوات وارضین جاریست مگر نخواندهٔ که
یوم نشور آسمانها منشور میشود بلی چگویم از
شر آنروز پر آه وسوزیکه قلوب خائفین را
خوفش گداخته چگونه گداخته نشود ودلهایشان
از روزیکه زمین آن آتش سوزان و صراطش
تیزتر از شمشیر بران است عقلها پران و اشکها
ریزان است نجومش منتشر و مردمانش چون

جراد منتشر هولش عظیم و انبیاء دراضطراب و
بیمند اخیار مدهوش و ابرار بیهوشند شدائدش
بسیار و محنتش بیشمار است آفتاب بالای سر
و زمین چون کورهٔ آهنگر بدنها درعرق غرق
ولحوم و عظام در سوز وحرق جهنم دورشانرا
گرفته و راه فرار برایشان بسته ظالم شرمسار
وعادل اشکبار نامه‌ها پران بریمین ویسار مردم
در دهشت وانتظار ملائك غلاظ وشداد درتردد
و عقوبت الهیه بر مرده وعصاة در تشدد یکی از
اسامی آنروز یوم الحصاة است و دیگری یوم
التناد ازطرفی منادی بخنده و بشارت ندامیکند
یا اهل الجنة ارکبوا واز جای دیگر ندامیکند
که یا اهل النار اخسئوا ویکیرا خلعت میبخشند
ودیگریرا میکشند طایفهٔ سرمست شراب طهور
وقومی جگرهاشان قطعه قطعه ازضرایع وزقوم

مانده ام حیران نمیدانم از قهرش بیان کنم یا از
مهرش بگویم اهل قهرش خاکیان و اهل مهرش
افلاکیانند یعنی اشخاصیکه خود را بافلاك نوریه
رسانده اند اعتنائی اصلا باین افلاك ندارند
جسمشان جان و جانشان در عرش رحمان ای
بفدای قلوبیکه نور الهی جل جلاله در آنها
تابان وجلالت مرتبه شان بیپایان خود را ازعالم
گسسته وبعالم انوار پیوسته منور بانوارمعرفت
و مخلع بخلعت محبت زهدشان پشت پا بدنیا
زده توکلشان سر از گریبان توحید بیرون آورده
ازخلق عالم رمیده وبمقام قرب آرمیده فکرشان
نور وذکرشان نور وباطن وظاهر وجسم وجان
وخیال و عقل وجنان همه نور وغرق دریای نور
بس است من ناپاك کجا و مدح و وصف پاکان
کجا امثال ماها باید درتدبیر ترك معصیت باشیم

اگر اصل ایمانرا محکم کرده باشیم دنیا نه‌چنان
مارا فریب داده و کر و کور کرده است که
امثال اینمواعظ در قلوب قاسیهٔ ما اثری کند
همینقدر میدانم که تکلیف مریض رجوع بطبیب
است و اطاعت او و تکلیف طبیب معالجهٔ حال
نه‌مریض مطیع ونه طبیب حاذق است ولی اگر
مریض مطیع باشد خداوند رحیم اورا لابد به
طبیب حاذق خواهد رسانید واگر مطیع نباشد
سکوت کردن با او اولی است والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی قد اصبت من الذنوب ماقد عرفت و
اشرفت علی نفسی بما قدعلمت فاجعلنی عبداً اما
طائعاً فاکرمته و اما عاصیا فرحمته الهی کانی
بنفسی قد اضجعت فی حفراتها و انصرف عنها
المشیعون من جیرتها وبکی الغریب علیهاالغربتها

و جاد بالدموع علیها المشفقون من عشیرتها و
نادیها من شفیر القبر ذوو مودتها و رحمها المساوی
لهافی الحیوة عند صرعتها ولم یخف علی الناظرین
الیها عند ذلک ضرّ فاقتها ولا علی من رآها قد
توسدت الثری عجز حیلتها فقلت ملائکتی فرید
نای عنه الاقربون ووحید جفاه الاهلون نزل بی
قریباً و اصبح فی اللحد غریباً و قدکان لی فی
دار الدنیا داعیاً و لنظری الیه فی هذالیوم راجیاً
فتحسن عند ذلک ضیافتی و تکون ارحم لی من
اهلی و قرابتی الهی لاغضب علی فلست اقوی
بغضبک ولا تسخط علی فلست اقوم بسخطک
الهی اللنار ربتنی امی فلیتها لم تربنی ام للشقاء
ولدتنی فلیتها لم تلدنی.



ومن كلامه اعلى الله مقامه

يا عبدالوهاب كيف غفلت عما وهبك ربنا الاعظم جل جلاله من النعم العظام والآلاء الجسام ما ادرى اياً ما اكتبها بقلمى العاجز و الحال انه لو كانت الاشجار والنباتات كلها اقلاماً والملائكة والثقلان كتاباً والبحار مداراً الى ان فنت الكتاب و اقلامهم و مدادهم لما كتبوا قطرة من عجايب نعمته ونذرة من غرائب آلائه سبحانك سبحانك لو بذلنا فى طاعتك كل عمرنا وماغفلنا عنك طرفة عين لكنا مقصرين فى اداء بعض حقوقك كيف وقد جلت مصيبتنا وعظمت رزيتنا و قد افنينا اعمارنا فى الغفلة عنك مع انه كان ينبغى ان لا تغفل عن عظمة حضورك وجلالة سلطانك طرفة عين ما ادرى باى عقل اعرضنا عن ملازمة عظمتك

المنيفة و حضرتك الشريفه و قد ملات عظمتك السمواة و الارضين و طارت عقول الانبياء والمرسلين و زعزغت قلوب العارفين فياحسرتاه على مافاتنا من فوايد مراقبتك وفرايد مراحمك و مكارمك و وامصيبتاه انا زدنا على غفلتنا و تجرأنا فى حضرتك العظيمه بارتكاب المعاصى المهلكة والجرائم الموبقه وقد سودنا وجوهنا و صفحة صحيفة اعمالنا و اذينا بآثامنا و نتن اعمالنا عمار ولك الكاتبين لاعمالنا القبيحه و كم من سهام خطيئته مناشق كبد الدين و كم من سنان السنتنا المحدوده بالغيبة والكذب والفحش واللعن والاستهزاء والمخاصمة والمجادلة والافتراء والايذاء قد جرحت قلب الشرع الشريف يعنى قلوب الانبياء والمرسلين و قد اخرجنا قلوبنا عن قابليته ادراك شرف مراقبتك ولطف اطاعتك

وهذا شغلنا السنتنا بذكرك اعرضنا عنك بقلوبنا الجافيه الجائفه ووجهناها الى آمالنا المزخرفه وشهواتنا المكدرة من الجاه والاعتبار والدرهم والدينار والاثاث و العقار ولو ظهرت قبائح ما ذكرناه فى قلوبنا حال الصلوة واخرجت صحيفه مشتمله على بعض مامر على افئدتنا فيها لرأينا امراً فظيعاً و خطباً شنيعاً و شيئاً منكراً قبيحاً ولما وجدت من الصلوة حرفاً ومن الحضور طرفاً فاذا كان هذا حال صلوتنا وهى من اعظم مانرجو منه التقرب اليك فواسوأتنا من ساير قبايح ما اجرمنا و شنايع ما ارتكبناه فباى وجه نلقاك و باى بدن نقف بين يديك و باى لسان نجاديك يوم ترتعدفيه فرائص النبيين و تزعزع فيه اركان السموات و الارضين و تدهش فيه قلوب العارفين و يضطرب فيه عقول المقربين و تخرس فيه السنة

الفصحاء و يشوش فيه ذهن البلغاء و يتزلزل الارض وتنشق السماء و تعظم حرارة الهواء و ويكثر البلاء يوم تعم البلوى الاخيار والاشرار ويطول فيه الانتظار و يتشوش نظام الموجودات و يتصل الصيحة بالصيحه و الرنة بالرنة فواحد ينادى واويلتاه و آخر ينادى واعطشاه و آخر وامصيبتاه وآخر واغوثاه وآخر واذلاه يوم يقوم الناس فيه لرب العالمين وقد احاط بالناس خدمه وحشمه يعنى ملائكة غلاظ شداد عابسين وجوههم على هيبته منكره موحشة واجسام كبيرة كبيرة و بايديهم ضرائب من النار و الناس بين ايديهم فى اسر الذله و الهانة تقودهم الى الحساب فما ادرى كيف حالنا بين يديك و انى لنا الطاقة لتحمل هذه المشاق التى تعجز عن بعضها الجبال الراسيات بل الارضون والسموات و اى مناسبة

بين اللحم و العظم و بين ذلك النار و من الذى يطبق السلاسل و الاغلال و العقارب و الحيات التى كالجبال و اى جسم يقوم لشرب الزقوم و الضريع ومن الذى يغيشينا فى هذه البلايا والمحن و ينجينا عن هذه الشدائد والفتن و انت غيـاث المستغيثين و ارحم الراحمين فهل توفقنا لتوبة صادقة مقبولة لعلنا بعونك ندرك بعض مافاتنـا باستكانة و خضوع و خشوع و ركوع و سجود و ويل لنا ان تركتنـا على هذه الحالة الكثيفة و الاوصاف المهلكه و الافعال الميشومة والقلوب القاسية والامراض الصعبة المرديه فالغوث الغوث الغوث يا كريم

فيااخوانى انتبهوا عن نومكم وتفكروا فى عاقبتكم و اعلموا انه لامفر عن المجاهدة و لا يغرنكم بشبابكم ودار كم و متاعكم فانها وبال و

عاقبتها نكال فبادروا بالتوبة قبل الحوبة وبالبكاء و النياح قبل القضاء المدة وايكن هادم اللذات يعنى الموت بين ايديكم و اكثروا بالتفكر فيه فى الليالى المظلمه ولا تظلموا انفسكم او اقرؤا (فمن يعمل مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره) والسلام

ومن كلامه رضوان الله عليه

بسم الله تعالى

ياسلمان اى از آشنايان دور و اى بـا بيگانگان محشور اى انس گرفته بآواز غرور و ايمتوحش ازدارالسرور گوشت را باز كن تادر جوش و خروشت آورند و اين ادويه الهى را نوش كن تاعقل و هوشت بخشند اينقدر بدان كه سليمان نبىّ صلى الله جل جلاله على نبينا وآله وعليه السلام تاعسكر ميشوم نفس وابليس

را در وجود شریف خودش تار ومار ننمود و
حکمرانی بر انس و جن متمکن و برقرار نشد
و تا جند عقـل و ملك را بر حصن حصـين دل
مسلط نکرد دستش بخاتم الهی مزین نگردیـد
خبرنداری عساکر ملعونهٔ شیطان چه مفسده‌ها
درقلبت برپا نموده و مطلع نیستی که چه فتنه
ها و چه آشوبها در مملکت دلت برپا کرده اند
حب دنیا که عمده و ارکان قبیحـهٔ ایشانست
ببین چگونه جاری کرده اند درست تامل کن
وببین که باین قانون میشوم چه مصیبتها وفریاد
ها در دین مردم بلند است

گاهی امر میکنند که طلب جاه کن تا به
چاهت بیندازند و گاهی مال جمع کن تا گرفتار
مارت کنند و چنان بنظرت جلوه داده اند که
جاه امریست مرغوب و مال چیزیست مطلوب

وتو نمیدانی که طلب جاه در دنیا وآخرت بچه
مرارتها خواهد افتاد وبچه نفاقها و تذویر هـا
مبتلا خواهـد شد امان از خانه‌هائیکه بحکم
نحسش خراب میشود وفریاد از مالهائیکه بامر
نحس او بغارت میرود و چه قلبهای مظلومانرا
شکسته وچه خانمانرا به نیش ظلم تاروپودشان
را ازهم گسسته زبانش دائماً در فحش و غیبت
و استهزاء و دروغ و خودستائی و وعد و وعید
وایذاء مسلمانان و آزار مردمان .

ومن کلامه قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی خیر
خلقه محمد وآله الطاهرین وبعد برطالبان
نجات وسعادت ابدی مخفی نماناد که اهل نجاة
دو طایفه میباشند یك طایفـه اصحاب یمین و

طایفهٔ دیگر مقربین‌اند واگر طالب سعادت‌عمل بوظیفهٔ اصحاب یمین که عبارت ازترك معصیت باشد نمود از آنها خواهد شد ومقربین علاوه‌بر آنهاوظیفهٔ دیگر دارند که غرض بیان آنهانیست اولا باید فهمید که اگر شخص انسانی فهمید حقارت‌وپستی خودراهم بعدازآن فهمیدعظمت و قدرت حضرت ملك الملوك را البته خواهد فهمید که قدم جرأت برداشتن و اقدام‌بمعصیت نمودن در حضور چنین سلطان عظیم الشان در نهایت قبح وشناعت وبدبختی میباشد چراغافل است از قدرت قادری. که اگر اراده نمایدفنای همه موجودات را بمحض ارادهٔ آنسلطان عظیم الشان همگی ببـاد فنا رفته ملحق بمعدومات خواهد شد اینکه می بینی معصیت در نظرت سهل شده بجهت اموری چند است که‌بعض از

آنها را ذکر میکنم :

اولا فکر خودرا تماماً متوجه بدنیای دنی کرده‌ای ازاینجهت بالمره ازنفع وضرراخروی غافل شده‌ای نمیدانی چه بسیار بسیار منافع وسعادت ابدیه ازتو فوت‌شد وچه قدرضررهای بزرك بسیار بخود زده‌ای .

ثانیاً عجز وحاجت وفقر خودت را ملتفت نیستی که ذره ذره بدنت بحفظ کارکنان اوکه ملائکه باشند برپاست .

ثالثاً نمیدانی که درهر آنی ازآنات درهر جزء ازاجزاء بدنت نعم غیر متناهیه مرحمت‌از او شده و میشود که ببیان و بنان ممکن نیست حصر آنها با اینحال چگونه نعمت اورا درمعصیت او صرف میکنی .

رابعاً چگونه‌غافلی ازعقوبات سخت اومگر

نمیدانی که مابین مرك وقیامت هزار غصه هست
و آسانترین آنها تلخی جان کندن است چرا
ازشدائد قیامت غافلی امان ازروزیکه ازدهشت
ووحشت اومقربین درخوف واضطراب میباشند
چرا نباشند از روزیکه زمینش وهوایش آتش
و جهنم باطراف خلایق محیط و ملایك غلاظ
وشداددربگیروببند نیکاندروحشت واضطراب
و بدان در شکنجه و عذاب آفتاب در بالای‌سر
و زمین گرمتر از کوره آهنگر خطر حساب
از یکطرف و دهشت صراط از یکطرف و حال
هنوز کار بجهنم نرسیده از آتش و سلاسل و
اغلال او بگویم یا از مار وعقربهایش بیان نمایم
خلاصه اینها همه مختصر نویسی است‌واین
فقراتیکه گفته شد از هزاریك بیان نشد تمام
سفارشهای این بینوا بتو اهتمام درترك معصیت

است اگر این‌خدمت را انجام دادی آخرالامر
ترا بجاهای بلند خواهد رسانید البته البته در
اجتناب از معصیت کوتاهی مکن و اگرخدای
نخواسته معصیت کردی‌زود توبه نما ودو رکعت
نماز بجا آور وبعد از نماز هفتاد مرتبه استغفار
کن وسر بسجده بگذار و در سجده از حضرت
پروردگار عفو بخواه امیدوارم عفو بفرماید
معاصی کبیره دربعض رسالهٔ عملیه ثبت شده‌یاد
بگیر و ترك نما و زنهار پیرامون غیبت ودروغ
و اذیت مگرد اقلا یکساعت بصبح مانده بیدار
شو وسجده بجا بیاور و آنچه در منهاج النجاة
مرحوم ملامحسن فیض رضوان الله جل جلاله
علیه مذکور است کافی وشافیست از برای‌عمل
شب و روز تو بهمان نحو عمل نما و سعی کن
که عمل و ذکرت بمحض زبان نباشد ویاحضور

قلب باشد که عمل بیحضور اصلاح قلب نمیکند اگرچه ثواب کمی دارد البته البته از غذای حرام فرار کن مخور مگر حلال غذارا کم بخور یعنی زیاده بر حاجت بنیه مخور نه چندان بخور که ترا سنگین کند و از عمل باز دارد ونه چندان کم بخور که ضعف بهاورد و بسبب ضعف ازعبادت مانع شود وهرقدر بتوانی روزه بگیر بشرطیکه شب جای روزرا پرنکنی الحاصل غذا بقدرحاجت بدن ممدوح وزیاده و کم هردو مذموم وشروع کن بنماز باقلب پاك ازحقدوحسد وغل وغش مسلمانان ولباس وفرش ومکان نمازت باید مباح باشد اگرچه مکان غیر محل جبهه نجس بودنش بنجاست غیرمتعدیه نماز را باطل نمیکند ولی نبودنش بهتر است و بایست بنماز ایستادن بنده در حضور مولای جلیل با گردن کج وقلب خاضع وخاشع وبعد از فریضهٔ صبح

هفتادمرتبه استغفار وصدمرتبه کلمهٔ طیبه توحید و دعای صباح مشهور بخوان وتسبیح سیدهٔ نساء را بعد از فریضه ترك مکن و هر روز هر قدر بتوانی لااقل یکجزو قرآن بااحترام و وضوء و خضوع وخشوع بخوان ودربین خواندن حرف مزن مگر درمقام ضرورت و در وقت خواب شهادت را بخوان وآیة لکرسی ویکمرتبه فاتحه وچهار مرتبه سورهٔ توحید وپانزده مرتبه سورهٔ قدر وآیه شهدالله بخوان واستغفارهم مناسبست واگر بعضی از اوقات بتوانی سورهٔ مبارکه توحید را صد مرتبه بخوانی بسیار خوبست و از یاد مرك غافل مشو ودست بر گونهٔ راست گذاشته بطرف راست با یاد خدا بخواب و از وصیت کردن غافل مشو و ذکر مبارك (لااله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین) را هرقدر بخوانی ودر در هروقت بسیار بگو اولا درشب وشب جمعه

درهریك صدمرتبه سورهٔ مبارکهٔ قدررا بخوان ودعای کمیل را در هرشب جمعه ترك مکن و مناجات خمسه عشر را حالت باهر کدام از آنها مناسب باشد لاسیما مناجات مساکین و تائبین و معتذرین ومریدین ومتوسلین ومعتصمین رابسیار بخوان ودعا های صحیفه کامله هر کدام درمقام مناسب بسیارخوبست و در وقت عصر هفتاد بار استغفار و یك سبحان الله العظیم سبحان الله و بحمده بخوان واستغفارات خاصه را هم بخوان وسجدهٔ طویل رافراموش مکن وقنوت طول دادن بسیارخوبست وهمهٔ اینها باترك معاصی خوبست



وفات مرحوم جنت مکان آخوند ملاحسینقلی همدانی رضوان الله علیه در شهر رجب ۱۳۱۱

تمام شد کتاب تذکرة المتقین
باهتمام حاج میرزا احمد فرهومند
کتابفروش تهرانی
۱۳۲۳

